

در جستجوی راستیها

بگوشش :

فرنگیس - کیمبروشاهرخ

در جستجوی راستیها

بکوشش :

فرنگیس - کنخسرو شاهین

پیشکش

به جانب‌باختگانی که برای نگهداری
ایران‌زمین و فرهنگ با شکوهش از
جان و زندگی آسوده گذشته اند

فہرست :

- ۱ - پیشگفتار
 ۲ - باب یکم : علت شکست ایرانیان
 ۱ - ۱۳ از اعراب
 ۳ - باب دوم : عواقب و نتایج فتوحات
 ۱۴ - ۲۹ تازیان
 ۴ - باب سوم : تسخیر ایران بدست
 ۳۰ - ۵۰ تازیان
 ۵ - باب چهارم : فرمانروایان زرتشتی
 در تبرستان - پس از
 ۵۱ - ۵۷ ساسانیان
 ۶ - باب پنجم : جان سپاران ایرانی
 ۵۸ - ۷۵ در زمان حکومت تازیان
 ۷ - باب ششم : شروع رستاخیز
 ۷۶ - ۹۴
 ۸ - باب هفتم : چگونگی بهره وری تازیان
 از زبان و فرهنگ ایرانیان ۹۵ - ۱۰۷
 ۹ - باب هشتم : خدمت ایرانیان بفرهنگ
 اسلامی ۱۰۸ - ۱۳۰

بنام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

خواننده‌ای ارجمند

سالیان بسیار از گویندگان شنیدم و یاد در کتابها و نوشته‌ها خواندم که تازیان چه ستمهایی بر ما روا داشتند ولی پس از نزدیک به یک هزار و پانصد سال از آن واقعه‌ای شوم ما کوشش نکرده و نمی‌کشیم که از راستیهای تاریخ پندی آموخته و درس عبرت بگیریم .

درست است که تازیان بر ما تاختند ، ستمهای غیر انسانی روا داشتند ولی پس از آن در اثر جهل و نادانی و تصبنا روا توسط دست اندرکاران داخلی تیشه بریشهء مازده شد . شاید ستم آنان کمتر از فاتحان برون مرزی نبوده است . چه آنها میامدند ، میکشتند ، میسوزانیدند ولی چون فرهنگ پائین تری داشتند پس از مدتی یا از این مرز و بوم رخت بر می‌بستند و یا در فرهنگ و تمدن والای ما مستحیل میگشتند .

تیمور لنگ در کتابی که خود نوشته بنام " منم تیمور جهانگشا " ترجمه از ذبیح الله منصوری چنین می^{پسند}گوید " هنگام حمله به منطقه لرستان از یکی از تپه‌ها دیدم ستونی از دود بر آسمان میرفت . از اسیران پرسیدم آن دود چیست ؟ جواب دادند که از آتشکده بر میخیزد . من تا آنروز آتشکده مجوسها را ندیده بودم و نمیدانستم که آنها در آنجا چه میکنند گفتند آتشکده دارای یک متولی و سییو خادم است دین

سکنه بویراحمد معجونی بود از دین اسلام و مجوس . آنها خود را مسلمان میخواندند ولی آتشکده داشتند . زکات میدادند اما آثرابه متولی آتشگاه میپرداختند .

قبل از ورودیه شهر به افسران گفتم که از قتل کارکنان آتشکده که روحانیون شهر هستند خودداری نمایند .

از سوی دیگر در نامه مورخه روز بهمن ماه اردیبهشت ۱۰۰۵ یزدگردی از زرتشتیان شرف آباد یزد بهاریان هندکه در دست است چنین آمده است که در سال ۹۷۷ یزدگردی عمال شاه عباس هنگام جمع آوری کتب دینی زرتشتیان در یزد دو نفر موبد که از دادن کتابها خودداری کردند کشتند . و در ترک آباد یزد عده ای بیشتری از موبدان را که از دادن کتابها خودداری کردند بقتل رسانیدند . و کتب دینی و بسیاری از نسخ خطی زند و اوستای آنها را تباہ ساخته و بفارت بردند . شاه عباس صفوی بسیاری از زرتشتیان مقیم یزد و کرمان را با جبار از خویشان و خانواده هایشان جدا کرده در قزوین و اصفهان اسکان داد . زرتشتیان اصفهان کسه در "گیرآباد" نزدیک جلفا سکونت داشتند با محرومیت و سختی زندگی میکردند . (وضع زندگی آنها در سفرنامه بیگانگانی که در آن زمان از ایران دیدن کرده اند بروشنی نمایانگر ستمهای دولتمردان آن زمان است . و بالاخره در زمان پادشاهی سلطان حسین بیش از هشتاد هزار نفر زرتشتی قتل عام شدند . و از زرتشتیان قزوین هیچ خبری در دست نیست .

ن
استاد ذبیح بهروز در مورد ستم وارده بر زرتشتیان

در زمان شاه عباس مینوید " ترویج حکمت مشرقی و پهلوی با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس گردید . او عده زیادی از صاحبان ایران و زردشتیان را

(حافظ، نشریه کتابفروشی علی اکبر علمی)

(مطبوعه ۱۳۲۸ تهران)

میگویند تا زمان صفویه بیش از یک میلیون زرتشتی در ایران بوده اند ، آماري که درست است در اواخر سلطنت قاجاریه عده ای زرتشتیان بحدود شانزده هزار نفر رسیده بود . برای آنکه کمبودها را بگردن دیگران نیندازیم بایستی تلاش نموده و جواب بسیاری از پرسشها را پیدا کرد مثلا : چرا ما با تمام شکایتها و بدگفتاریها ، هنوز با تازیان همبستگی داریم و در ماتم شهدای آنان سوگواری میکنیم ولی ارجا نبازان کشورمان که چه در میدان کارزار و چه برای نگهداری فرهنگ و تاریخ پرافتخار ایران زمین جان باخته و یا در برابر ستمها پایداری کردند آگاهی درستی نداریم و بر آن جان باختگان ارج نمی نهیم ؟

چرا پادشاهان ایرانی و دیگر هم میهنان چنین ستمهایی نسبت ب زرتشتیان روا میداشته اند ؟

چرا پس از حمله تازیان تاکنون در کشور خودمان زرتشتیان را در کتابها بنام مجوسان ، آتش پرستان و گبران میخوانند ؟

آیا بازگشت پیام راستین اهورائی زرتشت اسپنتمان این ابرمرد تاریخ وحشت داشته و دارند که خواسته اند نام او و پیروانش را از روی زمین برچینند ، یا از نادانی و بی خبری است ؟

من پژوهشگر و نویسنده نیستم فقط سالیان بسیار کوشش کرده ام که براستیهای تاریخ پی ببرم تا شاید جوابی

در برابر پرسشهایی که فقط تعداد ناچیزی از آنها را بر
 شمردم پیداکنم ضمناً باین نتیجه رسیده‌ام که شاید افراد
 مانند من فراوان باشند که به کتابهایی برمیخورند که
 نویسندگان آنها متأسفانه اغلب از روی تعصب و یابی‌خبری
 درباره دین زرتشت و فرهنگ ایران باستان غیر منصفانه
 مطالبی نوشته‌اند که در ما اثر نامطلوبی بجا میگذارد .

آنچه در این کتاب کوچک میخوانید اطلاعاتی است

که توانسته‌ام از کتابهایی که بهمت همکیشان و دوستان
 برای کتابخانه کیخسرو شاهرخ - مرکز زرتشتیان کالیفرنیا -
 فرستاده شده است بهره گیرم . (از همگان سپاسگزاری
 میکنم) و یا از کتابخانه‌های دیگر استفاده کرده‌ام و در
 اینجا برایتان نقل کرده‌ام ، با امید آنکه بیشتر درباره
 راستیهای تاریخ بدانیم و نسل جوانان ایرانی بخصوص
 همکیشان برای یافتن پاسخها در پی راستیها بروند تا شاید
 پس از این با دیده بازتر و با هشیاری بیشتری نادانسته
 باز بچنگال اهریمنان دروغ نیفتند .

در خاتمه امید است خوانندگان دانشمند کمی های

این کتاب را نادیده گرفته و از آن چشم‌پوشی نکنند .

فرنگیس کیخسرو شاهرخ

دهم بهمن ۱۳۶۷ خورشیدی

کالیفرنیا

" یسَاد آوری "

ممکنست موضوعها و بیا پیش آمدهائی که در این کتاب آمده است بنظر تکراری بیايد . مهم آنست که تجزیه و تحلیل نویسندگان اغلب متفاوت است و این خود سرخی برای پژوهش بیشتر و یا حداقل پی بردن بحقایقی که در نوشته های گوناگون بدست میاید میباشد . لذا مطالبی که برگزیده ام بدون کمترین دستبردی در انشاء و یا گفتار تاریخ نویسان و دانشمندان است .

برای آنکه خوانندگان بدانند که این نوشته ها از کدام کتاب نقل شده است و مولف آن کیست ، در آخر کتاب فهرست منابع آمده است . ولی بجای گذاشتن شماره و یا زیر نویسی برای راحتی خوانندگان در متن فقط نام مولف و شماره صفحه کتاب نوشته شده است .

آنچه در این کتاب آمده است از زمان تازیان است تا فرارسیدن حکومت و سلطه ترکها و مغولان که خود باز بلایای آسمانی دیگر بودند .

باب یکم

علت شکست ایرانیان از اعراب

استا - پیورداود

در این اوقات غالباً شنیده میشود که خود را ملامت نموده میگویند که چطور شد ایران در مدت یک قرن از دین هزار ساله خویش دست کشید و یا اگر ایران استعدادی داشت از شصت هزار وحشی چطور شکست دید. پس از دانستن اسباب این انقلاب و شکست همه را بحکم ضرورت از بدیهیات خواهیم دانست. از آنکه ایران شکست خورد نیز دلایل بسیار دارد که از طرف مدافعین آن زمان کوتاهی نشد.

نخست: آنکه شور مذهبی در کلیه مذاهب نو ظهور اسباب فتح و پیروزی بوده است. اگر فرقه اسمعیلیه و بعد بابیه را قدری بیشتر از آنچه جمعیت داشته پیرو میبود هر آن بحریفان خود فایق آمده دولت سلجوقیه و قاجار را منهدم میکردند. بخصوصه قومی مثل عرب که در غزوات خواه در حیات خواه در ممات روضه خلد برین را پاداش تهور خود تصور میکردند.

دوم : آنکه ملت مانند شخصی دوره طفولیت ، جوانی و پیری دارد . ملت ایران در مدت ۱۳۵۰ سال غرق تکاپو بود . در این مدت طولانی قوای آن فرسوده گردید .

در آسیا ایران یگانه مملکتی بود که در مقابل اروپائیها ایستاده و دست طمع روم را از خوان کشور مزدا دور داشت . بخصوص جنگ چهارصد ساله ساسانیان با روم ، بیزانس و هیتاله . ایران را خسته و مانده نمود ، بطوریکه بعدها عربهای تازه نفس با ملت کاهیده و افتاده دست بگریبان شدند .

سوم : ذکر آنکه در اواخر سلطنت ساسانیان خود خاندان شاهنشاهی ایران رو بضعف نهاد . قباد دوم (شیرویه) تمام اعضای کار آمد خانواده سلطنتی را کشت . شخص لایقی که زمام مملکت را در دست بگیرد نماند در مدت سه سال ده پادشاه بسیاری از آنها زن و طفل به تخت نشستند . بسا پیش از تاجگذاری یزدگرد سوم عربها متوجه ایران بودند بطوریکه کوشش جوان (۲۱ ساله) بی فایده ماند . عنصر عرب و سامی که از زمان متعادی در قسمت غربی امپراطوری ایران سکنا داشتند نیز موجب فتح اعراب گردید .

چهارم : آنکه دین مزدیسنا تا آخر ساسانیان بسیار سنگین شده بود . بخصوص مسئله غسل و تطهیر از تکالیف شاقه گشته قسمتی از شبانروز مصروف آن میشد ، بمرور و دهون باندازه بیراهه بدین ساده مزدیسنا بسته شد که بسا مردم منتظر بودند که بهانه بدست آورده شانه از زیر بار تهی کنند . بالاخره ثروت زیادی که در ایران جمع شده بود و تربیت و تمدن ، خوشی و نعمت و از نتیجه آنها سستی و غرور ایرانیان را از هماوردان سوسمار خوار غافل نمود .

خارهاییکه در سر راه عربها پاشیده بودند ، آنها را بیای برهنه خویش خالیدند تا در ایوان مداین پا روی بهارستان کسری نهادند .

صفحه ۹۸

دکتر عبدالحسین زرین کوب

سقوط ساسانیان البته از ضربت عرب بود لیکن در واقع از نیروی عرب نبود . چیزی که مخصوصا آنها را زیاده در آورد غلبه ضعف و فشار بود . میتوان گفت که مقارن هجوم عرب ، ایران خو از پای در آمده بود و شقاق و تفاق بین طبقات و اختلافات و رقابت های میان نجباء و علو و تفرقه و تشتت در امر دیانت آنها بکنار ورطه نیستی کشانیده بود در چنان حالی ، بی آنکه معجزه لازم باشد ، هر حادثه ای ممکن بود آنها را از پای در آورد . دولت عظیم که نه سال ساسانی در آن روزگار فترت و نکبت چون سلیمان مرده ای بود که تکیه بر عصای برپا مانده اما موریانه خورده ، خویش داشت و هر تندبادی که از کران صحرایی بر میخاست میتوانست آن پیکر فرتوت و بیرمق را خاک و حورد کند . پیداست که قومی گرسنه و تازه نفس اما حادثه جو و بی باک که خود را مظهر مشیت خداوند و واسطه نشرو پیام و اراده او میدانست ، بخوبی میتوانست این هیکل آراسته را بیک ضربت از پای در افکند و آنها در زیر تفرقه و تشتت و فساد که آنها را از درون میخورد مدفون نماید . با این احوال دیگر چه جای آنست که مورخ سقوط چنین دولتی را بیازی تقدیر یا معجزه ای خدائی منسوب بدارد .

(صفحه ۵۸)

اگر بشکایت تلخ و دردناک برزویه بنگریم ، اگر

آن سخنان بعد از عهد انوشیروان هم نوشته شده باشد باز تصویر احوال روحانی این عصر رو بضعف و انحطاط است. عصری که در آن روحانیت هیچ پیامی برای تسلیت و امیدداشت، در این ایام سراسر دینی جز محدودیتها و تشریفات نبود. از آغاز تشکیل دولت ساسانی هر روز آتشگاه و موبد غنی‌ترو حریص‌تر میشدند. اهتمام کسانی مانند شاپور سوم و یزدجرد اول و قباد برای جلوگیری از این توسعه طلبی آتشگاه پیشرفتی نیافت. مغان که از خانوادهٔ توانگر بودند بجز حکومت دینی و حکومت دینوی رانیز با ضیاع و عقار فراوان در دست داشتند. این قدرت و ثروت آنها را به فساد کشانید که از روحانیت بوئی نیز نزد آنها نمیماند. از اینرو بود که پیش از اسلام آئین عیسی رفته رفته رواجی تمام می‌یافت و دین زرتشت را در بین طبقات دردمند و حتی در بین اشراف تربیت یافته پس میزد. و حتی گفته‌اند که اگر اسلام در آن روزگاران به ایران راه نمی‌یافت شاید کلیسا خود آتشکده‌ها را ویران میکرد. در این حادثهٔ عظیم سقوط ساسانیان در واقع وضع اخلاقی و دینی چنان بود که جز آن سقوط و جز آن شکست را کسی انتظار نمیداشت. در آن گیسو دار عجیب که بعد از دوران شیرویه در ایران پدید آمده بود، دیگر برای ساسانیان چیزی نمانده بود که کسی از عامه بدان دلبسته باشد و یا بخاطر آن فداکاری کنند. "فره ایزدی" در اثر سقوط پی در پی شاهان ضعیف، ارج دیرین خود را از دست داده بود، مطامع حکام و فرمانروایان با ضافه فساد و اختلاف موبدان و روحانیان علایق و عقاید کهن را به سستی افکنده بود.

جامعه ساسانی ، با وجود نظم ظاهری که از دیرباز داشت از درون آشفته و بی هدف بود . جدائی طبقات که از مختصات آن روزگار بود بمرور ایام در خارج از هر طبقه ناراحتیها پدید آورده بود . پیوستگی دین و دولت که در این ایام اساس سیاست دولت ساسانی بشمار میامد موبدان را مداخله جوی و قدرت طلب نموده بود و حتی بعضی از نجبا و اقطاع داران بزرگ را خشمگین و عاصی و آماده قبول دین عیسی و هردین دیگر کرده بود

صفحه ۱۶۱

آئین زرتشت که بر اساس خوش بینی و سعی و عمل مبتنی بود ، در پایان روزگار ساسانیان در نزد عامه با عقاید و افکار تارهای آمیخته شد . از تاثیر آئین عیسی تمایلات زاهدانه گرفته بود و از نفوذ " زروانیه " گرایش به جبر و قدر یافته بود . این اندیشه ها و گرایش ها آن روح شور و نشاط را که در آئین مزدیسنان بود اندک اندک فرو نشست .

صفحه ۱۶۵

تخت لرزان ساسانیان در مدت چهار سال هشت شاه برخورد دید . اسلام بسرعت در بین طوایف عرب انتشار میافت شیرویه ، شهربراز ، پوران دخت ، هرمزد ، آذر میدخت ، خسرو هر یکی چند روزی بر تخت بی ثبات قرار گرفتند و از آن فرود آمدند . اما محمد در مدینه آرام و پیوسته سرگرم نشر آئین خویش بود . این تغییر و تحولی که در تیسفون هر روزی تحت سلطنت رادرنوبت یک مدعی تازه می نهاد ، در احوال و مقامات پائین تر منعکس میشد و با روی کار آمدن یک دسته

درتیسفون در شهرها و حتی در آبادیها و در سرحدات نیز چنانکه رسم است در مناصب و وظایف کارداران تغییر روی میداد. خواهان پادشاه تازه کارگزاران پادشاه سابق را کنار میزدند و در فرصت دیگر که اندکی بعد دست میداد آنها باز بسرکار میامدند. این احوال که در همهء شئون و مقامات انعکاس داشت البته در مجاورت سرحداتی عرب، بدویان را که از سالها پیش همواره مترصد فرصت میبودند جرات می بخشید و به دستبرد و تجاوز دل میداد. خاصه که بسبب تغییر و تبدیل دائمی مرزبانان و کارگزاران اقدام قطعی و دنباله داری برای دفع شر آنها نمیشد.

صفحه ۲۸۷

ن - و - بیکولوسکایا

در آغاز قرن هفتم در زندگی اجتماعی و سیاسی ایران آتش تفرادهای داخلی تیزتر شد و این خود از پدیدههای بارز آن دوران بود. تفراد میان بزرگان و اعیان صاحب زمین که به فتودال مبدل شده و روستائیان که آزادی خویش را از دست داده فقیرتر گشته بودند. مبارزه ای هم که در میان خود طبقه ای صاحبان زمین در گرفته فاقد اهمیت نبود از یکسو سران اعیان نظامی و روخانیون و از دیگر سوما موران کشور (دبیران) و خرده مالکان زمین (دهقانان) بایکدیگر در مبارزه بودند. دبیران و دهقانان میل داشتند حکومت نیرومند شاهی را حفظ کنند و از پاشیدگی و فساد و سقوط دولت ممانعت آورند. برعکس سران اعیان نظامی و روخانیون به اتکاء منابع سرشار متصرفات ارضی خویش نه تنها از حکومت مرکزی کم حساب میبردند بلکه در بسیاری از موارد آشکارا تمایلات استقلال طلبی ابراز مینمودند.

آخرین جنگ ایران و روم شرقی (۶۲۸ - ۶۰۴ م) که
از لحاظ ایران با ناکامی پایان یافت لطمهء شدیدی به
نیروهای تولیدی کشور وارد آورد و مردم شهر و روستا را برابر
مالیاتهایی هنگفت و فوق العادهای که برای احتیاجات و مزار
جنگی از ایشان مأخوذ شد سخت فقیر گشتند .

از سوی دیگر ایران ، تازیان را همسایگان چادر
نشین و ناراحتی می شمرد ولی حریف جدی نمی شمردند مقدمات
تهاجم نیرومند اعراب نبردی که در حدود سال (۶۱۱ م) در
- ذوقار - نزدیک کوفه کنونی وقوع یافت و چند هزار بدوی
مهاجم تازی که قبیله - بکر - در رأس ایشان قرار داشت
لشگریان ایران را تار و مار کردند . زمامداران اهمیت آژیر
خطری را که در نبرد - ذوقار - نواخته شد درک نکردند و
هیچ اقدامی برای دفاع از ایران در برابر تازیان بعمل
نیاموردند .

پس از تسخیر یمن بوسیلهء ایران (سال ۵۷۲ م)
جادهای ترانزیتی روم و هند که از مکه و یمن میگذشت در
نتیجهء سیاست ساسانیان که میخواستند انحصار صدور ابریشم
و ادویه و دیگر کالاها را از چین و هند به کشورهای کرانهای
دریای مدیترانه در دست داشته و بدین سبب میکوشیدند این
دادوستدها را متوجه راههایی که از ایران عبور میکرد قطع
شد .

انتقال راه تجاری بشمال ضربهءای سختی به
اقتصاد سراسر عربستان زد . به مکه و یمن که وظیفهء واسطه
را در تجارت انجام میدادند لطمهءای شدیدی وارد آمد .
اعیان مکه ناگزیر عملیات میانجیگری بازرگانی خویش را
محدود کردند و به رباخواری روی آوردند و بسیاری از قبایل
که فقیر شده بودند به سران اعیان مقروض شدند . مجموع

این وقایع جریان انفکاک قشرهای اجتماعی را از یکدیگر در درون قبایل سریعتر و جامعه عربی را دچار بحران کرد . اعیان عرب و بویژه سران در صدد چاره جوئی و رفع بخران برآمدند و این اندیشه پدید آمد که باید به جنگهای خارجی و فتح اراضی پرداخت . سرزمین هائی را که در مسیر راههای کاروان و ازسوریه به ایران قرار دارد تصرف کنند . برای رسیدن به این مقصود اتحاد سیاسی عربستان ضرورت داشت و آسانترین راه وصول به این هدف لفافه ای اتحاد عقیدتی یا بدیگر سخن دین نوینی بود که همه ای تازیان را متحد سازد و پایه ای عقیدتی فتوحات بزرگ قرار گیرد .

دین اسلام که در ربع اول قرن هفتم میلادی در خاک عربستان پدید آمد این منظور را تحقق بخشید محمد (ص) بازرگانی مکی از قبیله ای قریش و خاندان هاشمی موسس این کیش بود . ولی شخصیتی است تاریخی ولی بعدها تاریخ او با افسانه های فراوان مخلوط شد . دین اسلام با شناخت کیش یهود و مسیحیت و برخی عقاید دیرین تازیان پدید آمد . یکی از ویژگیهای اسلام وجود رابطه ای نزدیک ما بین جامعه های دینی و دولت است

در تعلیمات اسلامی تبلیغ "جنگ به خاطر دین" (جهاد و غزوات) علیه "کفار" یعنی با تمام کشورهای ناسلامان - مقام نمایی دارد . بر حسب تعالیم قرآن شرکت در جهاد بخاطر فریضه ای مقدس هر فرد مسلمان است . " در نظر خداوند یک روز جهاد بخاطر دین بیش از یک ماه روزه ارزش دارد . " بدین طریق اسلام بصورت دین جهانگشائی درآمد اسلام مسلمانان را تشویق میکرد تا در لشکر و کشیهائی بنام جهاد بخاطر تسخیر و فتح کشورهای دیگر و

تصرف اموال کفار جنگ کنند . در قرآن سوره‌ای ویژه‌ای در باره " غنائم جنگی " وجود دارد که مسلمانان را تحریص بر شرکت در این جنگها مینموده . بگفته‌ای قرآن غازیان اسلام که وارد خاک کفار میشوند حق دارند زنان و مردان غیر نظامی را بکشند و یا به بردگی بگیرند (باستثناء راهبان) زنان و کودکان را بنده سازند و هر مال منقولی از قبیل طلا و نقره و منسوج و اسب و دام را تصاحب کنند . اسیران - برده ازن و مرد نیز جزو غنائم جنگی شمرده میشوند . خمس ۱/۵ مجموع غنائم میبایست در اختیار امام یعنی رئیس دولت عربی گذاشته شود و چهار پنجم غنائم میان سپاهیان تقسیم میشد . یک سهم پیاده میبرد و دو سهم سوار . جهاد برای غازیان عرب نوید ثروت و مکننت بود . از مرگ بهنگام جهاد نیز بیمی نداشتند زیرا اسلام به " شهید راه دین " تمام موهبات بهشت را وعده داده بود . در سال (۶۳۰م) اتحاد سیاسی عرب در تحت قیادت محمد (ص) تکمیل شد . سران حاکم دولت جدید عبارت بودند از اعیان مکه و روسای قبایل جنوب و شمال عربستان و صحابه‌ای پیغمبر .

نقشه لشکرکشی بسوی شمال بخاطر کشورگشایی در حیات پیغمبر کشیده شده بود ولی فقط پس از مرگ وی عملی شد و بصورت عملیات جنگی قطعی و تقریباً بلاقطع آمد .

صفحه ۴۴]

مورخانی که بزبان عربی نوشته‌اند (بلاذری و طبری) در قرن نهم و دهم بشرح فتوحات تازیان پرداخته‌اند تمام این صاحبان و بزرگان محلی را دهقانان . هریک از این دهقانان خود را در خانه‌ای خویش مالک الرقاب میدانست و همواره میکوشید استقلال خود را در برابر قدرت مرکزی (شاهنشاه) به حد اعلا برساند .

روحیه‌ای تجزیه طلبی دهقانان (سلطانهای کوچک)

موجب سقوط دولت ساسانی گشت . اینان بجای آنکه به دور شاهنشاه خویش که در آن روزگار شکست بار تنها مرکز کشور بشمار میرفت گرد آیند و متحد شوند چنین استدلال کردند که یزدگرد سوم شاهی بدبخت و بدآورده است و تازیان بسیار نیرومندند و نمیتوان بر آنان غلبه کرد و بهتر است با ایشان از در صلح درآئیم . شایعاتی بگوش دهقانان رسیده بود که اگر سر با طاعت اعراب فرود آورند ایشان بشهرها تجاوز نمی کنند و اموال خصوصی و حیات افراد را بشرط پرداخت به طاعت اعراب فرود آورند ایشان بشهرها تجاوز نمی کنند و اموال خصوصی و حیات افراد را بشرط پرداخت جزیه محترم می شمردند .

صفحه ۱۵۴

قاسم تویرکانی

جنگهای تازیان با ایرانیان و تاخت و تاز آنان

به این سرزمین گرچه بدست آویز دین و در زیر لوای اسلام بود اما انگیزه اصلی آن بیشتر همان بود که همواره ملت های تازه نفس پر جمعیت و فزاینده و شگدست و بد خاک را به تجاوز بر سرزمین های آباد بر می انگیزد و آن همانا بدست آوردن گشایش و آسایش در زندگی است .

صفحه ۱۰

عزیز طویلی

در قرن اول میلادی ، دیانت مسیح رقیب بسیار

بزرگی برای آئین زرتشت بوده و نبرد بین پیروان پارسی و مسیحی قسمت مهمی از تاریخ ساسانیان را اشغال کرد .

صفحه ۱۰۹

والرین تمام روحانیون مسیحی را بقتل رسانید ولی پاپ رازنده نگاه داشت تا اینکه با سخت ترین شکنجه بقتل رسید دین مسیح بر اثر حمایت پادشاهان ایران عالمگیر شد و شاید این نکته را فراموش کرده باشیم که در قرون اول و دوم و سوم میلادی یگانه پناهگاه مطمئن مسیحیان کشور ایران بود و اولین کلیسای مسیحی هم در قرون اول میلادی در ایران ساخته شد که هنوز هست و سلاطین ایران بزعم امپراطوری روم مسیحیان را در کشور خود می پذیرفتند و آنها را پناه میدادند . مسیحیان در امپراطوری روم امنیت نداشتند حال چگونه اینهمه محبت ایرانیان نسبت به مسیحیان تبدیل بدشمنی گردیده باید به جستجوی علل آن رفت .

صفحه ۱۱۰

ریچارد . ن . فرای

علل سقوط شاهنشاهی ساسانی از نظر عربیان مختلف است و بارها نیز مورخان آنها را بر شمرده اند جنگهای تباه کننده با بیزانس و آشفته گی ناشی از آنها در امر جانشینی شاهنشاهان را برجسته ترین علل ناتوانی ساسانیان در ایستادگی در برابر عربان دانسته اند . همچنین قدرت عرب را که یکپارچه شده بودند مهم میداند . اما حتی بدون اسلام هم دیده شده که با اتحاد کوتاه مدت اقوام عرب در جنگ - ذوقار - که در حدود آغاز سده هفتم میلادی روی نمود که یک گروه متحد بیابانگرد میتواند سپاه مردم آبسادی نشین و ثابت را دچار شکست کند .

صفحه ۷۲

بعلاوه فارسیان را عربیان از زادگاه خموش در عربستان میشناختند و در مکه بجای - سلمان فارسی - چه بسا

فارسیانی که پیش از راندن بسوی هلال انحصیب به اسلام گرویده بودند . گویا گرایش عربان و فارسیان به اسلام بیشتر از جنبه سیاسی یا نظامی بوده است

صفحه ۷۷

مهندس جلال الدین آشتیانی

خاور شناسان نظر - نیبرگ - را پذیرفته اند که انحطاط سریع زرتشت را تکیه زیاد بر دولت ساسانیان میدانند او می نویسد " یقین است که چون اسلام ظاهر شد و سلطه ساسانیان فرو ریخت ، مزدائیسم که بطور کامل بر قدرت دولت تکیه داشت بیک ضربه مانند میوه ای که در اثر کرم خوردگی فاسد شده باشد ، درهم ریخت و بدون صدا از ردیف مذاهب بزرگ جهان ناپدید گشت .

صفحه ۴۱۸

درباری شدن شدید دین در زمان ساسانیان موجب دوری آن از مردم شده و جنبه های مردمی و فرهنگ اصیل اوستائی از میان رفت و مشتی خرافات و پعاثر بدوی جای آنرا گرفت و بطوری جامع را خالی و پوک ساخت که در مقابل حمله اعراب کوچکترین پایداری از خود نشان نداد .

صفحه ۴۱۹

زهner چون اغلب محققین معتقد است که اسلام در ایران تنها به علت فتح و غلبه اعراب انتشار نیافت . نفوذ آن بیشتر به این جهت بود که دین زرتشتی در اثر تحریف بسیار بیک فورم خشک و درباری مبدل و چنان در پیچ و خم و آداب و رسوم منجمد گردید که کاملاً حیات و حرکت خود را از دست داد ؟

زهner - معتقد است " نه این شکست و نه انحراف

دین زرتشت نه تنها از ارزش پیامبر نکاست بلکه او برای

تمام اعمار بصورت یکی از بزرگترین نوابغ مذهبی جهان باقی
مانند . "

صفحه ۴۲۹

باب دوم

عواقب و نتایج فتوحات تازیان

حسین پیرنیا

در خلافت ابوبکر یکی از روسای عرب از قبیله بنی شیبان که - مثنی بن حارثه - نام داشت و غالباً با کسان خود بر قسمتی از خاک سرحدی ایران که اعراب آنرا - سواد - میگفتند بعنوان غارت دستبرد میزد پیش خلیفه آمد و وضع خراب ایران را بیان نمود و از خلیفه خواست که او را بر تازه مسلمانان قبیله خود ریاست داده و در مرز ایران غربی پیشقدم مسلمین قرار دهد - ابوبکر نیز چنین کرد و چون خالد بن الولید را از مدینه با سپاهیانی بطرف فرستاد ، به مثنی امر داد که تحت امر او و اطاعت خالد قرار گیرد - چند نفر دیگر از روسای عرب از جمله یکی از سران قبیله ای - بکر - هم که در واقعهای - ذوقار - بر لشکر ایران غلبه نموده بودند عین معامله مثنی را در پیوستن بسپاه خالد معمول داشتند و معاضد و راهنمایی او برای حمله با ایران شدند.

صفحه ۴۷

خالد ابتدا بطرف - حیره - که اول آبسادی ایران غربی و برکنار باده عربستان بود متوجه شد. اهل - حیره تسلیم شدند و در سال دوازده هجری مبلغی گزاف بیه

بخالد بخشیدند تا از سرخون ایشان درگذشت و قرار گذاشت که هرسال نیز خراجی بمسلمین بپردازند ، خالد تسلیم شدن ایشان را باین شرط پذیرفت که از این تاریخ ببعد مردم حیره جاسوس مسلمین بر ایرانیان باشند ، وجوه و غنائم را هم بمدینه فرستاد و این اولین مالی بود که مسلمین بآن شهر بعنوان تقسیم بین مسلمانان دیگر فرستادند .
اغلب ساکنین حیره در این زمان مسیحی بودند .

با فتح حیره از طریق وادی فرات راه جنوب عراق و جلگه ای خوزستان بر روی سپاه اسلام گشوده شد . خالد بلاد رنگ - مثنی - را مامور شوستر کرد و یکی دیگر از سران عرب را بلخ - بندر ابله - محل بصره حالمیه فرستاد و خود به تسخیر آبادیهای کنار فرات مشغول شد از آن جمله ب شهر - انبار - در کنار فرات که محل ذخیره و آذوقه ای لشکر ایران بود حمله برد و پس از محاصره و سوختن قسمتی از حومه شهر مردم آنجا را به تسلیم و دادن مالی مجبور ساخت . خالد تا ربیع الاول سال (۳هـ) در عراق بود و در این مدت او سپاهیانش بمردم بلاد سرحدی ایران از کشتن و غارت اموال و باسیر بردن زن و مرد صدمات بسیار زدند و در پاره ای موارد بدون هیچ اغراقی از کشتن مردم بیگناه باین اسم که قبول اسلام نکرده اند ، جوی خون راه انداختند .

صفحه ۴۸

چون خلافت بعمر رسید . ابو عبید ثقفی - از طرف خلیفه بسرداری سپاه مامور فتح ایران نامزد و روان گردید . ابو عبید در طی راه هر جا بقبایل عرب میرسید ایشان را بنام جهاد و بغارت ایران تطمیع میکرد و باین تدبیر جمع کشیری از این مردم را که عمر خود را باین عمل

میگذرانند با خود بطرف ایران کشانید . ابتدا بسمت خوزستان پیشرانند ، لیکن پس از غارت و تسخیر عده ای از آبادیهای آن ناحیه بحزم فتح مداین پایتخت ساسانیان و عبور از فرات به حیره برگشت .

واقعه ای جسر - رمضان سال (۳) هـ) مردم حیره از زمان قدیم بر روی شط پللی ساخته بودند که بتوسط آن بساحل رودخانه میامدند و از این طریق با عراق ارتباط داشتند . این پل در این تاریخ سست و درپارهای قسمتها خراب شده بود . ابوعبید به تعمیر آن امر داد و چون از اصلاح آن فارغ شد با عده ای از سپاهیان اسلام از شط گذشت .

ایرانیان در این طرف رودخانه بسرمداری - مردانشاه -

که پادشاه ایران او را بهمن و عرب او را ذوالحاجب - یعنی دارای ابروان دراز لقب داده بودند جلوی لشکریان ابوعبید را سد کردند جنگ سختی در گرفت و جمع کثیری از مسلمین بدست ایرانیان بقتل رسیدند . از آن جمله ابوعبید ، برادر و برادر زاده اش هلاک شدند و مسلمین شکست خورده بسرمداری - مثنی - به حیره برگشتند و خبر هزیمت خود را بمدینه بعمر نوشتند شکست - جسر - و قتل ابوعبید چنان عمر را متأثر ساخت که در مدت یکسال از شدت تالم نام عراق را بزبان نمی آورد تا آنکه پس از گذشتن یکسال اودر مدینه و مثنی در حیره مردم را بجهاد برضد اهل ایران تحریص و بفارت خزاین ملوک ساسانی تطمیع کردند ، حتی خلیفه هرکس را که میخواست به جنگ شام رود ، بسمت ایران روانه میکرد از آن جمله - جریر بن عبداله بطلی را با تبا عشبفارت آبادیهای ایران مامور ساخت و با خلیفه قرار گذاشت که ربع غنائمی که کسانش از این عمل بچنگ میاورند ملک ایشان باشد و خلیفه هم پذیرفت .

اما ایرانیان با وجود چنین فتح درخشانی که حاصل

کرده بودند با فرصت یکساله که در دست داشتند بسعت پریشانی اوضاع داخلی ابادا بفکر تدبیر کار مسلمین و پیش بینی حمله آینده ای ایشان نیفتادند و چنین تصور کردند که در نتیجه شکست - جر - بکلی خطر عرب و اسلام دفع شده است صفحه ۴۹

واقعه ای نخلیه - جریرین عبدالله بجلی - با جمع کثیری از اعراب غارتگر بسمت - سواد عراق - و دره ای وسطای فرات سرزیر شد و چون خبر حرکت ایشان با ایران رسید ، یزدگرد سوم که تازه پس از بحرانه ای پی در پی بر تخت متزلزل ساسانی جلوس کرده بود ، سرداری را بنام مهرداد پسر بن داد همدانی بادوازده هزار لشگری جرار و یاران او فرستاد اما این سردار بجای آنکه مثل بهمن ذوالحاجب در ساحل یسار فرات منتظر مسلمین بنشیند پیشدستی کرده از پل گذشت و در آن طرف شط در محل - نخلیه - در نزدیکی کوفه حالیه با اصحاب حریر مثنی روبرو شد .

در این جنگ که بواقعه ای - 'نخلیه' - یا بمناسبت سردار ایرانی - بیوم مهران - معروف است . ابتدا برادر مثنی کشته شد لیکن این قضیه بجای آنکه مثنی را دلشکسته و در پایداری سست کند ، برخلاف برداشت کینه و جلالت او افزود و مسلمین را بحمله ای جمعی برسپاه ایران واداشت ، مهران در این جنگ کشته شد و لشگریان او متفرق و منهدم شدند . یاران غارتگر - جریر و مثنی - پس از عبور از فرات تا حدود مداین پایتخت ایران در زیر سم این جماعت بیابانسی پایمال شد .

صفحه ۵۰

فتح مداین در سال (۱۶ هـ) - سعد و لشگریان او پس از رسیدن بکنار دجله اول با پیش قراولان و مستحفظین مداین

که در ساحل غربی دجله بودند جنگی کردند ولی عربها بنا
اینکه ظفر یافتند در خود جسارت عبور از شط را ندیدند
بهمین جهت مدتی در جلگه فرات و دجله برفع خستگی و گشودن
آبادیهای آن قسمت مشغول بودند .

یزدگرد چون دید که از عهده دفاع پایتخت
اجدادی خود برنمیاید با بزرگان درباری و زنان و قسمت مهم
نفایس خزاین خود بسمت کوههای نجد ایران حرکت کرد و در
- حلوان - اقامت گزید و خیالش این بود که لااقل در معا
بر تنگ این قسمت جلوی سیل هجوم عرب را بگیرد .

ایرانیان پلهای دجله را خراب کردند تا عبور
بر عرب ممتنع گردد اما این جماعت که بعشق بهشت مرگ را
خوار میشمردند با اسب آب زدند و ساحل یمین دجله را از
ایرانیان پاک کردند تا قایقها ، یاروبنه مسلمین را باین
طرف شط بیاورند .

سعدولشگریان او بتدریج آبادیهای خومه مداین
را گرفتند و چون دیگر در پایتخت ساسانی کسی که در صدد
دفاع باشد نمانده بود آن شهر بیمانند که قرنهای بر قسمت
عظیمی از دنیا حکومت میکرد و مرکز ثروت و خزینه نفایس
بود در صفر سال (۶۱۶هـ) بدست عرب افتاد و غارتگرانی که
باین شوق فرسنگها راه آمده و سختیها بر خود هموار کرده
بودند بهشت موعود را در این دنیا یافتند و در معاملات زشت
نسبت بمغلوبین از حدود انصاف بکلی خارج شدند .

صفحه ۵۲

یزدگرد تیره بخت در کوههای کرمانشاه نیست
نتوانست از عرب جلوگیری کند و پس از دوشکست در - جلولا و
حلوان - از جرین عبدالله بحلی - خورد بسمت اصفهان گریخت
و عرب باین ترتیب علاوه بر فتح جلگه عراق و سواد و دجله

در حصارهای داخلی ایران نیز رخنه کرد چنانکه بسهولت -
 زوصل - تکریت - را از طرفی و کرمانشاه را از طرفی دیگر -
 مسخر کرد فتح الفتوح نهاوند در سال (۲۱۱ هـ) ، یزدگرد در
 اصفهان بخوابتن سپاهانی از ری و قومس (دامغان، سمنان ،
 بطام) خالیه و همدان سایر بلاد پرداخت بامید آنکه قسمت
 شرقی ممالک ساسانی را پس از آنکه قسمت غربی از دست
 رفته بود از شر تسلط عرب نجات دهد .

فرماندهی این سپاه که در حدود نهاوند جمع
 آمدند با فیروزان از سرداران جنگ قادسیه بود عمار بن
 یاسر - که در این تاریخ سردار مسلمین را در ایران غربی
 داشت خبر اجتماع این سپاه را به عمر نوشت . عمر - نعمان
 بن مقرن - را بسرداری مسلمین برگزید .

سپاهیان تحت امر نعمان و فیروزان در جنب شهر
 نهاوند بیکدیگر برخوردند و سه روز شدت تمام دست بکار
 زده خورد بودند . نعمان در جنگ کشته شد اما در عوض لشکر
 او بفتحی بزرگ نائل آمدند و سپاهیان یزدگرد پس از دادن
 تلفات بسیار گریختند ، فیروزان در حین فرار بقتل رسید .
 عرب فتح نهاوند را - فتح الفتوح - میخواند چه ایشان را تا
 این وقت در مقابل ایرانیان فتحی باین بزرگی دست نداده
 بود و بعد از آن واقعه اگر چه مردم در پاره‌ای از نقاط ایران
 مقاومت‌هایی از خود ظاهر کرده‌اند ، لیکن دیگر از طرف
 یزدگرد و سپاهیان اواقدام بجنگ بزرگی با عرب نشده‌است .
 صفحه ۵۵

ن . و . پیکولوسکایا

ایران را سرداری معروف چون رستم فرخزاد وهیری
 میکرد ، رستم عالی رغم برتری بارز ایرانیان از پیکار

بیمناک بود زیرا جوانب ضعف سپاه ایران را به چشم میدید رستم افسران خود را نیک میشناخت از دعاوی ایشان و روحیات و محل پرستی هریک و اختلافات داخلی سران نظامی و عدم تمایل ایشان بی چون و چرا از او امر فرمانده ارتش اطلاع داشت . بدین سبب در آن ایامی که امید سراسر ایران به رستم بود شخص وی بگفته‌ای یکی از معاصران مایوس بنظر میرسید . جنگی سخت سه روزه تمام بدون اینکه کفهای پیروزی بطرفی تمایل گردد دوام داشت و فقط روز چهارم که به اعراب از سوریه کمک رسید ، به ایرانیان فشار وارد آوردند . رستم در حین پیکار کشته شد لشگریان ایران تار و مار گشتند . پرچم دولتی ایران یا درفش کاویانی که بقهرمان حماسه‌ای ملی ایران کاوه آهنگر منسوب بوده و از پوست پلیگان دوخته و با سنگهای قیمتی مزین شده بود بدست تازیان افتاد . عواقب این شکست بسیار بود . فرار لشگریان ایران را ه پایتخت ساسانیان تیسفون را که اعراب مداین نامیدند بروی ایشان گشود .

ارتش عرب از حیث تسلیحات از سپاهیان روم و ایران ضعیفتر بود . اعراب بقدر کفاف سواران مسلح با اسلحه‌ای سنگین نداشتند و حال آنکه رومیان و ایرانیان از این لحاظ مستغنی بودند . در عوض عرب از حیث نفرات بر حریفان برتری داشت . زیرا هر مرد بدوی فردی جنگجو بود . لشگریان عرب بسرعت عده‌ای کثیری اسب در جنگها به غنیمت گرفتند . سواران ایشان میتوانند به مهاجمات عمقی در اراضی دشمن مبادرت ورزند . جنبه ویژه‌ای لشگریان عرب سبکی اسلحه و سرعت تحرک آنها بود . اعراب بنه‌ای سنگین نداشتند و سرعت و براحتی از بیابانهای بی آب عبور میکردند تحرک دستجات عرب برای حریفان ایشان عامل بسیار خطرناکی

بود . زیرا تازیان باسانی در پشت خطوط دشمن رخنه کرده
بنه‌ای وی را نابود ویا تصرف کرده و راههای مواصلاتی
اورا خراب میکردند .

سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی سرداران
بزرگ ایشان بقدری نازل بود که از درک اشیائی باچنان
هنرمندی و جیره دستی ساخته شده بود و درتیسفون بدست
آورده بودند عجز داشتند و طبق سوره‌ای مربوطه غنائم را
تقسیم کردند . بدین سبب بود که ظروف زیبایی نقره و طلا
را که از لحاظ هنری بی مانند بودند ذوب نموده به شمش
مبدل ساختند و زربفت و پارچه های زیباراقطعه قطعه کردند
مورخان عرب نقل میکنند که تازیان قالی بزرگ شاهی را که
از لحاظ هنر فوق العاده و درتالار پذیرائی کاخ تیسفون
گسترده و سراسر آن با سنگهای قیمتی مزین شده بود تکه
تکه کرده میان خود تقسیم کردند . یک قطعه‌ای که سهم علی
(ع) شده بود به بیست هزار دینار تقویم گشت .

صفحه ۱۵۴

ایران پس از مرگ یزدگرد در سال (۶۵۱ م) دیگر
همچون دولتی مستقل وجود نداشت . عملیات جنگی اعراب در
سرزمینهای شمالی و کوهستانی ایران که مجاور دریای خزر
(تبرستان ، دیلم ، گیلان) و مردم آزادی دوست آن در مقابل
فاتحان لجوجانه پایداری کرده مدت مدیدی حیات سیاسی
خوبش را با استقلال ادامه دادند و بخش کوهستانی گیلان
یعنی دیلم هیچگاه بدست اعراب مسخر نگشت . در سیستان و
تخارستان تا آغاز قرن هشتم میلادی در برابر اعراب
پایداری کردند . در سال (۶۶۲ م) دهقانان تخارستان
(ناحیه بلخ) بکمک ترکان مغرب چین پیروز فرزند یزدگرد
سوم را شاه ایران اعلام کردند ولی در سال (۶۷۴ م) پیروز

بر اثر فشار اعراب به چین پناهنده شد . فرزند وی - نرسه - اندکی بعد به تخارستان بازگشت و پایداری آن سامان را علیه اعراب رهبری کرد . در سال (۷۰۷ م) بالاخره بلخ بیست تازیان افتاد و - نرسه - نیز به چین گریخت . در دربار امپراطور چین پیروز و نرسه را رسماً شاهان ایران شناختند در آغاز قرن هشتم سراسر نجبر ایران (نجبر ناحیه ای کابل و سرزمین کوهستانی غور در بخشهای علیای هری رود) فرمانبردار دولت بزرگ عربی - که تحت سلاله ای اموی بود گشت .

صفحه ۱۵۸

ابن بلخی

چون نوبت خلافت به عثمان بن عفان آمده بود و شکل کارها از حادثه وفات عمر بن الخطاب بگشته و ولایت بصره هنوز به - ابوموسی اشعری - نسپرد و این سال بیست و چهار بود از هجرت و چون خبر این حادثه به پارس افتاد مردم کوره - بشاپور - خواست - کازرون و دیگر اعمال سر برآوردند و برادر - شهرک به بشاپور بردند و عصیان آغازیدند . پس لشکر اسلام جنگ کردند و چون دانستند که بقهر بخواهند . ستد صلح کردند و مالی دیگر خدمت بیت المال کردند و جزیه بر خویشان گرفتند . در سال ۲۵ هجرت پس این عثمان بن عفان - ولایت بصره با ابوموسی اشعری - سپرد و فرمود تا پارس رود و مردم - کوره - بشاپور - سوم باز نقض عهد کردند و ابو موسی اشعری و عثمان بن ابی العاص با اتفاق رفتند و فتح بشاپور کردند سال بیست و ششم از هجرت . بعد از آن عثمان بن عفان - عبدالله عامر بن کریم را والی گردانید . پس ابوموسی اشعری به پارس آمد و قصد امطرخر کرد در سال ۲۸ هجرت در آنوقت - مایک - در امطرخر بود و در میان ایشان صلح پیوست

عبداله بن عامر از آنجا باعمال به - جور - رفت و شهرجور را حصار میداد دراین میانه خبر رسید که مردم اصطخر عهد بشکستند و عامل او را کشتند و چندان توقف کرد که شهرجور را بستند در سال (۳۰ هـ) و سوگند خورد که چندان بکشد از مردم اصطخر که خون براند ، با اصطخر آمد و جنگ بستند ، پس حصار داران و خون همگان دیگر را مباح گردانید ، و چندان میکشیدند خون نمیرفت تا آب گرم بر خون ریختند پس برفت . عدد کشتگان که نام برده بودند چهل هزار کشته بودند ، بیرون از مجهولان و اول خلل و خرابی که در اصطخر راه یافت آن بود و این فتح در سال (۳۲ هـ) بود پس حادثه امیرامومنین علی (ع) آمد . ولایت عراق و پارس جمله بعبداله بن عباس پسر عم خود سپرد و در آن غور مردم اصطخر دیگر باره سر بر آوردند و غدر کردند ، عبداله بن عباس لشکر آنجا کشید و اصطخر بقیع بگشاد و غلایقی بی اندازه بکشت و چون آوازه به دیگر شهرهای پارس افتاد هیچکس سر بر نیارست آوردن جمله صافی و مستخلص ماند و هر روز اسلام ایشان زیادت میشد .

صفحه های ۱۱۶ - ۱۱۷

تاریخ ایران کمبریج

پس از شکست ایرانیان در نهاوند و فرار یزدگرد در تاریخ عصر جدیدی آغاز گردید ، گرچه تصور میشد که با فرار پادشاه گرفتن ایران باآسانی انجام خواهد گرفت ولی مدت ۵ سال پس از فتح نهاوند تازیان با استقامت مرزبانان و فرمانداران محلی روبرو بودند تا بالاخره بر آنها غالب آمدند . و بااستثناء مکران و فارس نجد وسیع ایران بدست آنها افتاد . مطمئناً فتح ایران بر خلافت گفته - سیف بن عمر - بهیچوجه در زمان خلافت عمر بن الخطاب کامل نشد بلکه تا

زمان بنی امیه ادامه داشت چه آنها ایالت به ایالت بسا
قیامهای محلی روبرو میشدند .

صفحه ۱۸۰

با وجود پیروزی در جنگهای قادسیه و نهاوند ،
زمین های تسخیری یکباره تسلیم نشدند . ایرانیان با آنها
در برخورد های نظامی بودند و مرتباً ایجاد مزاحمت میکردند .
مانند - قارن یا کارن - که در خوزستان قیام کرد و عده ای
در حدود چهل هزار نفر از تبرستان ، هرات و بادغش بکمکش
آمدند . ولی چون لشکر تازیان قویتر بود شکست خورد .
شورشهای محلی نیز در دوران خلافت عثمان و علی بواسطه
جنگهای داخلی خودشان ادامه داشت .

پس از قتل عثمان و اغتشاش در مدینه در تاریخ
(۶ - ۶۵۵ م) قارن از این موقعیت استفاده کرد و باز قیام
کرد ولی بنا بر دستور علی بن ابی طالب به سر عمویش -
عبداله بن عباس - با خونریزی شدیدی غائله را خواباندند .
پس از آن به فرونشاندن قیامهادر فارس و کرمان که مدتی
فرمانروایان تازی را بیرون کرده بودند با سرکوبی شدید
اقدام شد . مردم نیشابور در زمان خلافت علی عهد نامه
خود را شکستند و از دادن خراج و جزیه امتناع ورزیدند که
باز خلیفه با فرستادن لشکری عظیم آنها را مجبور به تسلیم
کرد .

صفحه ۲۴۰

ریچارد - ن - فرای

تاهنگامی که یزدگرد زنده بود غالباً پادشاهی
سخت و استوار در برابر عرب روی میداد و بعضی شهرها یا
نواحی بارها سرکشی میکردند تا سرانجام سرکوب شدند . در

سراسر خلافت عثمان علی شورشهای محلی یا غالباً خودداری از پرداخت مالیات مایه گوشمالی سریع میشد . بگفته‌ای فارس نامه - ابن بلخی - در زمان خلافت علی (ع) شورش در استخر روی داد که با خونریزی بسیار سرکوب شد .

صفحه ۸۹

رشد شهرمدان

بنا بگفته طبری یزدگرد هنگام کشته شدن ۲۸ ساله بود و بروایت - اخبار الطول دینوری - یزدگرد چون بر تخت نشست کودکی ناآزموده بود . لذا دختر جوانی نداشت که عربها او را با سارت ببرند و حسین بن علی او را بهمسری اختیار کند . بگفته تمام تاریخ نویسان یزدگرد همواره با خانواده خود از عربها بسیار دور بود . دختری که بنام دختر یزدگرد شهربانو شهرت یافته و مزار او در بی شهربانو زیارتگاه زنان مسلمان است ، معبد - اناهیته - میباشد که ایرانیان برای حفاظت آن این داستان را پروراندند .

صفحه ۵۴

روایتی که پس از پایان پادشاهی ساسانیان در سال (۳۲ هـ) زرتشتیان مقهور گشته و دستجمعی اسلام آوردند نادرست میباشد . مردم کازرون در فارس جنوب ایران در سده پنجم هجری هنوز زرتشتی بودند و فرمانروای آنجا نیز زرتشتی و نامش خورشید بوده است . در کتاب "صاحب فردوس المرشد فی اسرار الصمدیه (مولف ۷۲۸ هـ) چنین می نویسد " شیخ اسحق کازرونی معروف بمرشد نامش ابراهیم بود . (۳۵۲-۴۲۷ هـ) و ابواسحق اهل کازرون خود همه نعمت پرورده وی بودند . صورتها و معنا زیرا که اهل نواحی بیشتر گبران آتش پرستان و گمراهان بودند و بواسطه قدم مبارک و برکات انفاس شریف

وی همه از گمراهی خلاص شدند ؟

شیخ بایزید بسطامی - معروف بسلطان العارفین جسدش زرتشتی بود و پدرش یکی از بزرگان بسطام . روزی دلتنگی برمن درآمد و از طاعت نومید شدم . گفتم ببازار شوم زناری (کشتی) بخرم و بر میان بندم تا ننگ من از میان خلق برود بیرون آیدم طلب کردم دکانی را دیدم زناری آویخته گفتم این بیک درهم بدهند . گفتم "بچند دهی" گفت "بهبازار دینار" سردرپیش افکندم هاتفی آوازه داد "که توندانستی زناری بر میان چون توئی به بندند بهزار دینار کم ندهند" بقول - سفینه ای لولالیا - ولادت او در (۱۳۶۰ و فاش ۲۴۶هـ) بوده است . از گفته بالا که از شیخ فریدالدین عطار نیشابور است چنین برمی آید که در سده سوم هجری کشتی زرتشتیان در همه شهرهای ایران در بازار فروخته میشده و دلیلی است بر وجود نفوس بیشمار زرتشتیان در چندین سده های پیروزی اسلام بر ایران .

صفحه ۸۶

روانشاد سید محمد کاظم در کتاب - ترجمه احوال

فهرست آثار ابوریحان بیرونی چنین می نویسد سرداران خلفا با سپاهیان بیکران چندین بار بر خوارزم تاخستند ، کشتارها کردند خونها ریختند و ویرانگریها کردند . آثار فرهنگی و دینی را بسیار سوخته و تباہ کردند . اما مردم خوارزم آئین کهن ، عادت ، سنتها و عقاید ریشه دار باستانی را روحا و قلبا بدرود نگفته بودند . آن مردم تا دیر زمانی از سلطه خلفا ، بشیوه یکقدم بجلودر عقاید و دودم بعقب پیش میرفته و باز میگستهند . زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن و عریق در عقاید و اندیشه های باستانی ، بسیار دور از خطیفه و مرکز خلافت .

صفحه ۴۶

تصحیح ملک الشعراء بهار

آمدن عیداله بکره - به سیستان اندر سندهادی
و خمسین (۵۰هـ) معاویه اورا فرمان داد که چون آنجا
شوی - شاپور (مه بد هربدان - یعنی بزرگ هیربدان) و همه
هربدان - را بکش و آتش گیرگان برافکن . پس او به سیستان
شد برین جمله . دهاقین و گیرگان قصد کردند که غاصی گردند
بدین سبیل . پس مسلمانان سیستان گفتند اگر پیغمبر ما (ص)
با خلفاء راشدین با این گروه صلح کردند تا مانیز این کار
تمام کنیم . اینجا نباید کاری کرد که در شریعت اسلام نیست
و اندر صلح با زنا مه نبشتند بحضرت (یعنی بشام) . برین
جمله جواب آمد که نباید ایشان معاهدند و آن معبد جای
ایشان است و ایشان میگویند که ما خدا پرستیم و این آتشگاه
را که داریم نه میدان داریم که این را پرستیم اما به
جایگاه داریم که شما محراب دارید و خانه مکه . چون
براین حال شد واجب نکند (برکنندن) که جهودان را نیز کشت
است و ترسایان کلیسا و گیرگان را آتشگاه . چون همه معاهد
میان معبد ایشان چه فرق کنیم و نیز دوست ندارند برکنندن
چیزی و جایی که دیرینه گردد و پیغمبر ما اگر این خواستی
زین هیچ نگذاشتی و همه کفر و ادیان دین اسلام برکنندی . آنکه
نکرد و برکنند و برایشان بجزیه صلح کرد .

صفحه ۹۲

عبدالعزیز والی سیستان مردی بود عالم و اهل علم را دوست
داشتی ، پیروزی - رستم بن مهر را المجوسی - پیش او اندر
شد و به نشست ، متکلم سیستان او بوده بود . گفت دهاقین
را سخنان حکمت باشد ما را از آن چیزی بگوی . او گفت نادان
مردمان اویست که دوستی از روی ساختگی کنند و منفعت خویش

بآزار مردم جوید و خواهد که ادب آموز باسانی . (نظر من در آن زمان عربهای مملمان با احترا م با زرتشتیان رفتار میکردند.)

صفحه ۱۰۶

احمد علی خان وزیر

سلسله بزرگ ساسانی به یزدگرد سوم ختم میشود این جوان رشید در برابر سپاه عرب نتوانست پایداری کند و بدبختانه شهر تیسفون را بدست عرب سپرد و ناچار شد بداخله ایران بیاید . لشکر عرب در شعیب او بودند . یزدگرد به اصفهان ، ری و فارس گریخت و چون راه مفری نیافت بکرمان پناهنده شد . در کرمان مدتی ماند ولی از دهقان کرمان خراج گذشته را طلب کرد . دهقان نیز تاب تحمیلات او نیاورده ناچار شد یزدگرد را از شهر بیرون کنند و به سیستان و مرو بفرستد .

قضیه باینجا ختم نشد ، زیرا پاپای او ، لشکریان عرب پیش میامدند و هنوز رد پای همراهان یزدگرد از شنهای نرم حدود کرمان پاک نشده بود ، که سم ستوران لشکریان مجاشع بن مسعود سلمی در حدود سیرجان بگوش رسید .

صفحه ۱۱۲

بهشت سراو ، سهیل بن عدی ، و عیداله بن عتبای بن عامر بکرمان آمدند و شاحدود جبرفت و بم و نرماشیر نیز رفتند و چون آب و هوای گرمسیر کرمان و خرما و رطب کردند و کم کم زرتشتیان کرمان را بحوالی هند فراری دادند و خود صاحب خانه شدند .

ترتیب لشکر کشی آن عهد معلوم است ، این سپاهیان ناچار در خانه های مردم نزول میکنند ، یعنی هر خانه ای

ناچار است یکی دوتن سربار متغلب را پذیرائی کند . سیل قشون عرب قطع نمیشود و حتی تا زمان عمر عبدالعزیز و بعد از آن نیز ادامه پیدا میکنند .

گزارش سردار عرب - غصیان قبیغری - است که میگوید "اگر سپاه بکرمان کم آید نابود شود و اگر بسیار از گرسنگی بمیرد . ابتدای کار سپاهیان ناشی بودند ، مجاشع سربازانش را بحدود سیرجان فرستاد و از قضای روزگار در آن زمستان برفی سنگین آمد که سپاهیان او اغلب کشته شدند ، هنوز حدود پاریز راهی است که معروف براه عرب گریزی" است و گویا بقایای آن عهد باشد . گویند مجاشع خود را زیر شکم یا زیر شتر پنهان کرد و گریخت تا خود بسایر سپاهیان رسید از آن رو ببعد ، سپاهیان عرب متوجه تقاطع گرمسیر شدند و حیرت ، رودبار ، بم و شهداد را بگزیدند و قرنهای در آن حدود ماندند و طبعاً صاحب ملک و آب و زمین شدند و ساکنین بومی که همان زردشتیان بودند ناچار جلای وطن کرده و به هندوستان رفتند .

صفحه ۶ ۱۳

غوغای خوارج نیز دامنه آن بکرمان میکشد . اوایل قرن دوم هجری کرمان در آتش اختلافات عرب و پناهندگی "شیب شیبانی" پیشوای خوارج و قطری میسوزد . غضب حجاج یوسف ثقفی را نصیب کرمان میکند و بالاخره اولاد مهلب بن ابی صفرة (کسی که در مازندران از خون آسیاب بچرخ آورد) بر این حدود مسلط میشوند و یزید و خبیب و مفضل و غیر آن - روز و شب این مردم را یکی میکنند

صفحه ۶ ۱۴

باب سوم

تسخیر ایران بدست تازیان

۱ - ستریتون

دردوران حکومت خلفاء آنهایی که دین اسلام را نمی پذیرفتند - اهل ذمه خوانده میشدند ، آنها عبارت بودند از پیروان دین - مسیح - یهود و مجوس (زرتشتی) که تحت محدودیتهایی چه در زندگی خصوصی و چه اجتماعی قرار گرفته بودند .

در دستورنامه عمراول آمده است که "برابرقران (۹/۲۷) تازمانی که اهل ذمه خراج و جزیه را با فروتنی میپردازند ، طبق دستورات معینی بایستی با آنها رفتار کرد ، لیست کامل آن دستورات در دست است ، یک عهد نامه دیگر که بین ایو عبید واسقف کنستانتین در دست این شرایطی است که بر مسیحیان تحمیل شده است ، " آنها دیگر نبایست کلیسایی بسازند و یا ملبیشان را در مقابل مسجدی بلند کنند ، ناقوس کلیساها نبایست صدایش از داخل بیرون رود ، در منازل که مسلمانان میخواهند سکونت کنند بایستی آنها را شریک و سهم کنند و اگر جزاین شود ، من - عمر - با شما مدارا نخواهم کرد .

آن کلیساهائی که رو بمکه است برای تعویض به مسجد بایستی بمسلمانان داده شود . اگر مهمان مسلمانی بر شما وارد شد بایستی سه روز و سه شب از او پذیرائی کنید آنهایی که از این دستورات تخلف کنند قتلشان واجب وزن و فرزندانشان با صارت درخواهند آمد .

صفحه ۵

درباره مجوسان (زرتشتیان) به عمر اول گفته شد ، ایشان مردمانی هستند که آتش میپرستند . آنها نه یهودی هستند و نه عیسوی ، اونمیدانست با آنها چه بکند اماد . مجلسی - عبدالرحمن بن عوف - برخاست و گفت من شهادت میدهم به پیغمبر گفت " با آنها مثل دیگر صاحبان کتاب رفتار کنید " از اینرو سعی میشد که با آنها هم مثل بقیه ادیان مغلوب صاحب کتاب رفتار شود . فی المثل موقعی که خلیفه متوکل در صدد اصلاح تقویم برآمد . بایکی از موبدان زرتشتی مشورت کرد . مثل اینکه در آنزمان این عمل خیلی طبیعی بوده است .

صفحه ۹۷

دستور عمر دوم برای مجوسان : شما بایستی همیشه زنار (کشتی) را روی تمام لباسهایتان آنچنان به بندید که نمایان باشد . هر مرد بالغ ، عاقل بایستی یک دینار جزیه در اول هر سال نو پرداخت نماید . فقر دلیل برای نپرداختن جزیه نیست . اگر نتوانند جزیه خود را پرداخت نمایند هر چه دیگر که داشته باشند ضبط خواهد شد .

برای عمر دوم موجب تعجب شده بود که غیر مسلمانان دارای قدرتی باشند لذا او با نوشتن چنین نامه ای به فرمانداران دستور داد : " خدا به پیروان اسلام قدرت بخشیده است ، شرمساری و پستی را بمخالفین داده است .

مسلمانان را بهترین مردم خود آفریده است ، پس بهیچیک از اتباع دیگر اجازه دستور دادن بمسلمانان رانمیدهم . ما بایستی با آنها با خدعه و غرور رفتارکنیم . خدادر قرآن (۳/۱۲۴) فرموده است که دوستان خودرا ازبین بیگانگان انتخاب نکنید . چون آنها شمارا فاسدکرده ورنج و بدبختی برای شما خواستارند . پس از بین یهودیان و مسیحیان برای خود دوست انتخاب نکنید .

در قراردادی که اعراب با اهالی آذربایجان بسته بودند ، موافقت کرده بودند که هیچکس را با سارت نگرفته و نکشند ، آتشکده هارا ویران نکنند ، کردهارا تحت فشار نگذارند ، بخصوص اهالی - شیز - رادر موقع جشنهایشان درپایکوبی کردن آزاد بگذارند . قرن چهارم هجری هنوز باندازه ای آتشکده برپا بود که شخص بدون داشتن صورت اسامی نمیتوانست نام همه آنها را بداند .

صفحه ۴۴

رشید شهردان

دانشمند معروف - مارکوارت - از نفوذ و اقتدار زرتشتیان در سه قرن اولیه هجرت داستانها میسراید . " بنابراین موضوع تعاقبات و تعدیات نسبت بزرتشتیان در سه قرن اولیه اعراب برایان حقیقت ندارد . ستمهای اعراب در آن دوران بر زرتشتیان منحصر بجرائم و کشتار اسیران جنگی و قصد تجمع زروسیم و غارت و چپاول بود ، نه ترویج دین . کسانی که پس از آن دوران بر زرتشتیان ظلم و ستم روا داشته و برمال ، جان و ناموس آنها دست اندازی میکردند جدیدالاسلام بودند بخصوص گروه موبدان مسلمان شده و عرب زادگانی که مادرشان ایرانی بوده ، بواسطه بغض و خصومت

وحسادت نسبت بخویشان یا اطرافیان در تحلیل مذهب باستانی خود میکوشیدند . "

صفحه ۳۹

ن . و . پیکولوسکایا

ایران کشوری بود شروتمند ، تازیان میبایست تا بتوانند ثروتهای مادی آنرا تصاحب کنند . در زمان جنگ این ثروتها را بنام غنیمت میبردند . وقتی لشگریان عرب به جنگ میرفتند تنها سرداران جنگی همراهشان نبودند بلکه ماموران ویژه ای نیز بودند که کارشان منحصراتقسیم اموال غارتی بود . اعراب به غنایم اکتفا نکرده بدریافت هدایا که خود یک شکل بدوی مالیات بشمار میرود مبادرت میورزیدند . هدایا از ایالات و متصرفاتی گرفته میشد که بتازگی مسخر شده یا خود بدون پایداری امان آورده تسلیم شده بودند .

طبق اصول اسلام جزیه ویا مالیات سرانه فقط از کفار اخذ میگرددید و آنانکه اسلام آورده بودند از پرداخت آن معاف بودند . وضع روستائیان از جهت دیگری نیز بدتر شده بود زیرا اعراب بیش از زمان گذشته از مردم روستا ، کار اجباری طلب میکردند ، مانند حفر و تنقیه مجاری آبیاری - احداث یا تعمیر جاده ها ، ساختمان حصار و قلعه ها مسجد و کاخها برای حکام عرب .

همین که خلفا موضوع " مهرکردن افراد روستارا معمول داشتند وضع کشاورزی تحمل ناپذیر شد . این عمل چنین بود که بگردن روستائی که جزیه و خراج میپرداخت صفحه ای سربی میاویختند وروی آن مشخص میکردند که این مرد اهل کدام بخش دهکده است . اگر مرد روستائی به ناحیه ای

دیگری میرفت وی را باز داشت کرده بمحل سکونتش که روی صفحه نوشته بود اعزام میکردند . اگر کشاورزی به نقطه‌ای میرفت و صفحه‌ای سربی را برگردن نداشت وی را بعنوان یک ولگرد بازداشت میکردند . این رسم که داغ بردگان را بیاد می‌آورد در نظر روستائیان ایران که هنوز نظامات جماعت آزاد و خودمختار روستائی را یادداشتند توهینی شمرده میشد صفحه ۱۵۸

فتوحات اعراب با تجدید تقسیم اراضی کشور همراه بود . قسمت اعظم دهقانان که بر ضد اعراب جنگ کرده بودند و اراضی سابق دولت ساسانی و اعضای سلاهای آنها و اراضی متعلق به معابد زرتشتیان به ملکیت اجتماع مسلمین درآمد و درواقع اراضی یادشده ملک دولت عربی گشت .

سکونت اعراب در ایران با تنفرو دشمنی توده‌های مردم شهر و روستا مواجه گشت ، ولی مالکان بزرگ با شتاب تمام با فاتحان سازش کردند ، زیرا اعراب میکوشیدند که به اراضی دهقانان دست نزنند و در امر بهره‌کشی از عامه مردم ایشان را شریک خود می‌ساختند . جالب توجه است که بسیاری از آنان نه تنها با اربابان جدید ساختند بلکه خود در صدد نزدیکی و حتی خویشاوندی با آنان برآمدند . مردم به این عناصر بنظر بد مینگریستند وهربار که علیه اعراب عصیان میکردند به این خائنان به میهن ترحم روا نمیداشتند بعضی از حکام عرب خود پیشی بسته میکوشیدند

با اشراف محل مربوط شوند ، سنت‌های محلی را می‌پذیرفتند از سلیقه اشراف محل در طرز پوشیدن لباس و تشریفات جشنها و غیره تقلید میکردند .

فاتحان عرب احتمال عصیان مردم ایران را علیه خلافت همواره در نظر داشتند . بدین سبب میکوشیدند تا نه

تنها در شهرهای بزرگ ، حتی کوچک پادگانی داشته باشند . دستگاه خلافت پس از تسخیر ایران نیز عده جدیدی از تازیان را بمنظور تقویت نفوذ اعراب برای سکونت دایم به ایران گسیل داشت . مثلاً در زمان معاویه در سال (۲-۶۷۱م) حاکم عراق در کوفه مقر داشت و از آنجا سراسر زمین شرقی خلافت را اداره میکرد . پنجاه هزار سپاهی عرب را با خانواده‌هایشان را به نیشابور، مرو، بلخ و دیگر شهرها و حتی دهکده‌های خراسان و تخارستان اعزام کرد تا در آن نقاط سکونت اختیار کنند و بهمه‌ای ایشان زمین و خانه داد .

صفحه ۱۶۳

دکتر عبدالحسین زرین کوب

در دنبال فتوح اسلامی و حتی گاه مقارن آن ، مهاجرت عرب به بلاد ایران شروع شد . دسته‌هایی از این مهاجران که با بار و بنه از راه میرسیدند کنار چشمه‌ای یا نزدیک شهری فرود می‌آمدند ، خیمه‌های خود را که از موی بز و پشم شتر بود برپا میکردند . با اهل محل با دوستی و یار دشنی کنار می‌آمدند . گاه دهقانان و مجوسان را هلاک میکردند و املاک و دارائی‌شان را تقسیم میکردند . اندک‌اندک همه‌اطراف از مهاجرنشینان تازه پر میشد و اعراب در کنار ایرانیان می‌آسودند . البته از عهد ساسانیان و در دوره پیش از اسلام نیز طوایف عرب از جانب بحرین و خلیج فارس و عمان به بنادر و بلاد جنوب ایران مهاجرت میکرده‌اند . از این رومقارن پیدایش اسلام در این نواحی بعضی طوایف عرب وجود داشته‌اند .

صفحه ۳۶۷

کسانی از مزدیسان که در هنگام آمدن اعراب از یارودیار توانستند - آنهم بعد از یک قرن سختی و خواری - دل برکنند و راه سرزمین هند یا چین را پیش بگیرند اندک بودند . بیشترین مردم در این ماجرا اگر در جنگها کشته نشدند اسیر گشتند و به بندگی اعراب افتادند یا جزیه و خراج پذیرفتند و اهل ذمه بشمار میامدند . اهل ذمه در برابر جزیه ای که - البته از روی خواری میپرداختند بعضی فواید نیز بدست میاوردند . چنانکه از خدمات لشگری و در دین خویش هم آزادی می یافتند . مسلمانان غیر عرب هم که در جنگ با مسلمین شرکت نکرده بودند ، بطور کلی "موالی" یعنی بندگان آزاد خویش می شمرده . چنانکه از اسیران نیز که در طی جنگها گروه گروه بدست اعراب میافتادند و کسانی که بعدها اسلام میاوردند و آزاد میشدند هم در شماره "موالی" میامدند و از اهل ذمه نیز کسانی که رفته رفته دین پدران خویش را رها میکردند جزو موالی میشدند .

صفحه ۳۷۷

باری رفتار اعراب در حق موالی در حقیقت زیاده آمیخته به تحقیر و جفا بود . در آن زمان اعراب این موالی را با کنیه که نشانه ای حرمت بود نمی خواندند . با آنها را یک صف راه نمیرفتند و بریک خوان نمی نشستند . در جنگ آنها را در شمار سواران راه نمیدادند ، پیاده شان بجنگ میبردند و غالباً از آنچه زوق و عطای جنگجویان بودند نیز بهره ای نمیدادند .

صفحه ۳۷۹

استاد پورداود

گفتم که چراغ سعادت ایران در شکست نهانست

خاموش شد . آتش جنگ در مدت صد سال در گوشه و کنار ایران زبانه میکشید . بپا برهنگان جزیره العرب تلقین شده بود که اگر ایران را فتح کنند در همین دنیا در بهشت خواهند بود و اگر در جهاد سیل اله کشته شوند جنت مقام مسلم آنان است و حقیقه اعراب بچشم خود در همین دنیا بهشت را دیدند . چهارز تصرف پایتخت با شکوه تیسفون و غارت بهر یک از شصت هزار لشکر عرب دوازده هزار درهم که تقریباً هزار و پانصد تومان پول حالیه ایران باشد (این تخمین در سنه ۱۹۲۶ میلادی زده شده است) . در مقابل شکرانه این نعمت و استفاده از تمدن و تربیت و معرفت و ثروت و آبادی ایران از هیچگونه شقاوت و بیرحمی خودداری نکردند حتی زنهای خانواده سلطنتی ساسانی در بازار عربستان بخريد و فروش در آمدند . کلیه آثار ملی و مذهبی ایران را بعنوان آثار کفر از میان بردند . در آغاز ایرانیان زرتشتی را مانند یهودیان و عیسویان اهل الکتاب دانسته بگرفتن جزیه سنگین پرداختند . پس از اینکه دیدند ایرانیان دسته بدسته اسلام آورده تا از زیر بار سنگین جزیه خلاص شوند و از جهت درآمد و عربها روز بروز کمتر میشد حاکم عراق حجاج در سال (۷۰۰ میلادی) حکم داد نومسلمان شدگان نیز مثل سابق جزیه بدهند .

صفحه ۶۶

هرچند که جزیه و شمشیر در انتشار اسلام در ایران خدمات شایانی نمود ولی اسباب دیگری نیز در میان هست که ملت باین بزرگی در همان قرن اول استیلای عرب بدین فاتح خود درآمد .

یکی از این اسباب همان غلبه سیاسی است بناچار مغلوب از هر حیث مطیع و فرمانبردار و در زیر نفوذ غالب میباشد . دوم آنکه طمع در این کار مداخلیت تمام داشت

بخصوصه دهقانان ایران در محل خویش ریاستی یابند و بادا ره دولتی داخل شوند و امور دنیوی شان بهتر شود (نپرداختن جزیه) بدین نو متوسل شدند .

سوم آنکه دین او اخر سلطنت ساسانیان بسیار سنگین شده بود . بخصوص مسئله غسل و تطهیر از تکالیف شایسته قسمتی از شبانروز مصروف آن میشد و بمرور ودهور به اندازه ای بیراهه بدین ساده مزدیسنا بسته شد که بسا مردم منتظر بودند که بهانه بدست آورده شانه از زیر بار تهی کنند .

چهارم آنکه اسلام از بسیاری جهات بمزدیسنا شباهت دارد . باین مناسبت ایرانیان فهم اصول آن برای آنان آسان بود ، مثلاً : اله - بجای اهورا ، قران - بجای اوستا ، ابراهیم خلیل اله بجای زرتشت ، شیطان بجای اهریمن آدم بجای کیومرث گردید . بخصوص بقول دانشمند - فرانسوی دار مستتر - که اصول بهشت و دوزخ اسلام مستقیم از اوستا برداشته شد و آنچه که ایرانیان در مدت هزار سال آخر در دین خود بخواندن و نوشتن آن عادت داشتند دوباره در دین اسلام یافته و مهدی موعود شیعیان نیز بعدها جای سیوشانس موعود زرتشتیان را گرفت .

صفحه ۹۷

ایلیا پاولویچ

تسخیر ایران بدست اعراب و ورود آن کشور در قلمرو خلافت ، عواقب چندی بدنبال داشت نخست اینکه تازیان اعم از اسکان یافته و یا چادر نشین ، بصورت قبایل کامل بایران نقل مکان کردند بطوریکه - و.و. بارتولد - خاطر نشان کرده مهاجرت اعراب اولاً بشکل احداث اردوگاههای نظامی که مسکن

حاکم منصوب از طرف خلیفه نیز از طرف خلیفه بوده است و ثانیاً بدویان عرب اراضی معینی را تصاحب و تصرف کردند . این اردوگاهها بصورت مراکز زندگی شهری درآمدند و در بعضی از این نقاط فرهنگ مشترک اسلامی بوجود میامد . حتی در قرن دهم میلادی در بسیاری از شهرهای ایران مثلاً در قم اعراب اکثریت ساکنان را تشکیل میدادند و زبان عربی در آن بلاد حکمفرما بود ، در نتیجه عدهای کثیری از زمین داران عرب در سرزمین ایران پدید آمدند . اراضی دولتی و یا دیوانسی قسمت عظیمی از زمین ها را تشکیل میداد . روستائیان ساکن در این اراضی ، پشت اندر پشت ، مزارعان و یا مستاجران آن زمین ها بودند و دولت بوسیله ای دستگاه مالی خویش مستقیماً از آنان بهره کشی میکرد . در عراق و خوزستان و شاید برخی نواحی دیگر ، اراضی دولتی از انواع اراضی دیگر وسیعتر و بیشتر بود .

صفحه ۴۴

یکی از مهمترین عواقب و نتایج فتوحات عرب در ایران ، همانا انتشار دین فاتحان - یعنی اسلام - در میان ایرانیان بود . اسلام بتدریج دین پیشین زرتشتیگری را تقریباً از ایران طرد کرد . این موفقیت ها را به یکبارکسب نکرده گرچه در اواسط قرن اول هجری برخی از ایرانیان که بیشتر دهقانان (در آن دوران یعنی زمین داران) و ساکنان شهرها بوده اند که اسلام آوردند . در آغاز امر این تغییر دین را چنین تلقین میکردند که نو مسلمان پس از قبول اسلام با قوم و ملت خویش قطع علاقه کرده عرب میشود ، ولی چون خود اعراب و حتی تازیانی که بایران نقل مکان کرده بودند در تقسیمات قبیله ای خود محفوظ مانده بودند ، هریک از ایرانیان تازه مسلمان میبایست به یکی از قبایل عرب منسوب و پیوسته

گردند ، ولی عضو متساوی الحقوق آن قبیله نمیشدند ، بلکه مولای آن میگشتند (جمع این کلمه عربی "موالی ، است از ریشه" ولی ، یعنی پیوستن بکسی .) "مولی" در صف گروه قبیله‌ای که بدان منسوب بود "جهاد" میکرد . شمار این موالی‌بالنصب زیاد بود . گرچه وضع موالی پست تر از وضع اعراب قبیله بود با این حال گاه موالی مقامات عالیه‌ای را اشغال میکردند ، بویژه در ادارات مالی مشاغل مهمی داشتند ، زیرا در آن زمان تازیان از خود کارمندان آزموده و تحصیل کرده نداشتند .
صفحه ۴۵

ریچارد بن فرای

در شرایع اسلامی امت اسلام از غیر مسلمان ممتاز بود . بعدها امت به بزرگان و اشراف یا الخاصه و همگان یا افراد عادی یا العامه تقسیم شد . ولی اصل تقسیمات دیگری هم بود که باید بدان گفت تقسیم بندی اجتماعی ، عربسان مسلمان آزاد و غیر عرب یا موالی که در آغاز تاخت و تاز عربان به آنان پیوستند سوم غیر مسلمانان یا "اهل ذمه" و چهارم بندگان یا عبدویا ملوک یعنی خریداری شده .
موالی نه مزدی داشتند و نه حقی به غنایم ، زیرا که حامی بایستی از ایشان نگهداری کند و بدیشان پاداش دهد ولی بعد ها ایشان خواهان برابری با عربان مسلمان گشتند .

صفحه ۴۰

عربان در کجای ایران جایگزین شدند ؟ آشکاراست که اینان بر جای پای یونانیان زمان اسکندر و دیگر اقوامی که میخواستند نجد ایران در دست داشته باشند میرفتند . در فارس و ماد گروه چندانی جایگزین نشدند ، زیرا این استانها

بویژه فارس پس از سرکوبی شورشهایش و پیوستن پیمان تا مدت‌ها آرام و بیشتر غیر مسلمانان ماندند .

صفحه ۸۷

جریان گرایش به اسلام ، در مشرق ایران و آسیای میانه از آنرو با مغرب متفاوت شد که اوضاع سیاسی و اجتماعی در هر یک از این دوسرزمین متفاوت بود . از منابع چنین بر میاید که بزرگان شاهنشاهی یا بشرق گریختند یا بیشتر ایشان پس از اندکی از حمله عرب اسلام پذیرفتند . دهقانان شرق در زمان امویان گویا دین و سنتهای کهن را مدت بیشتری از دهقانان غرب حفظ کردند . طبقه دبیران ساسانی بیدرنگ بسوی پیروزمندان رفتند ولی اسلام آوردن آنها ضرورت نداشت و بسیاری هم مسلمان نشدند ولی بازرگانان به مقتضای سود اقتصادی اسلام آوردند . سرانجام طبقه روحانی زرتشتی ایران ساسانی همچنان برپای ماند . اگر چه عالیت‌ترین بخش این طبقه با برافتادن شاهنشاهی تباہ گشت . در مشرق خبری از طبقه توانای روحانی بگوش نمیرسد که تا زمان عباسیان تاب پایداری آورده باشد . بسیاری مانند برمکیان بلخ که در این میان گویا بودائی بودند به اسلام گراشیدند .

صفحه ۱۴۳

قرون وسطی دورانی بود از رفتارهای وحشیانه ، ولی پیروزیهای اسلامی میانه بویژه جابرانه تر بودند ، مثلاً ملهب-دریک لشگر کشی در خوارزم اسیران را برهنه ساخت و جامه از ایشان گرفت تا از سرما مردند . در منابع درباره رفتارهای گوناگون عربان با موالی سرکش که سرکوب شده‌اند مندرج است . مثلاً در پایان روزگار امویان چون لشگریان عباسی نهایند را پس از شهربندان گرفتند ، موالی را از دم تیغ گذرانیدند ولی عربان را آزاد گذاشتند تا هر کجا کسه

میخواهند بروند .

صفحه ۱۱۲

از ضدیت ایرانیان و عربان سخن گفتیم که درعین حال بعضی عربان و ایرانیان از همان آغاز با هم درپیکارها همکاری داشتند . حقیقت عربان در پیشروی در امیرنشینهای ایرانی آسیای میانه بسیار بر ایرانیان عربی خواه مسلمان یا غیر مسلمان امید و تکیه داشتند ، حتی حکومت دمشق بسیاری از ایرانیان را به امارت استانها و پایگاههای بلند دیگر گماشت . نه تنها موالی بلکه زرتشتیان یا دیگر غیر مسلمانان به کارهای خطیر گماشته شدند با آنکه غیر مسلمانان بر پایگاههای بلند گماشته میشدند باز همچنان زیر نظارت مسلمانان بودند و شرایع اسلامی برایشان نافذ بود .

در آسیای میانه که دستگاه فراگیرنده آئین رسمی روحانی زرتشتی در میان نبود ، ظهور یک دین دیگر یعنی اسلام در آسیای میانه در نظام اجتماعی تاثیری کمتر از جاهای دیگر برجای گذاشت . زیرا آئین زرتشت چنانکه میدانیم دین تبلیغی نیرومندی نبود ، بلکه نظری کلا خوشبینانه و مثبت داشت و نمیتوان امکان پدیدار شدن یک جنگ مذهبی زرتشتی را علیه اسلام تصور کرد . اسلام بیشتر در بند رواج خویش بود و زرتشتیگری دستکم در زمان اسلام بیشتر در پی مراعات دقیق آداب و تشریفات دینی .

کافیست بگوئیم بسیاری از آداب زرتشتی مانند نمازهای پنجگانه در روز همانند آنها با اسلام شگفت چشمگوار ساخته است . آنچنانکه بسیاری گرایش به اسلام را آسان دیده اند . بویژه از دینی پای بند آداب و تشریفات دقیق به یک دین آسانگیر و در بند ظاهر مومن و اعتراف

و اقرار به شهادتین .

صفحه ۱۱۳

در هنگامی که آئین زرتشت در فارس از رواج میافتاد روشن است که در جاهای دیگر ناتوان تر بود . به گفته‌ای - مقدسی ه صفحه ۴۱۴ درخوزستان شمار مسیحیان انگشت شمار و یهود و زرتشتی هم محدود تر از ایشان بود . در زمان فتوحات عرب مسیحیت در خوزستان کیش غالب بود ولی بیشتر ایشان مسلمان گشتند .

صفحه ۱۲۲

بسیاری آداب و رسوم آئین زرتشتی با اسلام نیک منطبق شد . فی المثل تشکیلات وقف که در ایران پیش از اسلام وجود داشت . کافیت گفته شود که نکات تشابه و انتقال آسان از آئین زرتشتی به اسلام بسیار بود و جریان گرایش ایران به اسلام و پیوستن ایران بسرزمین های اسلامی آن چنان در اسرار پیچیده نیست .

صفحه ۱۵۲

در زمان ابو اسحاق الکازرونی بتاریخ (۱۰۳۴ م) از او شرح احوال بابسیاری روایات از برخوردهای مسلمانان با زرتشتیان در شهرهای مختلف فارس بمارسیده است . با کوشش این چنین مردانی شمار مسلمانان در فارس بسیار فزونی گرفت و عده زرتشتیان کاست .

زرتشتیان دیگری در بخشهای دیگر کشور بسوی شرق گریختند حتی تا چین رفتند . در چین در (۱۹۵۵ م) کتیبه‌ای دوزبانه ، بفارسی میانه و چینی بر سنگ مزاری در استان - شانی - یافتند . این کتیبه مورخ (۸۲۷ م) است و حاکی از مرگ دختر یک سردار متوفی در سپاه

چینی است که از بزرگان ایرانی و از خاندان - سورن -
بوده است .

صفحه ۱۶۱

میتوان جایگاه عربان را از متون جغرافیانگاران
اسلامی استخراج کرد : مثلاً عرب در اصفهان کم بود ، اما در
نیشابور و مرو و دیگر شهرهای واقع بر سر راه بازرگانی
شرق و غرب عربان فراوان بودند بسیار پیوند زناشویی در
میان عرب و ایرانی روی داده که موجب پدید آمدن فرزندان
نیمه عرب و نیمه ایرانی گردید ، در جامعه‌ای کسه بیشتر
مردمش به اسلام گرویده بودند . سپاه عرب رفته رفته سرشت
عربی خود را از دست داده و بیشتر در آمیخته شدولی صفات
اسلامی را حفظ کرد .

صفحه ۱۶۲

اسلام تا پایان خلافت اموی در شهرهای عمده نجد
ایران چنان استوار و پای گرفته بود که تنها خطر سرکشی
ضد اسلامی ، محلی و محدود بود و امکان باز آمدن ساسانیان
برآورنگ قدرت عمومی در میان نبود . این بدان مفهوم نیست
که مسلمانان بهنگام پیروزی عباسیان درهمه شهرهای ایران
اکثریت داشتند ، بلکه از آنرو بود که شهرها در ضبط
حکومت و لشکر بودند و با تعویض زبان کتابت دیوان از
پهلوی بعربی طبقه نیرومند دبیران و ماموران از مدتها
پیش با دستگاه جدید سازگار شده بودند و خواهان بازگشت
به اوضاع گذشته نبودند . بنظر نگارنده جالب توجه است که
هر رشته شورش " دینی " که در آغاز خلافت عباسی روی داد
از پشتیبانی طبقات فرودست برخوردار بود و پائینداری
روستائی داشت .

صفحه ۱۶۳

بخارا - ریچارد . ن . فرای

از جانب مبلغین عرب برای مردم آسیای مرکزی به اسلام کوشش زیادی شده بود و بادعوت آنان اغلب اسلام آورده‌اند حاکم خراسان به نماینده‌ای خود در بخارا نوشت که تازه مسلمانان را بازداشت و تسلیم - طغشاده - کند . طغشاده نیز بسیاری از آنان را اعدام کرد و بعضی دیگر را دستبسته پیش حاکم خراسان فرستاد . از مجموع داستان که چند تن از مولفین عرب نیز آنرا در آثار خود آورده‌اند ، نشان می‌دهد که چگونه مسائل قبول اسلام و پرداخت جزیه ، عمال حکومت را ، اعم از عرب و عجم ، مواجه با اشکال ساخته بود ، طبق معمول آنچه مقدم بر هر چیز دیگری مورد توجه قرار می‌گرفت درآمد بیت‌المال بود .

صفحه ۳۶

قاسم تویسرکانی

ظهور اسلام ، این امر طبیعی (مردم تازه نفس و گرسنه از سرزمین خشک و بی حاصل بسرزمین های حاصلخیز) را سامان داد ، پس چون در زیر لوای اسلام پای سپاهیان تازی بایران باز شد ، گذشته از لشکریان ایشان که درپادگانها برای سلطه حکمرانان خود درهر ناحیه قرار می‌گرفتند ، مردمی فراوان از ایشان برای رهائی از تنگ روزی و برای گذراندن زندگی خوشتر ، قبیله قبیله به هر جای ایران که زیرسلطه تازیان درآمده بود می‌کوچیدند . اگر در زمان ساسانیان بسبب ناآشنائی به راههای کوهستانی و ناتوانی در برابر سرمای سخت به کوچ نشینی در سرزمین های گرمسیر ایران ، مانند بحرین و خوزستان بسنده کرده بودند . در این زمان جز سرزمین دیلمان و گیلان در سراسر ایران پراکنده شدند .

صفحه ۱۰

رشید شهرمدان

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان در هر گوشه و کنار سلاطین اسلام به تباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند . منجمله در زمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست کرد که ویرا اذن دهد تا از کتابخانه‌ای که از فارسیان در نینوا باقیست ، برخی از نامه های علمی و عملی که قوام دولب و سلطنت و قواعد سیاست و ریاست و حکمت است عبری ترجمه کند . معاویه پس از آنکه برپودن آن کتابخانه اطلاع یافت امر کرد تا آنرا آتش زدند و بسوزانیدند .
صفحه ۳۴۵

بگفته دولت شاه سمرقندی ، امیر عبدالله طاهر خراسانی متوفی (۲۳۵ هـ) با صدور فرمانی از هر یک از زرتشتیان قلمرو خود یک من کتب و آثار دینی و ادبی و علمی را بخواست هرکس نداد جانش را باخت .
صفحه ۳۴۵

ن . و . بیکولو سکایا

عباسیان با خود چه آوردند ؟ سی ، چهل سال اول حکومت عباسیان نشان داد که پایه اجتماعی همان است و مقدار بیغار (احداث مجاری تازه‌ای آبیاری و بنای کاخها و حصار و شهرها) نسبت به دوران پیشین افزایش یافت ولی در عهد عباسیان مشاغل عالیه دولت از انحصار عرب بیرون آمد و نمایندگان اشراف ایرانی در دستگاه حکومت عباسیان تقریباً برابر با اعراب مشاغل دولتی را اشغال کردند . یکی از نخستین ایرانیانی که مقامات عالیه را شاغل گشت دهقانی (مالک زمین) از اهل بلخ که دارای اراضی وسیع بود بنام خالد بن برمک .
صفحه ۱۷۶

منصور شهر بغداد را در نزدیکی تیسفون بنانهاد
گوئی میخواست نشان دهد که به سنت های سیاسی و فرهنگی
دولت ساسانیان بیعلاقه نمی باشد . بنای بغداد میبایست
خوش آیند اشراف زمین دار ایرانی گردد و نموداری از تمایل
منصور و اخلاف بلا فصل او به استفاده از تجارب اداری و نظامی
ایران عهد ساسانی می باشد .

معمولا خلفا که از احضار حاکم و جانشین مقتدر
بیم داشتند آنانرا در محل یا خدعه و غدیر به قتل میرساند
صفحه ۱۷۹

وضع روستائیان در عهد عباسیان بیش از پیش به
بدی گرائید . آویختن اجباری صفحه ای سربی بگردن روستائیان
(اهل ذمه) تا اواسط قرن نهم معمول بود و شاید بر اثر
شورشهای بزرگ روستائی از میان رفت . وضع دشوار روستائیان
بر اثر عمال شیوه (نسق) یا تعیین یک مبلغ معین کلی به
عنوان خراج از هر ناحیه سخت تر میشد . باین معنی که
اگر دولت بسبب فرار روستائیان و با بر ماندن بخشی از
اراضی یک ناحیه به اخذ مبلغ مقرر موفق نمیگردید ، مبلغ
کسری را بشکل مالیات اضافی بتمام روستائیان آن ناحیه
سرشکن میکردند .

صفحه ۱۸۶

روابط مامون با ایران و محیط دهقانان آن
سامان در بادی امر چنان مستحکم بود که خلیفه جدید
نتوانست بلاد رنگ خراسان را ترک گفته مراجعت کند و تسا
(۲۰۴ هـ) در مرو زندگی کرد . مامون نمیتوانست موضوع
علل ناراضائی عمومی ایرانیان را از خلافت مورد توجه قرار
ندهد .

در آن روزگاران وزیری ایرانی الاصل بنام فضل

بن سهل و برادر وی حسن بن سهل در دربار خلیفه صاحب نفوذ بودند . مامون برای خوش آئیند شیعیان میانه رو امسام علی بن موسی الرضا را وارث و جانشین خود اعلام کرد و پرچم سیاه رسمی بنی عباس را برنگ سبز که ویژه شیعیان بود مبدل ساخت .

صفحه ۱۹۷

عباس اقبال

خلافت هارون الرشید سه رشته وقایع قابل ذکر

دارد :

اول - سختگیری و بد رفتاری او با علویان

دوم - برانداختن خاندان برمکی

سوم - حشر هارون با شعرا و اهل ادب . در سال

(۱۷۵ هـ) یحیی در گیلان بسا دعای خلافت ظهور کرد و جماعتی نیز دور او را گرفتند . هارون فضل بن یحیی برمکی را بدفع او فرستاد . از آنجائیکه برمکیان نسبت به علویان خالی از میل نبودند . فضل با یحیی بمدارا معامله کرد و او را به اطاعت هارون خواند . قرار شد که خلیفه زنهار نامه ای به خط خود بنویسد . او نیز چنین کرد یحیی تسلیم شد ، اما پس از چندی هارون از جمعی از فقهای بغداد فتوایی بربطلان زنهار نامه خود گرفت و یحیی را در حبس گشت .

صفحه ۹۱

در عهد اقتدار برامکه ایرانیان و شیعیان علوی

وزنادقه ای مانوی و فرقه ای شعوبیه یعنی ملت پرستان غیر عرب که با این قوم کینه داشتند و برای ایشان هیچ فضیلتی قایل نبودند و قوم و ملت خود را از هر جهت از عرب برتر میدانستند ، در دستگاه آل برمک نفوذ و قرب و منزلت

فوق‌العاده‌ای یافتند و برامکه کتابخانه بزرگی در بغداد به نام "بیت‌الحکمه" درست کردند که محل اجتماع این فرق و ملل شد و برامکه ایشان را با صرف مبلغ گزاف به ترجمه و تالیف و استنتاج کتب و امیادشتند و ریاست این کتابخانه با ایرانیان شعوبی بود . بتدریج قدرت یحیی و پسران او تا آنجا کشید که تقریباً تمام کارها را از دست خلیفه گرفتند و غالباً رفت و آمد و مراجعات مردم بخانه‌های برامکه بیشتر بود تا بقصر خلیفه .

هارون که مردی مستبد و متعصب بود از اقتدار فوق‌العاده‌ای برامکه و میل باطنی ایشان به علویان ، شعوبیه و زنادقه در وحشت افتاد و مصمم شد که ریشه این طایفه را از بیخ برکند پیوسته در پی بهانه و فرصتی مناسب میگشت تا عاقبت باین بهانه که جعفر از عباسه (خواهر هارون الرشید که زن رسمی جعفر بود) برخلاف قولی که داده بود دوفرنزد آورده ، با اینکه هارون مدتها از این قضیه اطلاع داشت و عمل نیز بهیچوجه مشروع نبود ، جعفر و عباسه و دوفضل ایشان را کشت و سر جعفر را در بغداد آویخت هر پاره از جسد او را بیک طرف دجله نصب کرد . سپس برادران و پدراورا بزنندان انداخت و در بغداد و ولایات جمیع اموال ایشان و عمال برامکه را ضبط نمود یحیی و فضل هر دو در زندان هارون جان سپردند .
صفحه ۹۳

پتروشفسکی

از گفته‌ای اصطخری جغرافیدان (دهم میلادی) چنین استنتاج میشود که در زمان ولی "درفارس آتش‌پرستان" اکثریت ساکنان را تشکیل میدادند هیچ شهر و دهکده و ناحیه بی آتگاه زرتشتیان نبوده و عده زرتشتیان چندان زیاد

بوده که بر لباس خویش وصله‌ای تشخیص‌نمیزدند و حال آنکه حقوق اسلامی نصب علامت تشخیص را برای غیر مسلمانان اجبار کرده بودند . "مقدسی در صفحه ۴۲۱ نوشته است که بسیاری از دهقانان پارسی ختی در قرن دهم میلادی زرتشتی بودند و در دژ کوهستانی ایشان و بویژه "قلعه الجص" تماویر و داستانهای پادشاهان و پهلوانان و پیروزیهای ایران باستان محفوظ بود .

اصطخری می‌نویسد در نواحی کرانه‌ای دریای خزر - تبرستان - گیلان و دیلم - تا قرن نهم میلادی زرتشتیگری تفوق داشت ، برعکس در خراسان در قرن نهم میلادی دهقانان و اکثر مردم مسلمان بودند ولی در اینجا هم در قرن دهم میلادی حتی در میان بزرگان نیز عده‌ای قابل توجهی بطور پنهانی خواه زرتشتیگری بودند . در کرمان نیز عده‌ای زرتشتیان زیاد بودند .

وضع ایران در قرن دهم میلادی چنین بود ولی در قرن یازدهم اکثریت عظیم مردم کشور مسلمان بودند . در تالیفات ایران اخبار مربوط بزرتشتیان از آن بعد ندرتاً دیده میشود .

باب چهارم

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان پس از ساسانیان

رشید شهردان

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان بنام اسپهبدان
و استناداران معروفند که خاندانهای دابویه - غاروندی -
باوندی - پادوسبانی و زیاری .

صفحه ۵۸

۲. شودزکو . در کتاب تاریخ گیلان ، ترجمه محمد
علی گیلک چنین آورده " مذهب اسلام بین دیلمها کمتر ترقی
کرد . در اوایل خلافت عباسی بهیچوجه از آنها اطاعت نمیگرفتند
و از آن پس با آنکه دیلمان یعنی گیلان علیا (گیلان شمالی)
خلافت خلفا را قبول کرده بودند ولی گیلان سفلی کاملاً مستقل
بود . هرکسی که مورد غضب خلفای بغداد وری واقع میشدند
نزد گیلانیها محترم بوده و از او پذیرائی شایان میکردند .
برای اولاد علی و فاطمه که از جانب عباسیان بخشونت با
آنها رفتار میشد ، در موقع زحمت و سختی ، گیلان پناهگاه
مطمئن بشمار میرفت و در اینجا در قبال مجازاتهای سخت
بغداد مورد احترام و محبت قرار میگرفتند . همین ها بودند
که دین زرتشت را کم کم از بین برده و جای آنرا برای اسلام
تهیه میکردند . بیشتری از تکایا و مقبره آنان در جاشیکه
معبد زرتشتیان بوده ساخته شده است "

اسپهبدان خاندان دابویه و یا گاوباره : آنها خاندان گاوباره از نسل جاماسب برادر قباد که به ارمنستان گریخت ، نوه او فیروز را متصرف شد و دختری از بزرگان آنجا را بزنی گرفت و صاحب فرزندی شد که او را بنام گیلانشاه خواند پسرش گیل بپادشاهی برخاست و اوسر خاندان گاوباره و ملقب به - فرشواد گرشاه - میباشد . مدت پادشاهی این خاندان از (۲۵ - ۱۴۴ هـ) است که با مرگ اسپهبد خورشید خاندان دابویه با آخر رسید .

اسپهبدان غاری وندی : نژاد این خاندان به " سوخرای پهلوی " میرسد که یکی از هفت خانواده - پهلوی - بودند . در " اردشیر خوره " نشیمن داشت و قباد را از اسارت هیاتله رها کرد اما رشک ورزان گوش قباد را نسبت با و مسموم کردند . قباد خدمات او را فراموش کرده او را به قتل رسانید . فرزندانش به بدخشان مهاجرت نمودند و نوشیروان از کرده پدر از آنها پوزش خواست و ایشان را با خودبایران آورد . زرمهر ، برادر بزرگ به سیستان رفت و غارن برادر کوچک تبرستان را برگزید . پادشاهی خاندان غارن وندی در تبرستان بسال ۵۷۰ آغاز میگردد و تا سال ۸۴۸ میلادی (۲۲۴ هـ) ادامه داشته است .

اسپهبدان باوندی ، دسته اول : سرخاندان این سلسله پسر شاپور پسر کاوس فرزند بزرگ قباد است که او را ملقب به - بدشخوار گرشاه - و بفرمانروائی تبرستان منصوب نمود . خاندان باوندی منصوب باوست . فرمانروائی آنها از سال ۴۵ تا ۴۶۶ هجری ادامه داشت و آخرین آنها اسپهبدان غارن دوم میباشد .

اسپهبدان باوندی در - کهستان پریم - فرمانروا بوده اند . در این مدت مردم کهستان و پادشاهان شان پیسرو

کیش اشو زرتشت بوده و در ملیت ، دین و رسوم و آداب ایشان در مدت پنج سده ، اندک خدشهای روی نداده است . صاحب کتاب حدود العالم من المشرق والمغرب مولفه ۳۷۲ هجری میگوید : " کوه قارن (مقصود کهستان پریم) ناحیتی است که مراورا ده هزار چیزی ده است و پادشاه اورا اسپهبد شهریار کوه خوانند (اسپهبد شهریار سوم) و این ناحیت است آبادان و بیشتر مردم وی گبرکانند و از روزگار مسلمانی باز پادشاهی این ناحیت اندر فرزندان " باو " است .

دسته دوم اسپهبدان باوندی هشت نفرند : که بظاهر

مسلمانند اما باطنا زرتشتی و در پیروی راه و روش باستانی کوشیده اند . اولین فرمانروا بنام اسپهبد حسام الدوله شهریار بسال (۴۶۶ هـ) بفرمانروائی رسید و آخرین آنها اسپهبد شمس الملوک رستم که در (۶۰۶ هـ) کشته شد و سلطنت بدست مغول افتاد .

استندران پادوسبانی : از نسل - گیل گاوباره تا

سال ۸۷۱ هجری فرمانروائی داشته اند سپس بواسطه نفاق خانه برانداز داخلی ضعیف گردیدند تا آنکه در سال (۱۰۰۶ هـ) به دست شاه عباس صفوی منقرض گردیدند .

صفحه ۵۹

ریچارد . ن . فرای

تبرستان نام کهن تر مازندران امروزی تبرستان یا سرزمین - پتورها - بود که بومیان باستانی این بخش بودند . در دوران خلافت سلیمان بسال (۷۱۶ م) مسلمانان بر گرگان و تبرستان تاختند و پس از جنگهای فراوان گرگان را فرمانبردار ساختند و با تبرستان تنها توانستند پیمان آشتی به بندد . تا زمان عباسیان نه دستگاه خلافت کامیاب

به نفوذ در این استان ها شد و نه اسلام . گو اینکه اسپهبد یا فرمانروای تبرستان گاهگاهی خراج می پرداخت ، منصور خلیفه لشگری بجنگ با اسپهبد فرسنادو شهر عمده^۶ ساری را گرفت و شهر آمل و دیگر شهرها را هم اشغال کرد . اسپهبدانی که در ساری میزیستند سکه هائی ضرب میکردند با نقشی همانند خسرو دوم با خط پهلوی . پس از فتح تبرستان و استقرار حکومت اسلامی سکه های سابق ضرب میشد . در سال (۷۸۵ م) شورش از مردم بومی در گرفت زیر عامل عبدالحمید گذشته از خراج ، مالیاتهای دیگری بر مردم بست ، رهبر این شورش - ونداد قارن (کارن) بود که با وجود تاختهای مکرر عربان توانست جایگاه خود را در کوهستان نگاه دارد . حکومت بغداد دریافت که نمیتواند تبرستان را ضبط کند پس صلح کرد و مقرر شد اسپهبدان بر کوهستانها حکومت عباسی بر سرزمین های پست فرزانه راند .

بدبختانه امیرکان کوهستانها کمتر با هم همدان^۷ میشدند و بنا بر این نیروی آنان مصروف جنگهای خانگی میشد اسپهبدان جنوبی چندین بار با فرمانروای بخش شمالی کوه دماوند - مسمغان - که مفهوم تحت اللفظی آن رئیس مغان باشد ، بجنگ برخاست . خالد بن برمک چندی عامل تبرستان بود و پس از چند جنگ با فرمانروایان محلی صلح کرد و لسی آرامش برقرار نگردید .

با سرگذشت درخشان و پشمگیر مازیار بن قارن که پهلوان بسیاری از داستانها و منظومه های فارسی است همه چیز دگرگون گشت . مازیار فرمانروائی جاه طلب بود که عمویش را کشت تا بر قلمرو او چیره شود و همچنان بر پیروزی هایش ادامه دهد تا آنکه دریافت گرایش به دین اسلام مایه پیشرفت او است . برخویشتن نام محمد نهاد ،

مامون بپادشاه اینکار به او پایگاه تبرستان را وا گذاشت چون او شروین را بقتل آورد ، لقب - بدشخوار گر شاه - - شاید یعنی شاه کوهپهائی که در آن خورشید هست - گرفت که بخشی از کوهستانی است در پیرامون دماوند .

همهٔ خاندان باوند کشته و یا پراکنده شدند . اما پس از سقوط مازیار یکی از ایشان لقب و ملک سابق را باز گرفت . پس از مرگ مازیار عموی از عبدالله بن طاهر فرمانروای تبرستان شد و پس از او پسرش طاهر برمسند نشست و سپس بستگان دیگرش بحکومت رسیدند و بدین گونه تبرستان بیشتر پیرو فرمان نیشابور گشت تا بغداد . پس از مازیار اسپهبدان تازه قارن بن شهریار یکی از خاندان باوند بسال (۲۴۰ هـ) اسلام پذیرفت آنگاه با هجوم شیعیان زیدی از سوی غرب دگرگونی پدیدار شد .

صفحه ۱۳۲

یک بررسی در تاریخ استانهای کرانه خزر نمودار میسازد که در سراسر دوران اموی هر سال دیلمیان به قزوین که مرکز استوار سپاه خلافت علیه کوهستانیان بود می تاختند پس از سرکار آمدن عباسیان این تاخت ها دنبال شد و در سال (۱۳۴ هـ) منصور برای جهاد علیه دیلمیان دعوتی کرد ، اما اشکار است که کامیابی حاصل نشد ، زیرا که در اخبار سالها بعد سخن از کوششهای جدید ویی حاصل برای سرکوبی و مسلمان ساختن دیلمیان در میان است . اما اسلام از طریق مبلغان شیعه که در سال (۱۷۵ هـ) از دست کینه توزی دستگاه خلافت گریخته بودند بدانجا راه یافت .

پس در سراسر خلافت عباسیان تا زمان ، صفاریان سامانیان و بویهیان ، کرانه های دریای خزر استقلال خود را

با اطاعت رسمی از بغداد نگاهداشتند . اسلام بگرجسان و سرزمین های پست تبرستان راه یافته بود . ولی در غرب در دیلم یا گیلان نفوذ نکرده بود . در دیلم پناهندگان از قلمرو خلافت یعنی شیعیان زیدی سرانجام اسلام رادر کوهستانها گسترده کردند .

صفحه ۱۳۳

عباس اقبال

در عهد سلیمان بن عبدالملک پسر مهلب یعنی یزید یا سپاه عظیمی از مردم شام و مصر و خراسان بهوای تسخیر چین بجران آمد . چون دید تسخیر چین کار آسانی نیست از جرجان متوجه تبرستان شد و برادر خود خالد را بجنگ اسپهبد تبرستان فرستاد . اسپهبد غالب آمد و برادر یزید را کشت ناچار یزید از درمسالمت درآمد چندی بعد بقصد انتقام از راه ری بدماوند حمله برد و مردم آنجا را قتل عام کرد ، لیکن باز نتوانست قدم بخاک اصلی تبرستان گذارد و تبرستان بهمین حال بود تا عهد بنی عباس و دراین مدت ایرانیان تبرستان هر وقت فرصتی میافتند مسلمین مجاور خود را بقتل میرساندند . منصور خلیفه عباسی همه وقت از جانب تبرستان و مردم پشت البرز اظهار نگرانی میکرد و میگفت بلای جان بنی عباس جماعتی هستند که در پس این کوه مقرر دارند امرا و پادشاهانی که در تبرستان و گیلان حکومت میکردند بزرگترین دشمنان بنی عباس بودند و با آنکه موفق نشدند ولی همه وقت خیال برانداختن خاندان عباسی و برگرداندن دولت را بایرانیان داشتند و از ایشان امرای سلسله آل بویه بالاخره بر بغداد استیلا یافته و خلیفه را مطیع خوش ساختند

صفحه ۷۸

در پشت جبال البرز و نقاط دوردست خراسان و سیستان
و ما وراء النهر که یا از دستبرد عرب محفوظ مانده و یا از
دار الخلافه دورتر بوده این روح قومیت ایرانی زنده تر
مانده بود و از این قوم مردم غیرتمندی که از استیلای عرب
و حکام جورپیشه ایشان دل خوشی نداشتند ، هر وقت فرصتی دست
میداد برای شان می شوریدند و زنده بودن ایرانی را به همه
نمایانند و پیوسته کار ایشان همین بود تا آنکه در عهد
مامون بتاسیس سلسله و تحصیل استقلال توفیق یافتند و با
تاسیس سلسله طاهری در سال (۲۰۶ هـ) مقدمه ای برای تشکیل
سلسله های دیگر ایرانی و از میان بردن تدریجی سیادت و سلطه
خلفای عباسی فراهم کردند . این سلسله ها البته غیر از
سلسله های ایرانی تبرستان است که بنام اسپهبدان یا نامهای
دیگر از همان ایام انقراض ساسانیان در پشت البرز بلا
انقطاع امارت میکرده و هیچوقت چنانکه باید فرمان خلفا
را گردن نمی نهادند .

باب پنجم

جان سپاران ایرانی در زمان حکومت تازیان

فریدون جنیدی

پس از اسلام شمشیر خونریزی امویان و عباسیان ، اوضاع را دیگرگون کرد ، یامرگ ویا تن نهادن به اوامرانان که تحت عنوان اسلام میامد . هنگامیکه سیل خروشان از خون آزاد مردان ایرانی به تموج درآمد ، ایرانیان در چندجبهه مبارزه خویش را با این خونریزان آغاز کردند .

گروهی چون ابومسلم ، مازیار و بابک دست به شمشیر بردند ، اما خلفای مزور عرب هر یک را بنوعی به قعر دریا فرو کردند .

گروهی چون ابن مقفع و ابن خرداد به دست بقلم بردند تا با ترجمه (میراث گرانبهای خود) کتابهای ایوانی بزبان عربی آنها را از گزند آتش خلفا برهانند . اینان نیز هر یک بنوعی کشته شدند .

گروهی چون برمکیان و زارت آنانرا قبول کردند تا بلکه بتوان در دستگاه آنان جلو خرابکاری ها را بگیرند خون آنانرا هم در امواج این دیار ریختند .

گروهی با ایجاد مکاتیب فلسفی ، مادی ، دهری و با آنان مبارزه کردند و دارهای خلفا این میوه های اندیشه را طعمه کرکسان هوا کرد .

در این میان غلغله و هم انگیز عاشقانه و دلنواز
از اعماق جان ایرانیان برخاست که تا جهان جهان است در
فضای روزگاران طنین انداز خواهد بود و رهروان خسته شبها
سرد و بیدلان بخون خفته صحرای درد ، در آن طنین باشکوه
سرمست و دست افشان ، شراب شوریدگی را در رگهای خویش جاری
میکنند و بر این جهان و آن جهان و مدعیان سروری و سرداری
هر دو لبخند میزنند و مستانه میخوانند .

جان بیگانه ستاند ملک الموت بزجر

زجر حاجت نبود عاشق جان افشان را

چشم همت نه بدنیا ، که به عقبی نبود

عارف عاشق شوریده سرگردان را

صفحه ۵۱

علی میر فطروس

وقتی عربها ، سیاست خود را بر "سیادت عرب" استوار
ساختند ایرانیان و دیگر مردم غیر عرب در سرزمینهای اسلامی
تا حد " برده " و " بنده " تنزل کردند . بنی امیه نسبت
با آنها بسیار سخت می گرفتند .

معروف است که وقتی " معاویه " تعداد موالی را
بسیار دید تصمیم گرفت تا عدهای از آنان را بکشد و عدهای
را نیز در بازار برده فروشان بفروشد و یا "حجاج بن
یوسف ثقفی" در عراق و بین النهرین عده فراوانی از
ایرانیان و دیگر مسلمانان غیر عرب را بقتل رسانید و برای
تحقیر آنها بر دستشان نشان داغ می نهاد .

در برابر این ظلم و ستمها و پریشانی ها و شکنجه ها
ایرانیان و دیگر مردم غیر عرب سرانجام بستوه آمدند و طغیان
کردند ، و در هر نهضتی که بر علیه حکومت اموی -

بوجود آمد ، شرکت نمودند .

صفحه ۳۳

در هنگامه ظلم و ستم حکام عرب و تجاوز و تساراج
 عمال " اموی " خراسان قلب شورشها و نهضت های ملی بود .
 بدین ترتیب ظهور شخصیت هائی مانند " خدش " و
 ابومسلم خراسانی و در نتیجه زمینه را برای پیدایش و استقرار
 یک توازن اجتماعی ضروری ساخت .

خدش : دارای پایگاه وسیع در بین روستائیان
 خراسان بود و در لفافه دعوت به استقرار حکومت بنی عباس
 به تبلیغ عقاید اقتصادی " مزدک " می پرداخت . او و پیروانش
 تقسیم زمین و اموال را وعده میدادند ... حاکم خراسان
 و ماوراءالنهر ، خدش را تعقیب و دستگیر نموده ، زبانش
 را کردند و دستهایش را بریدند ، دیدگانش را میل کشیدند
 و بعد به قتلش رساندند .

صفحه ۳۶

تردیدی نیست که در بازپسین سالهای امویان
 شورشهای روی داد . اما نمیدانیم که نام خرمدینه که بر
 سرکشی " خدش " در خراسان یا نام " راوندیه " که گویا یک
 جنبش تند روشی اطلاق شد نامهایی بود که همزمان با بروز
 آنها شایع بود یا این نامها را نویسندگان بر آنها نهادند
 ولی میتوان رشته مداومی از این شورشها را از پایان
 امویان تا زمان عباسیان یافت . اینکه مداومت این اندیشه ها
 جنبه دینی داشته یا اجتماعی و سیاسی در بسیاری موارد
 دشوار باز شناخته میشود . اما شگفت مینماید که همه این
 شورشها به پشتیبانی طبقه پائین بوده باشد . در صورتیکه
 بعدها در سده چهارم هجری عناصر روشنفکر و کلامیان در
 سرکشی مقدم بودند ، ولی سرشت اسلام و خود پایگاه آن در

برابر دینهای دیگر از آغاز خلافت عباسیان تا سدهٔ دهم
دچار دگرگونی گشت . در آغاز البته آشفتگی بر اثر فرو
ریختن یک حکومت و برسرکار آمدن دیگری بسیار بود . اوضاع
چنان بود که حتی در دستگاه روحانی زرتشتی هم موثر
واقع شد .

صفحه ۱۴۳

به آفرید : سرکشی او در آغاز سال (۱۲۹ هـ)

گویا یک جنبش کفر آمیز زرتشتی بوده است که پیشوایان آن
موبدی از نیشابور بود که ادعای پیغمبری کرد . نمیدانم
که اصول عقایدش چه بوده و با آئین راستین مزدائی چه
ارتباطی داشته است شاید در پی سازشی بود با اسلام ، ولی
منابع در این باره ابهام آمیز است . در منابع مندرج است
که موبدان آئین زرتشتی از ابومسلم در خواستند تا ایشان
را از دست کافران برهاند و او هم بر آنها منت نهاد و در سال
(۱۳۱ هـ) پس از تسخیر نیشابور این کار را کرد . روایت
اینکه "به آفرید" اسلام آورد ، سپس مرتد شد و به قتل آمد
پذیرفتنی نیست .

صفحه ۱۴۴

ن . و . پیلوسکایا

ابومسلم : بنی عباس با ابومسلم پیشوای نهفتی

که با موفقیت تمام امویان را قلع و قمع کرد با حق نسا
شناسی بیسابقه ای رفتار کردند . در سال (۱۳۸ هـ) ابومسلم
به فکر زیارت مکه افتاد . عراق بر سر راه او بود . او که
حاکم خراسان بود نمیتوانست از دیدار خلیفه در کوفه سر
باز زند . منصور خلیفه وقت ابومسلم را مجددا دعوت کرد .
ابومسلم یکه و تنها بدون حافظ روانه ای خدمت شد . خلیفه

محیل به خدمتگزاران خویش فرمان داد تا حاکم بی سلاحی را که سلاله عباسی را به تخت خلافت نشانده بود بکشتند .
 خبر قتل ابومسلم به ایران رسید بویژه درنواحی شرقی ، اثر عمیقی در میان مردم کرد . مردم میگفتند که خلیفه بدان سبب ابومسلم را بقتل رسانده که او بهبودوضع مردم و بیش از همه تقلیل میزان خراج و بیغار را طلب کرد . مزدکیان او را مزدکی نامیدند و حال آنکه ابومسلم هرگز پیرو عقیده ایشان نبود .

سنباد : سده هشتم در قلمرو خلفا بمبارزه مردم علیه حکومت منفور عباسیان گذشت شرکت کنندگان اصلی این مبارزه روستائیان بودند .

در سال ۷۰۰ میلادی شورش به رهبری سنباد در نیشابور وری برپا شد . محرک این عصیان قتل ابومسلم بود . سنباد که عقاید زرتشتی داشت از حومه نیشابور و در میان روستائیان محل بسیار ذی نفوذ بود عملیات شورشی از آغاز امر با موفقیت توأم بود و ایشان ناحیه وسیعی را اشغال کرده ، نیشابور و اطراف قومس ، ری و اراضی پیرامون آنرا متصرف گشتند . ویژگی سنباد کوششی بود که برای جلب عدهای بیشتر و بیشتر مردم بسوی نهضت بعمل میاورد . شیعیان و حتی مزدکیان در جنبش سنباد شرکت جسته بودند . بگفته طبری که تقریباً همیشه دقیق و درست است . منصور خلیفه ده هزار نفر علیه سنباد گسیل داشت . در اقصی نقاط بیابان بی آب واقع میان ری و همدان نبرد وقوع یافت و دستجات شورش شکست خورده فرار کردند و قریب شش هزار نفر از ایشان در حین فرار کشته شدند . چیزی نگذشت که سنباد پیشوای شورشیان نیز کشته شد .

ریچارد . ن . فرای

سنباد : یک مغ دیگر بنام فیروز سنباد (یا سنباد) پس از مرگ ابومسلم در همان ناحیه^{خت} نیشابور شورش برآورد و توانست بری بیاید ولی بدست لشکر خلیفه در سال (۱۳۷ هـ) شکست یافت و به تبرستان گریخت و بفرمان اسپهبد تبرستان اعدام شد . سنباد عقاید زرتشتی داشت . از منابع معدود و متناقض میتوان چند نکته درباره سنباد استنباط کرد نخست آنکه سنباد به ابومسلم نزدیک بود و با خبر مرگ او سربرداشت . با آنکه پیروانش اصولاً مزدائی بود نه مسلمان ولی کافران کوناگون از جمله گویا بعضی مسلمانان بد و پیوستند .

اذرک : سرکشی اترک (آذرک) در ماوراءالنهر از (۱۳۷ تا ۱۴۰ هـ) طول کشید همانند شورش سنباد بنام ابومسلم برای جلب مردم آغاز شد . ولی دراین مورد بگفته منابع او را همچنان نجات دهنده پنهانی جلوه دادند که زرتشت فرستاده بود تا دین کهن فارسیان را نیرو دهد . امانیتوان گفت که تا چه حد میتوان بمطالب مندرج در متون اسلامی عربی که با این جنبش های مذهبی شگفت دشمن هستند گرائید و باور کرد . شاید سرکشی اسحق پیوندی بود از اندیشه های غلات شیعه با اعتقادات زرتشتی و اسلامی برای جلب مردم مختلف . اعتقاد دین او هرچه باشد در آن التقاطی دیده میشود از عقاید زرتشتی و اسلامی و نام ابومسلم . بسیاری از نویسندگان مومن مسلمان اصطلاح تناسخ را برای تاختن به پیروان این جنبش^{ها} بکار بردند . خواه بدان اعتقادی داشتند یا نداشتند .

صفحه ۱۴۴

دکتر زرین کوب

استاد سیس : با وجود دعوی مسلمانان در باطن

مجوس بود و ظاهراً بعد از آنکه قیام و عصیان خویش اشکار کرد درصدد برآمد مثل - به آفرید - در آئین مزدیسنا تجدید نظر کنند ، خود را موعود زرتشت فرا مینمود و گوئی هوای آن داشت که کیش کهن را با بعضی اصلاحات احیاء کند . قبل از شروع دعوت خویش در سیستان نفوذ و قدرتی داشت وقتی در اواخر عهد منصور در سیستان خروج کرده عده بسیار بموجب اخباری که مبالغه آمیز مینماید بالغ بر سیصد هزار کس بروی گرد آمدند . او بر سیستان ، هرات و بادغیس دست یافت و تا مرو رود پیش رفت . چند بار نیز لشکر خلیفه را که بدفع وی آمده بود شکست داد . عاقبت محاصره گشت و گویند از یارانش نزدیک به هفتاد هزار کس مقتول و چهارده هزار اسیر شدند . در صحت این ارقام وهم در صحت تعداد یاران او که سیصد هزار کس نوشته اند جای تامل است . در هر حال گویند استادسیس چون در جنگ شکست خورد فرار کرد ، اما اعراب او را گرفتند و کشتند و بقولی او را با فرزندان و کسانش ببغداد فرستادند و او در آنجا به امر منصور کشته شد .

محمد بن شداد : مقارن ظهور استادسیس در - بُست -

نیز مردی برخاست نام وی محمد بن شداد ، از مجوسان نام آور انحدود بود ، آذرویه و مرزبان مجوسی نیز با و پیوستند با گروهی بسیار ، ولی چون قوی شد قصد سیستان کرد و چندی عمال و امراء سیستان را بدرد سر انداخت احتمال می رود که این نهضت نیز با شورش - استادسیس - ارتباط داشته است . در هر حال درین روزگاران هنوز مزدیسنان در سیستان و خراسان بسیار بوده اند . اما سیستان از مدتها پیش کنام خوارج شده بود و در هر فرصت که پیش میامد خوارج در آن سر زمین فتنه تازه پدید میاوردند و حتی به خراسان نیز تاخت و تاز میکردند . از جمله مقارن همین احوال خوارج سیستان

- معن بن زائده - را در خانه اش کشتند .

صفحه ۴۵۷

ریچارد . ن . فرای

استمرار این سرکشی ها مایه شگفتی است . پس از سرکوبی استاد سیس یک شورش روی داد این باز در سیستان و سپس هواخواهان همین جنبش در ماوراءالنهر برپا ساختند . پیشوای این قیام کسی بود بنام - یوسف بن ابراهیم - که سالبرم - نیز خوانده میشد . وی در فوشنج نزدیک هرات در حدود (۱۶۰ هـ) بپا خاست . ولی از لشگریان مهدی خلیفه عباسی شکست یافت و به بخارا گریخت . گو اینکه در بخارا نخست هواخواه خارجیان بود ، اما چنین مینماید که اعتقادا پیروان خرم دین را (که معنی تحت اللفظی فارس آن " دین شادی " است) تبلیغ میکرد که نیمه اسلامی و نیمه زرتشتی بود . بسیاری نامها که در منابع به جنبش ترکیبی و التقاطی قرن هشتم اطلاق شده است مایه گمراهی است . زیرا نمیتوان گفت که نامهای - خرمیه - خرم دین - محمره " سرخ علم - و " سفید جامگان " یکی هستند یا از هم جدا .

صفحه ۱۴۵

المقنع: پس از شورش یوسف سر برداشت . شورش این " پیامبر نقاب پوش خراسان " شدید تر و دامنه دار از البرم بود . منابع این پیشوای شورش را همچون کسی که به تناسخ اعتقاد داشته باشد و خویشان را تجسم ابومسلم و پیامبران دیگر بداند میشناساند . ولی جنبش خویش را در مرو آغاز کرد وی بزودی به - نخب و کش - در ماوراءالنهر رفت و گروهی انبوه پیروان گرد آورد که همه سفید پوش بودند تا دشمنی با عباسیان که شعارشان سیاه بود آشکار کرده .

باشند . المقنع ترکان بیابانگرد را خواند تا با او یاری کنند و هدف او دشمنی بود با مسلمانان از (۱۵۹-۱۶۶ هـ) کوشش بسیار کرد و بنابر چند روایت برای گریز از افتادن بدست لشگریان خلیفه خودکشی کرد . این واقعیت که پیروانش پس از مرگ او همچنان وجود داشتند نشانی است از اینکه جنبش او بیشتر جنبه دینی داشت تا سیاسی یا دست کم رنگ سیاسی آن اندک بوده است .

صفحه ۱۴۶

علی میر فطروس

مقنع: مورخین اسلامی و مولفین اسلامی از مقنع عموماً بزشتی نام برده‌اند ، این امر با توجه به ماهیت الحادی و ضد اسلامی قیام مقنع البته قابل توجیه می‌باشد . آنچه مسلم است ، اینست که مقنع انسانی انقلابی و متفکر و وطن پرست بود که برای رهایی میهن و ملت خود از اسارت خلفای عرب ، برعلیه دین و دولت اسلامی مبارزه کرد .

صفحه ۴۳

مورخین ضمن اشاره به بی توجهی مقنع و پیروان او به عقاید مذهبی و مبارزه آنها بادی‌ن اسلام ، امانت و راستگویی آنها را شدیداً تاکید کرده‌اند .

صفحه ۴۵

مورخین تعداد لشگریان خلیفه در حمله به قلعه مقنع را پانصد و هفتاد هزار نوشته‌اند . قیام مقنع مدت ۱۴ سال دوام یافت و درعلت موفقیت و پایائی این قیام بطورکلی میتوان موارد زیر را ذکر کرد :

۱- برخورداری از یک ناسیونالیسم مترقی ، در ایجاد یک

حکومت ملی و غیر عربی .

- ۲ - داشتن یک جهان بینی غیر مذهبی (بطور اعم) که در طی آن ایجاد " بهشت موعود " را در این جهان تبلیغ میکرد .
- ۳ - برخورداری از یک سیاست اقتصادی - اجتماعی توده‌ای مبتنی بر اصل مساوات و اشتراک " مزدکی " .

صفحه ۴۶

ابن طقطقی می نویسد مهدی (خلیفه عباسی) لشگری بسوی او فرستاد . مقنع به قلعه‌ای در قلعه‌ء در نزدیکی‌های مقر خود پناهنده شد . سپاه مهدی همچنان او را محاصره کرده بودند ، تا آنکه مقنع و یارانش بستوه آمده ... مقنع نیز آتش افروخته ، آنچه چارپا و متاع و لباس در قلعه بود سوزانید ، سپس از زنان و فرزندان و یاران خویش خواست که خود را در آتش اندازند . برای آنکه جثه او و خانواده‌اش به دست دشمن نیفتد همگی خویشتن را در آتش انداختند . مورخین تعداد لشگریان خلیفه را پانصد و هفتاد هزار نفر نوشته‌اند

صفحه ۴۵

ریچارد . ن . فرای

بابک : سرکشی او بیش از دیگران پائید از (۲۰۱)

(۲۲۳ هـ) که بابک بفرمان معتمد در سامرا کشته شد . با آنکه منابع مربوط بدین شورش فراوان است داوری در باره این جنبش دشوارتر از شورشهای پاره شرقی خلافت است . چون اساسا در آذربایجان که بابک در آنجا ظهور کرد سابقه‌ای از شورش یا سرکشیهای مشابه یا مربوط بدان موجود نیست . نظر کلی که این جنبش جنبه زرتشتی داشت یا گونه‌ای خاص از زرتشتی است یعنی مزدکی سوسیالیستی است پذیرفتنی نیست . باز نباید فراموش کرد که آنچه از بابک میدانیم بر روایت

دشمنان او است و بمنابع نمیتوان اعتماد کرد که تصویری دقیق از عقاید او بدست داده باشند . وانگهی بسیاری منابع چون شهرستانی ، بغدادی و ابن خرم و دیگران که در زمینه " ملل و نحل " نگاشته‌اند میخواهند تقسیم بندی قاطععی بکنند و شورشهای مزبور را که اساسا گرایش ضد عباسی را داشتند در طبقه‌ای بسیار مهلك و زیان انگیز قرار دهند .
صفحه ۱۴۶

قاطعیتی که بسیاری از منابع در طبقه بندی شورشهای آغاز حکومت عباسی پیش گرفته‌اند به پژوهنده‌ای که در زمانهای دور درباره آن رویدادها بررسی میکنند هیچ توانائی دانشی راستین نمیدهد . چون کسیکه "خرمینه" را دربسیاری منابع فرقه‌ای زرتشتی گرفته‌اند ، - مقدسی - آنها از فرق اسلامی رایج در بخشهای روستائی میدانند . آنگاه میتوان بمیزان قابل اعتماد بودن مطالب این منابع پی برد . از سوی دیگر چون بعضی منابع مدعی‌اند که خرمینه خویشان را مسلمان مینمودند ، آنگاه این پرسش روی مینماید که شاید خرمینه نیز زرتشتی بودند که خود را مسلمان جلوه میدادند یا مسلمانانی بودند و دارای اعتقادات همانند زرتشتیان باز شناختن این امور بسیار دشوار است .

صفحه ۱۴۸

ن . و . پیکولوسکایا

بابک : در عهد خلافت المنصور خرمدینان بسیار فعال بودند ، شهرستانی صاحب کتاب " ملل و نحل " از جریانات مذهبی و سیاسی آغاز قرون وسطی در شرق نزدیک مطلع بود میگویند که سده‌های هشتم و نهم میلادی خرمدینان که در فارس و خوزستان و ماوراءالنهر هواخواهان بسیاری داشتند.
صفحه ۱۸۹

در سال (۸۱۶ م) سلک خرمدین "سرخ جامگان" جوانی با استعداد و دلیرنام بابک بسرکردگی و پیشوائی برگزید بابک هیجده ساله بود که بقلعه "بذ" درکوههای طالش که مرکز عملیات "سرخ علما" خرمدین بود رفت و چیزی نگذشت که در اس خرمدینان قرار گرفته آشکارا جنگ علیه خلافت عربی آغاز کرد .

خرمدینان سه شکست مهیب در سالهای (۸۲۰ و ۸۲۳ و ۸۲۷ م) بر اعراب وارد آوردند . نهضت به غرب ایران نیز سرایت کرد . خرمدینان اراضی وسیعی را از دویین ، بردع تا اصفهان - در ایران اشغال کردند . نیروی اصلی شورشیان را روستائیان تشکیل میدادند .

در حدود سال (۸۳۰ م) خلیفه بیاری غدر و خیانت اشراف و مالکین محلی و بسیج تمام نیروهای جنگی خود توانست جهت عملیات جنگی را تغییر داده به حمله پردازد . ارتش بزرگ خلیفه تحت فرماندهی - افشین - که اصلاً ترک بود آهسته بطرف اعماق آذربایجان جنوبی بحرکت درآمد . افشین بشیوه جاسوسی و تحریک و تفتین متوسل شد و آنرا بسط داد و کوشید تا سپاه خرمدینی از داخل متلاشی کند .

وی در سال (۸۳۵ م) شکست سختی به بابک داد ، سپس " دژبذ " یعنی تکیه گاه خرمدینان را محاصره کرد . دژبذ که بیش از یکسال در محاصره بود و قحطی در آن بروز کرده بود ، در سال (۸۳۷ م) سقوط کرد . بابک با توافق عده معدودی از کسان خویش از راهی مخفی از قلعه خارج و روانه آذربایجان "اران" شد و بیک شاهزاده مسیحی پناه برد ولی شاهزاده وی را تسلیم اعراب کرد و پاداش کلانی از خلیفه دریافت نمود . بابک به سامرا نزدیک بغداد که مقر خلیفه بود بردند .

خلیفه معتصم امر کرد تا مچ دستها و کف پاهاى بابک را قطع کنند و سپس وی را مصلوب سازند (۴ سپتامبر ۸۳۲م) بابک چون دستش ببرىدند ، دست دیگر درخون کرد و بسرروى خویش بمالید . خلیفه گفت "ای سگ" این چه عمل است ؟ "بابک پاسخ داد در این حکمتی است ، که شما هر دو دست و پای من بخواهید بریدن . روی مردم از خون سرخ باشد ، چون خون از تن مردم برود زرد شود - من روی خویشتن به خون آلودم تا مردم نگویند که از بیم ، رویش زرد شده است . " سیاست نامه ص ۳۱۲

صفحه ۱۹۱

رشید شهردان

ابن مقفع : عبدالله بن مقفع از مردم شهر گور (فیروز آباد) و ایران پرست باستانی است که اسلام آورد . در دربار خلافت عباسی بشل دبیری اشتغال داشته ، اسم او را " روزبه " و پدرش را " دادویه " آورده اند . دادبه یا ابن مقفع در خدمت عیسی بن علی منصور عباسی اسلام آورد . بگفته عباس اقبال آشتیانی دادبه آخر شب پیش از اسلام آوردن در حضور عیسی هنگام غذا خوردن چنانکه عادت زرتشتیان است در موقع غذا بزمزمه دعا پرا^{خت} منصور خلفه با دادبه دل خوشی نداشت و در فکر آزار او بود . سفیان بن معاویه نیز از ابن مقفع کینه در دل داشت تا آنکه بسال (۱۴۲ هـ) او را به تهمت زندیقی و فاسد ساختن عقاید مردم دست و پايش را بریده در تنور انداخت . بگفته طبری بن طبری ابن مقفع یکی از نویسندگان نادر زمان بود . به گفته عباس اقبال آشتیانی " از بعضی اشارات معلوم میشود باتمام ایمانی که بمذهب اسلام ظاهر میکرده هنوز چندان

دست از آئین قدیم خود نکشیده و یکباره آنچه را کسه از مراسم و آداب و قومیت ایرانی میدانسته در زیر خاک نکرده بود . این مقفع از مترجمین دانشمند بود .

این مقفع از مترجمین دانشمند ایران بسود و دلبستگی بسیاری بآثار گذشته ایران و آئین گذشته خسود داشت و درمواقع گوناگون آشکار میساخته . کتب ادب و سیر و تاریخ ایرانیان عهد ساسانی را بمیل خود از زبان پهلوی عبری ترجمه کرده و فضایل و علوم نسب و معالی قوم خویش را بطریق نقل تاریخ و حکم و امثال و آداب ایشان گوشزد تازی زبانان نموده و درواقع ایران قدیم را چنانکه باید بعرب شناسانده و عرب را بمعارف گذشته ایرانی آشنا کرده بویژه در ترجمه کتب پهلوی عبری مقداری از تاریخ قدیم ایران را که دیگران نیز بعدها از او نقل کرده اند از دستبرد روزگار مصون داشته و این اقدام بزرگترین خدمت این مرد بملیت ایران محسوب و از مهمترین قدمهاییست که در راه تخلید آثار علمی و ادبی عمومی برداشته شده است .

این ندیم کتب زیر را باین مقفع نسبت میدهد که از پهلوی عبری نقل کرده است :

خداینامه - آئین نامه - کلیله دمنه - کتاب مزدک - کتاب تاج در سیرت انوشیروان .

این مقفع در سی و شش سالگی در زیر دست سلاخان

جان سپرد .

صفحه ۹۵

علی میر فطروس

حلاج : آنچه که از منابع تاریخی بدست میاید

اینست که "حسین بن منصور حلاج" در سال (۲۴۴ هـ) در "طور" تولد یافته است . او از نواده های یک ایرانی زرتشتی

بنام ابو ایوب شهاب میباشد .

ولایت طور از توابع بیضا بود که بخاطر نزدیکی با شیراز و بنادر خلیج فارس ، دارای موقعیت اقتصادی خوبی بود که بواسطه موقعیت سوق الجیشی خود لشکر گاه سپاهیان خلفای عباسی بوده و باین جهت زبان عربی در آنجا رواج کامل داشت .

صفحه ۱۴۱

حلاج به عقل انسان ارزش و اعتبار میدهد و تاکید میکند "آنچه میگویم با دیده عقل بنگر" . او معتقد است که تنها عقل و اندیشه آزاد میتواند پدید آورنده فضیلت واقعی باشد نه دین و اعتقاد به خدا . براین اساس حلاج از آنانی که در جستجوی خدا ، عقل و اندیشه خود را از دست داده اند انتقاد میکند .

صفحه ۱۶۹

حلاج یک متفکر برجسته ، یک وجدان بیدار و آگاه اجتماع ، یک شیر بیشه تحقیق بنابر گفته (تذکره الاولیاء صفحه ۵۸۳) و یک سیاستمدار اندیشمند بود . او در علم سیاست دستی بلند و اطلاعی عظیم داشت و رسالات فراوانی در سیاست و وزارت نوشته که چند جلد آنرا بدوست نزدیک خود (حسین بن حمدانی) عامل کودتای ۲۹۶ هجری اهداء کرده است .

صفحه ۱۷۳

حلاج زمینه یک نهضت توده ای مردم و مقدمات یک انقلاب بزرگ را فراهم میساخت و نیروی عظیمی از مردم را در اختیار گرفته بود و نهضت های او مانند نهضت قرامطیان از همین قدرت و نیرو تغذیه میکردند .

صفحه ۱۸۲

سهیل بن نوبخت که پیری دنیا دیده و زیرک بود

به رد ادعای حلاج پرداخت و شیعیان امامیه را برعلیه او برانگیخت . اما نفوذ و کثرت پیروان حلاج روز بروز بیشتر میشد و سهل بن نوبخت که موقعیت دینی و اجتماعی خود را در خطر دید ، با حمایت عده‌ای از درباریان و علمای مذهبی توانست در سال (۲۹۶ هـ) فتوا بروجوب و ضرورت قتل حلاج صادر کند و بزودی ماموران حکومتی به تعقیب و دستگیری او پرداختند حلاج با نام مستعار "محمد بن احمد فارسی" در شهر شوش که مردم آن حنبلی بودند مخفی شد . ماموران خلیفه چهار سال در جستجوی حلاج بودند تا سرانجام در سال (۳۰۱ هـ) مخفی-گاهش در شوش کشف میگردد . او دستگیر و با مراقبت و محافظ بسیار به بغداد اعزام میشود .

صفحه ۱۸۴

حلاج پس از دستگیری و اعزام به بغداد شکنجه و زندانی شد . او هشت سال در زندان بسر برد و در طول این مدت از یکطرف یاران و پیروان او برای آزادی و رهاییش تلاش میکردند و از طرف دیگر علماء و روحانیون و پشتیبانان درباری آنها برای محاکمه و اعدام او میکوشیدند .

صفحه ۱۹۱

علاق و گرایش شدید مردم به حلاج و سیل ملاقات کنندگان او در زندان ، روحانیون و نمایندگان سیاسی آنها را در دربار خلیفه بسختی نگران و هراسان ساخت و باعث شد تا محاکمه و اعدام حلاج بار دیگر در دستور روز حکومت عباسی قرار گیرد .

سرانجام با تبانی و توطئه روحانیون و پشتیبانان حکومتی آنها ، حلاج را بخاطر اتهامات زیر با اعدام محکوم کردند :

۱- دعوی خدائی و نقض آراء و عقاید اسلامی

۲ - عضویت در سازمانهای مخفی ، وابستگی به نهضت قرمطیان
۳ - بی احترامی به شعائر مذهبی و معارضه با قرآن و تشویق
و تحریک افراد به ویران کردن خانه کعبه .

۴ - فعالیت های ضد دولتی و مخالفت با حکومت عباسی .

صفحه ۱۹۳

حلاج تا آخرین لحظات زندگی ، بر حقانیت عقیده
و آرمان خوش پایدار ماند . او با سخره گرفتن و حقیرداشتن
معراج های ملکوتی ، معراج مردان را بر سردار میدانست .

صفحه ۲۰۲

پس دستش را جدا کردند حلاج خنده ای بزد ، گفتند
خنده چیست ؟ گفت "دست از آدمی بسته ، جدا کردن آسان است"
پس چشمهایش برکنندند سپس زبانش را بریدند و در شامگاه بود
که سرش را بریدند . روز دیگر حلاج را بسوختند و خاکسترش
را در دجله ریختند . (تذکره اولیا صفحہ ۸۹۳) .
صفحه ۲۰۵

لغت نامه دهخدا

حلاج : حسین بن منصور بیضاوی مکنی از بزرگان
و صوفیه ایست که با جنید بغدادی و بعضی اکابر مصاحبت
داشته است . اقوال اهل علم در باره وی مختلف است .
گروهی وی را از اولیاء پندارند و پاره خارق عادات و
کرامات بوی نسبت دهند و جمعی کاهن و کذاب شعبده باز
خوانند . ابو حامد غزالی از کلمات مذکور اعتذار جسته
و گوید همه گفته های او از فرط محبت و عشق حقیقی وجد و
حال و کمال استغراق میباشد . بعضی باستاند همین کلمات
کافر دانستند و از اینرو سالها بزندانش کردند تا آنکه
سرانجام بامر حامدین عباس وزیر مقتدر عباسی بحکم علمای

وقت هزار تازیانه اش زدند . دستها و پاهایش را بریدند و
در آتش سوزانیدند و خاکسترش را در دجله ریخته یا بباد
دادند . این در آخر سال (۳۵۷هـ) بود .
تالیفات بسیاری به حلاج نسبت داده اند
"حلاج بر سردار این نکته خوش سر آید"

از شافعی پیروند امثال این مسایل"

حافظ

صفحه ۷۵۷

باب ششم

شروع رستاخیز ایران

بدست امراء ایرانی

طاهریان ۲۰۶ - ۲۵۹ هجری

دکتر زرین کوب

در سالهایی که بغداد شروع ضعف و انحطاط خلفا و استیلای امرای ترک بر دستگاه خلافت گشت بلاد ایران در دست امراء استکفاء می بود . خراسان از عهد مامون به آل طاهر تعلق داشت که قلمرو امارت آنها در هنگام قدرت از قومی تا حدود جبال هندورود سند بود و گذشته از خراسان و افغانستان امروز ماوراءالنهر و سیستان نیز در حوزه امارت استکفاء آنها بشمار میامد . مرکز امارت این خاندان در آغاز مرو شاهجهان بود و چندی بعد به نیشابور منتقل شد . تاریخ طاهریان سرگذشت شروع استقلال و رستاخیز ایران است . زیرا امراء اولین سلسله ای بودند که در ایران حوزه امارت خود را از تبعیت مستقیم خلیفه بیرون آوردند .

حوزه امارت آنها خراسان بود که در آن زمان بر تمام سرزمین وسیعی که بین اراضی قومی و جبال هندو واقع میشد . در دوره ساسانیان این سرزمین تحت حکومت سپهبدی بود که عنوان "پادوسیان" و چهار مرزبان زیر فرمانش بود که هریک ربعی از آنرا اداره میکرد . در اوایل فتوح اسلام مرو و بلخ کرسی خراسان بود ، در عهد حکومت طاهریان -

- ابرشهر - مرکز امارت گشت . ابرشهر که نیشابور نیز خوانده میشد در همهء خراسان به آبادی و حاصلخیزی شهره بود .

صفحه ۴۹۱

ظاهر ذولیمین سردار بزرگ مامون و فاتح بغداد بود . مامون ظاهر را با امارت خراسان فرستاد . در خراسان ظاهر امارت استکفاء داشت و بنام مامون امارت میکرد ، اما در آخر نام خلیفه را از خطبه برداشت و تقریباً نسبت با و اعلام عصیان نمود . هرچند خود او بلافاصله چند روزی بعد وفات یافت ، اما امارت خراسان را مامون به اخلاف او واگذاشت . معتمم نیز با آنکه از آنها چندان راضی نبود همچنان امارت خراسان را بر آنها مسلم داشت . اگر نتوان گفت ظاهر اولین دولت مستقل ایرانی را در عهد اسلام بوجود آورد ، بی شک میتوان گفت اولین امیر بزرگ ایرانی نژاد بود که امارت استکفاء خراسان را درخاندان خویش موروثی کرد . از این جهت در تاریخ ایران بعد از اسلام شسناخت احوال او اهمیت دارد .

نیاکان ظاهر از مردم پوشنگ خراسان بوده اند و در درگاه عباسیان خدمت میکردند . اعراب آنها را بطعنه "ابن بیتالنار" یعنی زادهء آتشکده میخواندند و آنها نیز غالباً به این نسبت ایرانی خویش تفاخر میکردند . در شعری که ظاهر بشیوهء حماسه سروده بود نیز بدین نژاد ایرانی بر خویش بالیده بود .

صفحه ۴۹۶

ن . و . پیکولوسکا یا

ظاهر در سال (۲۵۶هـ) بحکومت خراسان منصوب گشت

ویکسال ونیم بعد در سال (۲۰۷هـ) در یکی از روزهای آدینه در مسجد جامع مروهنگام نماز دستور داد جماعت نام خلیفه را از خطبه حذف کنند و اندکی بعد وی را در بستر مرده یافتند عموم مردم معتقد بودند که بامر وزیر خلیفه پنهانی مسموم شده است .

تفویض حکومت خراسان به فرزند طاهر مبداء حق وراثت طاهریان در سرزمین های شرقی خلافت گشت . طاهریان ظاهرا با خلافت ترک رابطه نکردند و سرزمین شان اسماء جزو قلمرو خلفاء باقی ماندولی اجازه ندادند خلیفه در امور داخلی خراسان مداخله کند . بدین ترتیب طاهریان دولت مستقلی در سرزمین خراسان و سپس تبرستان و دیگر نواحی پدید آوردند .

حتی مورخ محتاط و مشهور - و . بارتولد - که بتمام منابع با نظر خرده گیری و انتقادی مینگرد از مدح سیاست داخلی طاهریان و شخص عبدالله خودداری نکرده است . سبب اینست که در کتب تاریخی که از قرن دهم تا پانزدهم به زبانهای عربی و فارسی نوشته شده از عهد طاهریان چون دوران رونق اقتصاد و معارف یاد شده است . عبدالله در نظر مورخ شرقی در دوران فئودالیته بهترین حاکم و سلطان شمرده میشد .

صفحه ۱۹۹

عباس اقبال آشتیانی

مامون پس از آنکه بدست طاهرواتباع او برکرسی خلافت مستقر گردید . در شوال (۲۰۵هـ) ظاهرا بیاس خدمات و باطنا گویا برای دور کردن او از بغداد و کوتاه ساختن دست استیلایش از امور خلافت او را بحکومت خراسان فرستاد و

ظاهر نیز چون از خلیفه بیم داشت این ماموریت را بمیل پذیرفت . ظاهر بعنوان جانشین مامون بخراسان آمد و در مرو مرکز خراسان اقامت گزید ولی یکسال بعد نام او را از خطبه انداختند و باین ترتیب سلسله طاهری که اولین سلسله ایرانی بعد از اسلام است بوجود آمد .

صفحه ۱۰۹

اسامی امرای طاهری ، ابونصر فراهی مولف کتاب - نصاب الصبیان - گوید :

در خراسان ز آل مصعب شان

ظاهر وطلحه بود و عبدالله

باز طاهر دگر محمد دان

کوبه یعقوب داد تخت و کلاه

صفحه ۱۱۳

دولت صفاریان ۲۴۷ - ۲۸۷ هجری

ن . و . بیکولو سگایا

یعقوب لیث : در اواسط قرن نهم میلادی یعقوب لیث وارد صفوف "غازیان" یا مبارزین راه دین شد و ی که از خانواده روستائی فقیری بود ، از عنفوان جوانی ناگزیر و بشاگردی نزد رویگری که به عربی "صفار" میگویند و بدین سبب بعدها هم سلاله وی را صفاریان نام نهادند . زندگی سخت و کار طاقت فرسای یعقوب بن لیث را دلتنگ ساخت و وی سر دسته گروهی از راهزنان شد ، افراد این گروه را "عمیارانی" چون او تشکیل میدادند . سپس دسته یعقوب وارد صفوف داوطلبانی که در خدمت خلیفه بوده و با خوارج عاصی نبرد میکردند شد . داوطلبان مزدور پس از اینکه نابره یکی از شورشهای خوارج را فرو نشانند ، خود علیه خلیفه قیام کرده ، حکومت سیستان را بدست گرفته و یعقوب لیث را امیر سیستان و رئیس خویش خواندند .

منابع موجود شخصیت یعقوب لیث را نیک معرفی میکنند . مردی بود سخت گیر ، عبوس ، بی حرف با اراده و جنگجویی بود دلیر و ساده ، روی زمین خشک میخوابید و سپر را در پرچم پیچیده زیر سر میگذاشت . غذایش نان خشک و پیاز بود که همیشه در ساق موزه جا میداد . بیاری این خصایص و استعداد عجیبی که برای فرماندهی و جنگاوری داشت در میان سپاهیان مزدور خویش صاحب قدرت و نفوذ کلام گشت .

لشگریان یعقوب لیث هرات و بلخ و اطراف آن دو شهر را مسخر ساختند . یعقوب سلاله طاهریان را سرنگون ساخته سراسر خراسان را تصرف کرد . یعقوب موقتاً بتصرف کرمان و فارس نیز گشت . در شهر شیراز سیصد میلیون درهم موجودی خزانه بدست او افتاد . یعقوب به این حد اکتفا نکرده بفکر تصرف بغداد مرکز خلافت افتاد ولی لشگریان او شکست سختی خوردند .

صفحه ۲۵۲

عباس اقبال

یعقوب در سال (۲۶۴هـ) در جندی شاپور خوزستان به تهیه سپاه برای حمله دوباره ببغداد مشغول بود که مریض شد . خلیفه معتمد در این تاریخ رسولی پیشاوفرستاد و بطریق تملق باو پیغام داد که " اکنون ما را معلوم شده که تو مردی ساده بودی و بسخن این و آن فریفته شدی و قصد ما کردی اینکه که خداوند ما را بر تو غلبه داده گناه تو بخشودیم و برای اینکه مرحمت خود را بار دیگر تجدید کنیم ترا کماکان به امارت خراسان و فارس می گماریم . " یعقوب امر داد تا قدری نان خشک ، ماهی و تره و پیاز بر طبق چوبین نهاده پیش آورند . رسول خلیفه را گفت " بمخدوم خود بگو من رویگر زاده ام از پدر رویگری آموخته ، خوراک من نان جوین ، پیاز و تره و ماهی بوده و این دولت و شوکت که می بینی از راه دلاوری و شیرمردی بدست آورده ام نه از میراث پدر و نعمت تو . تا خانه ات برنیزندازم از پای نه نشینم . اگر مردم از جانب من خواهی آسود ، اگر ماندم سروکارت با این شمشیر است و اگر مغلوب شدم بیستاً باز میگردم و باین نان خشک و پیاز عمر را با انجام میرسانم

رسول خلیفه ببنگداد برگشت که پیغام یعقوب را بگزارد ، لیکن قبل از وصول او خبر مرگ امیر دلاور سیستان رسید و خلیفه از ناحیه حریف زور آور و مدبری مثل یعقوب آسوده خاطر گشت .

پایتخت یعقوب شهر - زرنج - از بلاد قدیم در سیستان بود حوزه ای فرمانروائی او : خراسان ، سیستان ، طخارستان ، کرمان ، فارس ، کابل و قسمتی از دره ای سند و مدتی نیز خوزستان بود . مدت هفت سال با مر خلیفه بنام یعقوب در مکه و مدینه خطبه میخواندند . شهرت او درایامش در ممالک اطراف تا آنجا بود که او را - ملک الدنیا - و صاحبقران میگفتند .

صفحه ۲۰۲

پتروشفسکی

عمرو لیث : پس از مرگ یعقوب برادر او عمرو والی خراسان و سیستان شد ولی ظاهرا با خلیفه سازش کرد ولی یعقوب و عمرو برخلاف ظاهریان بهیچوجه مالیات و هدیه ای برای خلیفه نمیفرستادند . عمرو و فقط در مسکوکات نخست نام خلیفه و سپس نام خود را ضرب میکرد . در خطبه ^{حتما} نام خلیفه برده میشد ، یعنی رسماً حکومت خلیفه را میشنا ولی درواقع خراسان و سیستان در عهد صفاریان بالکل مستقل بود .

خلیفه از عمرو میترسید و میکوشید میانه او را با اسماعیل امیر سامانی ماوراء النهر برهم زند . و از رقابت و حرص و قدرت طلبی آنان استفاده کند . عمرو پس از آنکه منشور و لوا از معتضد خلیفه برای تصرف ماوراء النهر دریافت داشت با لشگریان خویش روانه جنگ با اسماعیل

سامانی گشت . از سوی دیگر خلیفه اسماعیل را پنهانی علیه عمر و تحریک میکرد .

نزدیک بلخ پیکار میان دوسپاه درگرفت و لشگریان صفاریان شکست سختی خوردند . عمرو اسیر دشمن خویش اسماعیل گشت . اسماعیل عمرو را نزد خلیفه فرستاد ، خلیفه پس از توهین های بیشمار وی را بکشت .

صفحه ۶ ۲۰۳

عباس اقبال

عمرو لیث (۲۶۵ - ۲۸۷ هـ) در موقعی که یعقوب در جندی شاپور مریض بود برادرش عمرو که در همین سفر از یعقوب آزرده شده و به خشم بسیستان رفته بود بعذر خواهی باز آمد و یعقوب که پیوسته از این بابت محزون و اندیشه ناک بود از مراجعت برادر خشنود گردید و عمرو را نوازش بسیار نمود و او تا موقع مرگ برادر به خدمتگزاری بر بالین او بصمیمیت تمام مقیم بود . یعقوب هم او را به حانشینی خود برگزید و یاران خویش را باطاعت او توصیه کرد عمرو که مردی فهمیده بود دانست که در قدم اول مخالفت مخصوصا با غلبه ای که بر برادر او یافته صلاح نیست بهمین نظر نامه ای بمعتمد خلیفه نوشت و اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد . خلیفه بپادشاه این حرکت فرمان حکومت فارس ، کرمان ، اصفهان ، تبرستان ، سیستان و عراق عجم و شحنگی بغداد را بنام او صادر کرد . عمرو متعهد شد که سالی دویست هزار درهم بعنوان خراج بدارالخلا ف بفرستد و نام خلیفه را در خطبه ها یاد کند .

عمرو لیث مثل برادر مردی بلند همت با عطا و بیدار دل و بسیار باهوش و تدبیر بود . لیکن بظاهر آن هیبت ،

شجاعت و تهور یعقوب را نداشت . بهمین جهت لشگریان از
یعقوب بیشتر میترسیدند ولی عمرو را زیاده‌تر دوست می‌داشتند
در تحمل مصائب و بردباری مثل برادر خویش بسیار عبور و
با متانت بود و در امر لشکر مانند یعقوب سعی و توجه کامل
مبذول میداشت .

بالاخره از اسماعیل سامانی شکست خورد و با مر
خلیفه بقتل رسید .

سامانیان ۲۷۹ - ۳۸۹ هجری

اقبال آشتیانی

سامانیان منسوبند بسامان که نام قریه‌ای بوده است از آبادیهای نزدیک سمرقند و ایشان که در اصل زردشتی و از امرای محلی ایرانی بوده‌اند در این قریه بارث امارت میکرده‌اند و بهمین جهت هریک از ایشان را - سامان خداه - یعنی بزرگ و صاحب قریه سامان میخواندند .

امر مسلم اینکه یکی از این سامان خدایان در عصر هشام بن عبدالملک قبول اسلام کرد و پسر خود را بنام حکمران خراسان اسد نامید .

صفحه ۲۱۹

امیر اسماعیل بن احمد : را معمولا موسس دولت سامانی میدانند زیرا پس از مرگ برادر بزرگتر بر سراسر ماوراءالنهر امارت یافته و سایر امرای جزء سامانی فرمان او را گردن نهاده‌اند . بخصوص که او در ایام امارت خویش معالک سامانی را وسعت بخشیده و خراسان ، گرگان ، تبرستان ری و قزوین را هم بر قلمرو سابق خود اضافه کرده‌است .

اگرچه اسماعیل مردی بی آلاش متدین بنسبت و نسبت به علمای دین احترام فوق العاده نشان میداد بععلت تعصب تمام در مذهب تسنن در حقیقت چاکر صمیمی و دست نشانده مطیع خلفای عباسی بود ، بهمین جهت او و جانشینانش

هیچگاه آن احساسات ایران دوستی و استقلال خواهی که در صفاریان و دیالمه بودند نداشته اند ، بلکه برخلاف بدستور خلفای عباسی با این گونه ایرانیان که زیر بار خلیفه نمیرفتند و با اختیار مذهبی غیر از مذهب رسمی در برابر بغداد قیام میکردند همه وقت در نبرد بود و میکوشید تا ایشان را براندازد ، چنانکه با علویان تبرستان و صفاریان بهمین وضع رفتار نمود و چند بار شوکت از دست رفتن خلفای عباسی را ایشان بر سر مقام اول باز آوردند .

دیالمه آل زیار

۳۱۶ - ۴۳۳ هجری

عباس اقبال

اسفار بن شیرویه : بر گرگان ، تبرستان ، قزوین
ری ، کاشان و لرستان حکومت کرد . اسفار پس از تحصیل
قدرت برخلیفه و امیر نصر شورید . امیر سامانی عزم
سرکوبی او را داشت لیکن بالاخره کار بطح انجامید و اسفار
قبول کرد که با پرداخت خراجی سالیانه بر نواحی فسوق
فرمانروا بماند . اما این مرد که هنوز اسلام قبول نکرده
بود و بهمان کیش آباءش باقی بود بارعایای خود که مسلمان
و متعصب بودند مخصوص با مردم قزوین حسن معامله نداشت
حتی یکبار مودنی را که بانگ نماز میداد از بالای مناره
بزیر افکند و امر بخراب کردن مساجد داد .

صفحه ۱۲۸

مرد آویج : (۳۱۶ - ۳۲۳ ه) پس از فتح
تبرستان اسفار ، مرد آویج را بطرف طارم پیش "سلار" یکی
از خاندان - آل مسافر - که در این حدود امارتی مستقل
داشت فرستاد تا او را به بیعت اسفار بخواند . مرد آویج
راههارا براو گرفت تا در طالقان براو دست یافت و به
قتلش رسانید .

پس از قتل اسفار و طرد - ماکان - مرد آویج
مالک تبرستان ، گرگان ، و دامغان و قسمت عمده ای عراق

عجم گردید و بعلت مال فراوانی که به سپاه خود میبخشید از هر طرف گرد او جمع میامدند و شوکت او روز بروز رو بافزایش میرفت .

در سال (۳۲۵ هـ) مردآویج قاصدی پیش برادر خود وشمگیر که در گیلان بکار زراعت اشتغال داشت فرستاد و او را پیش خود خواند . وشمگیر ابتدا زیر بار نرفت و بر برادر لعنت فرستاد که چرا از خلیفه تملق گفته و خود را مطیع امر او ساخته است ، عاقبت بر اثر اصرار فرستادهای برادر بخدمت مردآویج پیوست .

صفحه ۱۲۹

مردآویج که مثل برادرش وشمگیر و مخدوم اولیه اش اسفارین شیرویه یا اصلا مسلمان نبودند و یا با وجود قبول ظاهری اسلام باطنا تعلق تمام بآداب و مراسم آئین زرتشتی داشتند از خلیفه عباسی و عمال عرب اوسخت متنفر بود و در این خط سیر میکرد که دولت از دست رفته ساسانی را احیا نماید و بغداد را ویران و مداین و عمارات شاهنشاهان ایران را تجدید کند و خاندان خلفا را براندازد و بهمین خیال تاجی مرصع بوضع تاج انوشیروان بر سر میگذاشت و برتختی زرین می نشست و در اقامه های آداب قومی ایران سعی بسیار بخرج میداد . در زمستان سال (۳۲۳ هـ) موقعی که در اصفهان بود در شب جشن سده امر داد که در دو طرف زاینده رود هیزم فراوان گردآورند و وسایل چراغانی و آتش افروزی ، سور و سرور عظیمی را که شایسته چنین جشن باستانی و چنان پادشاهی باشد فراهم نمایند .

چهار روز بعد از جشن سده بر اثر خشمی که

مردآویج بر غلامان ترک خود گرفت . چه این مرد هیچوقت

با ترکان صفائی نداشت و آن جماعت را شیاطین میخواند .
غلامان ترک او را در حمام بقتل رسانیدند و سرای و اثاثیه
او را غارت نموده و از ترس لشکریان دیلمی از اصفهان
گریختند .

صفحه ۱۳۳

شمس المعالی قابوس و شمگیر : مشهورترین افراد
خاندان زیاری است ، چه او مردی فاضل ، کریم ، فضل دوست
شاعر پرور و ادیب خوش خط بود . در عهد خود حتی در هیجده
سالی که در خراسان میزیست و دستگاه سلطنت نداشت پیوسته
با فضلا و علماء در معاشرت و مکاتبه بود . بایشان انعام
و اکرام میکرد و صیت فضائلش بهمه اطراف بلاد رسیده بود
در نوروژ و مهرگان بهر یک از شاعران مقداری وظیفه میداد
دانشمند جلیل ابوریحان محمد بن احمد بیرونی
کتاب بسیار مشهور خود - الاثار الباقیه - را در سال (۳۹۰هـ)
بنام قابوس تالیف کرد . حکیم و پزشک بزرگوار ابوعلی
سینا هم بعشق درک خدمت قابوس از خوارزم عازم گرگان شد
لیکن قبل از رسیدن باین شهر خبر دستگیری و قتل قابوس
را شنیده و مایوس بقزوین و همدان به پناه آل بویه رفت
صفحه ۱۴۴

دیالمه آل بویه

۳۲۵ - ۴۴۷ هجری

اقبال آشتیانی

تاسیس دولت آل بویه بدست سه تن برادر از فرزندان ماهی گیری گیلانی بنام بویه انجام یافته که به ادعای بعضی از تاریخ نویسان قدیم بقولی به بهرام چوبینه و بقولی دیگر به یزدگرد سوم ساسانی نسب میرسانده اند . از این سه برادر حسن بزرگتر و کوچکتر احمد نام داشته . دراوان قیام دعاة علوی در گیلان و تبرستان برکارداران امرای سامانی دو برادر بزرگتر مانند بسیاری دیگر از دیلمی و گیلان جانب علویان را گرفتند و ابتداء در عداد یاران - ماکان بن کاکي - سردار دیلمی ایشان در آمدند تا آنکه ماکان بدست مردآویج مغلوب و بخراسان فراری شد علی و حسن با جمعی از سران سپاهی دیلم بخدمت مردآویج پیوستند .

صفحه ۱۴۹

علی : پس از قتل مردآویج در سال (۳۲۳ هـ) علی در این تاریخ در شیراز و بر فارس مستولی بود . برادر را با لشگری بطرف عراق عجم فرستاد تا ولایات مردآویج را در این قسمت بتصرف در آورد .

حسن : نیز بسهولت اصفهان را گرفت ،

و مابین او و شمشگیر برادر مردآویج مدتها بر سر تملک قم کاشان ، همدان ، ری و کرج نزاع بود تا آنکه حسن جمیع این ولایات را مسخر خود ساخت و بالنتیجه فارس و بنادرو سواحل تحت امر حسن درآمد و عراق عجم مطیع علی گردید . علی و حسن که این ممالک را بین خود قسمت کرده بودند برای آنکه برادر کوچکتر ایشان احمد که در این تاریخ بحد رشد و کفایت رسیده بود قلمروی داشته باشد که در آنجا مسقلا امارت کند . لشکر آراسته ای با و دادند و او را بفتح ولایت کرمان مامور ساختند .

احمد: در سال (۳۲۴ هـ) بر کرمان که قسمتی

از آن در دست محمد بن الیاس و قسمتی دیگر در دست روسای طایفه بلوچ بود حمله برد و با اینکه در جیرفت کرمان در جنگ با بلوچان دست چپ او چنان ضربت دید که آنرا از آرنج بریدند و از دست راستش نیز انگشتی افتاد با زغال شد و باین ترتیب کرمان را هم این برادر بر ممالک آل بویه افزود .

صفحه ۱۵۰

اوضاع دارالخلافه در تاریخ (۳۳۴ هـ) ببعده

هرج و مرج غریب شد . در این تاریخ احمد بن بویه دراهواز بود . والی واسطه خود را تحت اطاعت او درآورد و احمد را بگرفتن عراق تحریر نمود . احمد در یازدهم جمادی اول ۳۳۴ هجری بدون جنگ بر بغداد دست یافت و با خلیفه با احترام رفتار نمود . مستکفی خلیفه او را خلعت داد و به لقب معزالدوله ملقبش ساخت و برادر دیگر عمادالدوله و رکنالدوله ملقب گردیدند .

از این تاریخ دیگر خلفای عباسی از همه جهت

مطیع سلاطین آل بویه گردیدند و دیالمه هیچگونه احترامی

نسبت به خلیفه قائل نبودند و بسختی و اهانته با ایشان عمل میکردند ، چنانکه قریب یکماه ونیم بعد از دست یافتن معزالدوله بر دارالخلافه مستکفی را دونفر از روسای دیلمی از قصرش عمامه بگردن تا خانه معزالدوله کشیدند و او را از خلافت برداشته در حبش انداختند و جانشین او - المطیع لله - بکلی مطیع معزالدوله شد حتی امیر دیلمی با و اجازه نداد که برای خود وزیر اختیار کند و از املاک فقط جزئی را در اختیار او گذاشت که برای گذراندن معیشت او کافی بود .

معزالدوله از سال (۳۳۴ هـ) که بر بغداد استیلا یافت تا سال ۳۵۶ یعنی سال وفاتش که قریب بیست و دو سال باشد کاملاً بر درالخلافه و عراق مسلط بود .
صفحه ۱۵۸

آل بویه بعد از معزالدوله ورکن الدوله در حقیقت بسه شعبه تقسیم شدند .

۱ - دیالمه فارس یعنی عضالدوله و قائم مقام عماد الدوله و جانشینان او .

۲ - دیالمه عراق و خوزستان و کرمان یعنی عزالدوله بختیار و پسر و وارث معزالدوله و جانشینان او .

۳ - دیالمه ری و همدان و اصفهان - یعنی مویدالدوله و جانشینان او .

صفحه ۱۶۴

ن . و . پیکولوسکایا

هر سه برادر - فرزندان بویه بنفع خاندان خویش به فتوحات میپرداختند و علایق ایشان محکم بود و بامیل و رغبت نام برادر ارشد علی عمادالدوله را بزرگ

خویش مشناختند .

پس از آنکه آخرین نفر از برادران بویه حسن درگذشت سال (۳۶۶ هـ) میان افراد نسل دوم آل بویه جنگ خانگی درگرفت . در این مبارزه عضالدوله فنا خسروپسر حسن برتری پیدا کرد و نه تنها تقریباً تمام متصرفات دیگر اعضای خاندان بویه را تابع خویش ساخت بلکه حدود دولت بویه را توسعه داد . علی عموی عضالدوله فارس را با و داد و اودرسال (۳۶۷ هـ) اهواز و کرمان و عراق عرب را که متعلق به پسرعمویش بود تصرف کرد و وارد بغداد گشت و نام او را در ایام آدینه بعد از نام خلیفه در خطبه آوردند عضالدوله کسی بود که پس از فتوحات اعراب بار دیگر لقب باستانی و ایرانی شاهنشاه را بر خود نهاد . عراق و سراسر ایران تا رود سند با استثنای خراسان ، سیستان و تبرستان که بسامانیان متعلق بود ، تابع او گشت . در عربستان نفوذ او نه تنها تا عمان بلکه تا سرزمین دور دست یمن نیز بسط یافت . در سال (۳۷۱ هـ) سفیر عضالدوله را در قسطنطنیه پذیرفتند .

مورخان قرون وسطی عضالدوله را مظهر یکشاه واقعی دانسته و مشهورترین و شایسته ترین حکمرانان عصر شمرده اند و آزمودگی وی را در امور ملک و دولت میستایند عضالدوله پایتخت خویش شیراز را توسعه داد کاخی زیبا که سیمد و شصت اطاق داشت برای خود ساخت . در این کاخ تالاری بزرگ به کتابخانه اختصاص داده شده بود بگفته - مقدسی - عضالدوله تمام کتب معروف آن روز را در تمام رشته های علوم گردآوری نمود . مقدسی در کتاب خویش غالباً اشاره به نسخ خطی میکند که در کتابخانه

شیراز خوانده و مورد استفاده او قرار گرفته است .
عضدالدوله از تعصبات دینی بری بود . در دربار
وی دانشمندان و فیلسوفان مختلف المسلک بلافات و تبعیض
از حمایت او برخوردار بودند .

پس از مرگ عضدالدوله (۴۰۳هـ) چهار پسر او بر
سر میراث پدر با یکدیگر جنگ کردند و بالاخره جنگهای
خانگی موجب انقراض کامل دولت آل بویه گردید .

در سال (۴۲۰هـ) سلطان مهیب محمود غزنوی ری و
همدان و اصفهان را مسخر کرد . دیگر متصرفات آل بویه را
بعدها سلجوقیان فتح کردند و از آن زمان حکومت ایران
بدست ترکان افتاد .

باب هفتم

چگونگی بهره‌وری تازیان از زبان و فرهنگ اییرانیان

ریچارد . ن . فرای

اسلام در رسید و یک‌الهام نو جایگزین الهام
کهنه مسیحی گشت . بدویان بیابان عربستان زبان و دین را
در سراسر شرق نزدیک پراکندند و تنها ایران و اناطولی
توانستند از عرب‌زبان شدن برکنار بمانند . تصویر ایران
یک پارچه در سراسر دوران حکومت عربان تا قرن دهم هجری
که حکومت ملی صفوی با مذهب رسمی تشیع از بسیاری جنبه‌ها
ایران ساسانی پیش از اسلام را زنده ساخت ، ادامه یافت .
تداوم سنت‌های ایران کهن تا امروز امری است چشمگیر .
صفحه ۲۸

شاید بیشتر ادبیات پهلوی خاص دانش‌پژوهان در
مغرب ایران پدیدار شده باشد . این ادبیات مانند همیشه
بستگی داشت با گروهی روشنفکر یا طبقه دبیر که بعدها
راه را برای کاتب‌های اسلامی گشودند . همین‌ها بودند که
بیشتر و حتی شاید غالب آثار ادبی ممتاز و روشنفکرانه عربی
را در سه قرن نخستین دوران اسلامی پدیدار ساختند . در مغرب
ایران چند مرکز آموزش بود که روشنفکران در آنها در دوران
ساسانی فعالیت میکردند که مهمترین آنها جندی شاپور بود

این مدرسه یا دانشگاه چند سالی پس از اسلام نیز به شکوفائی ادامی داشت . جالب است که آثار سریانی و یونانی رانه از اصل بلکه پهلوی به عربی ترجمه کردند . این گواهی است بر آنکه ایران ناقل دانش کهن به جهان اسلامی است .

صفحه ۳۸

نباید از خاطر دور داشت که عربی تا زمان نصر بن سیار هنوز بدیوانها و دفترهای ایران شرقی و آسیای میانه راه نیافته بود ، هنگامی که گفته میشود عربان و غیر عربان مسلمان به فارسی سخن میگفتند باید آنرا به بیان معنی فارسی پذیرفت . زیرا فارسی یادری که همان فارسی معمولی دردربار ساسانی و زبان گفتار اهل قلم باشد بی گمان در بخش شرقی فرهنگ ایرانی زبان بین المللی بوده است و با فتوحات عرب در آسیای میانه زبان دری در شرق به زبان زبانهای بومی مانند سغدی رواج یافت . عربان همه ایرانیان را نخستین بار پس از شاهنشاهی هخامنشی یک پارچه ساختند . منتها زیر پرچم اسلام و با زبان فارسی ، همچون زبان بین المللی در بخش شرقی . این تعبیر بیانگر آن است که چرا امروزه در تاجیکستان زبان فارسی رایج است نه زبان سغدی یا باختری .

صفحه ۱۱۶

مطلب جالب توجه درباره زبان مرکزی طبق گفته - ابن حوقل - همه مردم قم شیعه هستند و بیشترشان عرب بودند ، ولی زبانشان فارسی است . این نمونه ایست از آنچه بر عربان در ایران گذشت و ناگزیر از فرا گرفتن فارسی شدند ابن حوقل میگوید که بیشتر مردم آذربایجان و ارمنستان نیز بفارسی سخن میگفتند

صفحه ۱۲۹

فیلسوف شهیر - ابن خلدون - گوید "واقعیتی برجسته است که بیشتر دانشمندان اسلامی چه در علوم دینی و چه علوم عقلی، جز چند عرب، همه غیر عرب بودند - همچنین بیشتر دانشندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت ایرانی بشمار میرفتند. زیرا این فنون در عراق و نواحی نزدیک آن توسعه یافته بودند، بجز ایرانیان کسی بحفظ و تدوین علم قیام نکرد. از اینرو گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: "اگردانش برگردن آسمان درآویزد قومی از مردم فارس بدان نائل میابند و آنرا بدست میآورند" اما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد بالنتیجه این علوم به ایرانیان اختصاص یافت و تازیان آنها را فرو گذاشتند و از ممارست در آنها منصرف شدند و بجز ایرانیان عربی دان کسی آنها را نمیدانست مانند همه صنایع.

صفحه ۱۶۶

کلا و ام اسلام به ایران از نظر حکومت و سازمان دیوان شگرف است. قطع نظر از اینکه خلفای عباسی تا چه حد خود را دنباله رو خلفای راشدین جلوه میدادند دستگاه جدید امپراطوری شده بود با نیازها و مظاهر آن. دستگاه دیوان ساسانی را بطور کامل تقلید کردند، بسا بعضی تعدیلات ولی اساسا دستگاه دیوانی ساسانی را ادامه دادند از آغاز پیروزیهای اسلام دودیان یا دستگاه اداری یکی در کوفه و دیگری در بصره وجود داشت یکی برای امور عربی و دیگری برای امور پهلوی جهت آنچه با ایران وابستگی داشت. ولی در پایان خلافت اموی عربی در سراسر قلمرو اسلام جای پهلوی را گرفته بود. دبیران نخست ایرانی بودند. - جهشیاری - گوید " که بیشتر دبیران

در خراسان از مغان بودند و دفترها فارسی بود " تا سده چهارم هجری کاتبها بر دیگر طبقات دربار خلافت برتری داشتند . در قرن چهارم ادیبان پایگاهی بلند یافتند . از بعضی عنوان ها و لقب ها بر نفوذ ایران در امور دیوانی و حکومتی میتوان پی برد . ایرانیان در آفرینش اصطلاحات جدید در عربی که مناسب همه گونه ضرورتها باشد جهت جهانگیر ساختن این زبان همچون زبانی بسیار دقیق و فرهنگ عالی کوشش فراوان مبذول داشتند .

صفحه ۱۶۷

برای عربان مسلمان وام گیری از اشکال و اندیشه های هنری فارسیان آسانتر از آن مسیحیان شام و مصر و حتی عراق بود . چنین مینماید که هنر ساسانی سده هفتم آنچنان در پی نگاشتن نقش آدمیان و جانوران نبود که هنر مسیحی مغرب و بودائی و هندوی مشرق . هنر ساسانی در تزئینات معماری و قطعات پارچه و اشیائی از این گونه گرایش بسوی طرحهای هندسی یا مضمونهای گیاهی و گل و بته دارد . یا انتزاعی از نقشهای معماری مانند چهارچوب درو پنجره نقش آدمی و جانور در هنر مسیحی و در نقاشیهای معماری دیواری پیش از اسلام آسیای میانه گویا برجسته تر بوده است تا مغرب ایران . هنر از لحاظ ساسانیان کلا تجربیدی و انتزاعی بوده است و دین ایشان هم در این زمینه همان سخت گیریهای اسلام را داشته است .

اشکال و مفهومیهای هنر شاهنشاهی ساسانی را اسلام میتوانست اقتباس کند بی آنکه با احساسات دینی اسلام برخوردی حاصل کند . حتی داستانها و افسانه ها مربوط به این هنر ممکن بود در اسلام رایج شود بی بروز برخورد

و اختلاف . این امر بنظر نگارنده علتی مهم است برای اینکه
هنر ساسانی در سراسر دوران عباسی محرکی اصلی بود در
آفرینش هنری اسلامی .

در آغاز اسلام چندان عنایتی به هنر نمیشد .
زیرادر عربستان شواهد هنری پیدا نشده است چه معماری و
چه اشیاء مختلف که از کوششهای خلاق بزرگی داستان زند .
صفحه ۱۹۳

ن . و . پیکولوسکایا

یکی از نتایج فتوحات اعراب در ایران واستقرار
اسلام در آن سامان که با گذشته و سنن فرهنگی و تمدن
قدیم کشور سرناسازگاری داشت ، این بود که زبان عربی
مدت مدیدی زبان دولتی و زبان ادب و لسان کتبی طبقه
حاکمه کشور گشت . بطوریکه تا آغاز قرن نهم ما دیگر
بالکل به آثار ادبی که بفارسی میانه یا "پهلوی" نوشته
شده باشد بر نمیخوریم . خود ایرانیان فقط بعربی مینوشتند
و تکامل فرهنگ ایشان به آن زبان صورت میگرفت .

بزبان فارسی نو (دری ، فارسی) فقط از آغاز
قرن نهم میلادی شعر گفته شد و کتب جغرافیائی و ترجمه
آثار تاریخی بزبان مزبور از نیمه قرن دهم آغاز گردید
و به کتب تاریخی اصیل و مستقل بزبان دری - فارسی تنها
در آغاز قرن یازدهم میلادی برمیخوریم . بدین سبب تمام
منابع بتاریخ دوران مورد مطالعه ما بزبان عربی میباشد
آثاری که بزبان عربی در فقه اسلامی نوشته شده
بیش از کتب دیگر میتواند منابع تاریخ سازمان اجتماعی
ممالک متشکله کشور خلفا را تشکیل دهد . آثار مزبور باید
با نظر انتقادی عمیق مورد مطالعه محققان قرار گیرد .

زیرا نظرهای حقوقی فقهای اسلامی در بسیاری از موارد با حقایق زندهای تاریخی مطابقت نداشته است. با ارزشترین تالیف مربوط به فقه اسلامی که از لحاظ تاریخ ایران اهمیت دارد - کتاب الخراج - ابویوسف یعقوب است.

در سده های هشتم و نهم در ادبیات کشورهای مفتوح اعراب بویژه در ایران جریان - شعوبی - پدید آمد که نمودار مخالفت ملل تابعه ای دستگاه خلافت عرب یعنی ایرانیان و سوریان و غیره با سیادت فرهنگی تازیان بود. شعوبیون میکوشیدند تا برتری فرهنگ تمدن مللی را که اعراب مطیع و منقاد خویش ساخته بودند بر فرهنگ و تمدن فاتحان نشان دهند.

صفحه ۱۳۷

در آغاز قرن هشتم عده ای موالی ایرانی تاحدی زیاد بودند. موالی نتیجه ای پیشرفتهای فرهنگ و تمدن و سنن اداری و کشورداری ایرانیان را در دسترس فاتحان گذارده از این رهگذر در زندگی دولت جوان عربی نقش مهمی بازی کردند مع هذا در عهد خلافت بنی امیه عده ای موالی و کسانی که اسلام پذیرفته بودند در ایران اندک و بخش اصلی کشور زرتشتی بودند.

صفحه ۱۶۳

دکتر محمد جواد مشکور

در عهد ساسانی یعنی پیش از آمدن تازیان به ایران یک زبان رسمی و لفظ قلم وجود داشت که آنرا پارسی دری میگفتند و هر کس که قلم بدست چیزی مینویسد مطلبی را که جهت ماموران دولتی یا دیگر هم میهنان خود میخواست بیان کند معمولاً به آن زبان پارسی دری یا زبان رسمی درباری می نوشت. این زبان دری مخصوص پایتخت و ویژه

کسانی بود که در پیرامون شاه میزیستند و با کارهای دولتی سروکار داشتند . طبقه تحصیل کرده و تربیت شده و فرهنگ دیده نیز در آن زبان استاد بودند . پس از آن یزدگرد فرجامین پادشاه ساسانی ناچار شد بعد از حمله اعراب پایتخت خود تیسفون را ترک گوید و بسوی مشرق برود همه درباریانی که شمار ایشان به چندین هزار تن بالغ میشدند همراه او سفر کردند .

یزدگرد با چنین دستگاهی به مرو رسید و مرو مرکز زبان دری شد . این زبان در خراسان رواج یافت و جای لهجه ها و زبانهای محلی مانند : خوارزمی ، سغدی ، بلخی و هروی را گرفت و حتی از آنها متاثر گردید .

تا زبان پس از دست یافتن بر تیسفون پایتخت کشور شاهنشاهی و دیگر بلاد غربی و جنوبی ایران کم کم با زبان دری آشنا شدند و با ایرانیانی که اسلام پذیرفته و در سپاه ایشان درآمده بودند بدین زبان سخن میگفتند . این سپاه تازی و ایرانی ، زبان دری را در فتوحات خود بسوی مشرق با خود برده و از آن نواحی حتی سرزمینهایی که در آن سوی جیحون تعلق بسا سانیان نداشت گسترش دادند . دیری نگذشت که زبان پارسی دری پس از عربی مقام زبان دوم اسلامی را پیدا کرد . از این جهت که در اخبار اسلامی که در آن دوره بایستی جعل شده باشد به احادیثی برمیخوریم که گفته اند : "زبان مردم بهشت عربی یا پارسی دری است" بنا بر این بخوبی میتوان دریافت که ظهور پارسی جدید مقارن با نهضتی بود که برای رها ساختن فرهنگ اسلامی از بستگی بزبان عربی برپا شده بود . امام حنیفه نعمان بن ثابت بن قیس بن مرزبان - از ائمه چهارگانه سنت و جماعت و پیشوای مذهب حنفی که در سال (۱۵۰ هـ) درگذشت اصلاً ایرانی بود ، نخستین فقیهی

است که دارای نماز و صیغه های شرعی و حتی ترجمه قرآن را بزبان پارسی دری روا دانست . چنانکه می بینیم نخستین آثار زبان پارسی دری ترجمه و تفاسیری از قرآن بدان زبان است . بر اثر همین تصویب شرعی بود که پادشاهان طاهری ، صفاری و سامانی به تشویق شاعران پارسی گوی پرداختند و زبان دری از قلمرو دین تجاوز کرده و قلمرو شعر و ادب در آمد .

صفحه ۲۵

عباس اقبال

امویان و پیروان ایشان جز بشعر و خطابه که وسیله تفاخر و حربهای تنازع بقبایل بود به چیزی دیگر از مقوله معارف و معلومات اعتنائی نداشتند و اساسا علم را حرفه ای اعاجم می شمردند ، در مقابل این تعصب عربی ، عنصر ایرانی که همه وقت به ملیت و گذشته ای پرافتخار و شاهنشاهی نامدار خود افتخار می ورزیدند نه تنها در بنی امیه بچشم بغض و عداوت می نگریست بلکه عرب را نوعا دشمن میداشت و در پی فرصتی میگشت که خود را از زیر بار تسلط ایشان بیرون بیاورد و دوباره مجد و عظمت عهد ساسانیان را تجدید کند مخصوصا تحقیری که از جانب بنی امیه بایشان روا داشته میشد ، ایرانیان را به هجو عرب واداشت .

صفحه ۸۲

برخلاف امویان در عهد بنی عباس حکام مستقیمی از دارالخلافه مامور میشدند و عنصر ایرانی در میان ایشان غالب بود . چنانکه ابومسلم مدتها در عهد سفاح و منصور ، منصور فضل برمکی در عهد هارون و طاهر ذوالیمینین و حسن بن سرخی - در دوره ای مامون باین عنوان بر تمام و بعضی دیگر

قسمت مهمی از ایرانیان فرمانروایی داشتند . این جماعت چون ایرانی بودند ، ایرانیان را گرد خود جمع میاوردند و مشاغل اداری ، کشوری و دفتری را بایشان میسپردند و به تقلید مرزبانان و اسپهبدان دوره ساسانی زمام کارهای مهم کشوری را در دست داشتند بآردیگر روی کار آمدند و در بغداد نیز خلیفه عباسی بهمین سیره میرفت و در حقیقت به غیر از مذهب اسلام و زبان عربی در دستگاه بنی عباس و حکام ایشان همه چیز از آداب و مراسم و تشکیلات لشگری و کشوری و امور تمدنی ایرانی بود .

اگر چه زبان عربی پیش حکام و والیان زبان کتابت و لغت رسمی بود و دبیران برای مکاتبه با دارالخلافه و امرای دیگر بآموختن آن مجبور بودند . لیکن ساکنین ^{می} ایران با وجود قبول اسلام هیچوقت از تکلم زبان فارسی دست برنداشتند و بحفظ آن و عمل بآداب ایرانی و تکرار سرگذشت و شاهنامه ای سلاطین عجم پیوسته میکوشیدند .
صفحه ۱۰۶

رشید شهردان

پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند ، تلاش و کوشش سپاهیان بدور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد . زبان رسمی و دیوانی تازی شده بود و حکام و فرمانروایان و دیوانیان را از سران عرب برمیگزیدند تا مراجعان و مردم کشور ناچار باشند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آنرا برای رفع نیاز بپذیرند . برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد . ایرانیان با دوراندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیابند و با وضع اختراع خطی که از خط

راز دبیره - یا - واسف دبیره - ریشه می‌گرفت خط فارسی را بوجود آوردند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تجاوز را بخط نوبنیاد خود مسدود نمایند . این خط نو ساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده‌اند این ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می نوشتند . این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمد .

صفحه ۱۳۲

ف- رشید شهمردان

پیروان مزدک ومانی و زندیقان منسوب بمانی در قرون اولیه هجرت باتفاق جدیدالاسلامها در تحلیل دین و نابودی ادبیات مزدیسنا اخلاص و تحریف درکتب ایرانیان مجاهدت مینمودند . مانویان دشمن ایران و هرچه ایرانی است بودند ، برای پیش بردن مقاصد خود بظاهر بدین اسلام درآمدند ، اما درباطن بدین خویش پای بند بودند وبوسایل ممکنه و هم به تحریک امیران عرب درنا بود کردن فرهنگ و دین ایرانیان باستان و اخلاص درآثار پیشینیان اقدام میکردند .

بقول استاد بهروز درکتاب - تقویم تاریخ در ایران - از قرن سوم هجری زندیقان که همان مانویان متظاهر باسلام باشند کوشش زیادی درراه ایجادنظر بیسات جدید درهر رشته برای برهمزدن تاریخ و فرهنگ قدیم داشتند

صفحه ۳۹

ریچاردن . فرای

گرویدن مردم محلی به اسلام موجب شد که برای

- قیتبه - درکنار سپاه عرب سپاه کمکی دیگری فراهم آید
تعداد این سپاه غیر عرب که موالی نامیده میشدند رو به
افزایش نهاد و آنان دراستقرار و دوام حکومت عرب کمک
زیادی کردند . احتمالاً اعراب زبان فارسی را درمراوده با
اتباع ایرانی خود درآسیای مرکزی و درایران بعنوان زبان
رایج عمومی بکار میبردند ، واین امر میتواند یکی ازعلل
گسترش زبان فارسی جدید در سرزمین هائی محسوب شود که
زبان سغدی و زبانها یالجه های محلی دیگر درآنها تکلم
میشد .

صفحه ۳۷

بهنگام مرگ - طغشاده - حکومت عرب در بخارا
قوام و استقرار یافته بود . ذکر این نکته جالب است که
دردوره نصر بن سیار اسلوب محاسبات دیوانی از پهلوی به
عربی بدل شد . نخست خلیفه فرمان داده بود که درخراسان
نامسلمانان را ازکارهای دیوانی برکنار کند . سپس عربی
را زبان رسمی قرار داد . از قرار معلوم زبان رسمی پیش
از آن زبان پهلوی بود .

میتوان گفت که درپایان حکومت امویان دربخارا
جهت عربی سازی و اسلامی سازی تفوق خود را برحیات فرهنگی
و اجتماعی شهر مسجل ساخته بود . این بدان معنی نیست که
دیگر زرتشتی ، یهود ، عیسوی و حتی مانوی دربخارا وجود
نداشت ، بلکه بدان معنی است که اسلام استحکام یافته و پس
ازآن زبان عربی نه تنها زبان رسمی بلکه زبان علم و دانش
نیز شده بود .

صفحه ۳۹

سکه های بخارای قرون وسطائی ، بعلت اینکـه
اساس ضرب سکه های نقره ای بیشتر نقاط ماوراءالنهر در

دورهٔ اسلامی قرار گرفتند ، حائز اهمیت اند . این سکه‌ها در طول دوره‌ای ممتد اساساً یکسان بودند و فقط عبارت روی سکه‌ها و عیار آنها فرق کرده است . نقش پشت سکه‌ها آشکده‌ای است که دو طرف آن صورتی قرار گرفته و نقش روی سکه هانیم رخ امیر تاجداری است که برآست روی کرده و آشکارا است که این صورت به تقلید از صورت بهرام گور ساسانی تصویر شده است .

وقتی اعراب به ماوراءالنهر آمدند سکه‌های - بخار خداتها - رواج عام داشت و اعراب فاتح نیز به ضرب همان سکه‌ها ادامه دادند . مسیر تحول نوشته‌ای روی این سکه‌ها را از پهلوی به تما ما بخارائی و از بخارائی به تما ما عربی میتوان دنبال کرد . بنظر من این تغییرات آینه وار جریان تبدیل بخارا را از مرکزی شدت تحت نفوذ ساسانیان بمرکز مهم اتحاد اسلامی نشان میدهد . صفحه ۴۵

بخارا در دوران - بخار خداتها - از مراکز شهری مهم بود . اما در دورهٔ اسلامی شهری جهانی بدل شد که در اقصی نقاط عالم از اسپانیا گرفته تا چین معروف مردم بود عصر طلایی شهر بخارا را با برآمدن زبان و ادبیات فارسی و اشاعهٔ جهانی اسلام مقارن بود و بخارا در هردو زمینه نقش مهمی ایفا کرد .

صفحه ۵۲

برتراند راسل

اعراب با اینکه قسمت بزرگی از جهان را بنام یک دین تصرف کردند ، خود نژاد چندان متدینی نبودند . انگیزهٔ آنان بیشتر کسب ثروت و غنیمت بود تا رواج دین در نتیجه همین عدم تعصب بود که جنگجویان چندانستند

بی دشواری بسیار بر توده های عظیمی که تمدن والا ودین جداگانه ای داشتند حکومت کنند . ایرانیان بعکس از قدیمی ترین روزگاران عمیقا دینی و قویا متفکر بوده اند و این مردم پس از آنکه اسلام آوردند از اسلام چیزی ساختند بسیار جالبتر ودینی تر و فلسفی تراز آنچه بتمور پیغمبر و جانشینان او درآمده بود .

صفحه ۵۹

محمد محمدی

زرتشتیان را موالی خواندند و خود را قوم برگزیده و برتر . اما دیری نگذشت که سلیمان عبدالملک گفت "شگفتا از ایرانیان که چون فرمانروائی میکردند نیازمند بمراسم نشدند و چون نوبت فرمانروائی بمارسید از ایشان بی نیاز نمائیم . آیا تعجب نمی کنید از ایرانیان که مادر همه چیز حتی در آموختن زبان خود بایشان محتاج شدیم ؟"

صفحه ۱۲۳

باب هشتم

خدمت ایرانیان بفرهنگ اسلامی

مجله ره آورد

ادوار براون میگوید " اگر از علمی که عموماً باسم عرب معروف است ، اعم از تفسیر و حدیث ، الهیات ، فلسفه ، طب ، لغت و تراجم احوال و حتی صرف و نحو زبان عربی آنچه را ایرانیان در این مباحث نوشته اند جدا کنید ، بهترین قسمت آن علوم از بین می رود .

پروفسور اسماعیل یعقوب رئیس دانشگاه اسلامی سوربا با - در اندونزی زیر عنوان " نقش دانشمندان ایرانی در فرهنگ و معارف اسلامی و میراث علمی جهان چنین مینویسد :
" نام فارس که در حدیث نبوی آمده است و امروزه ایبران خوانده میشود در میان مسلمانان اندونزی . گاملا مشهور است زیرا ما بخوبی میدانیم که اسلام بواسطه مبلغانی که از خارج ، از جمله ایران آمدند وارد جزایر اندونزی شد .

مادر مراکز علمی و مدارس اسلامی ، بسیاری از کتبی که دانشمندان ایرانی در انواع علوم و معارف نوشته اند خوانده ایم و از این جهت اندونزی مانند سایر ممالک اسلامی است که از لحاظ علمی بیشتر مدیون علمای بزرگ ایرانی میباشد . امروز ما مسلمانان در شرق و غرب میدانیم که

دانشمندان ایرانی از همان قرون نخستین اسلامی سهم بزرگی در بسط معارف و علوم داشته‌اند .

مشعلداران علم و فرهنگ در امت اسلام ، اکثر ایرانی

بودند خواه علوم عقلی و خواه نقلی . اگر هم نسبت بعضی از حاملان دانش عربی بود ، زبان و محل پرورش و استادان آنها عجم بوده زیرا علوم از جمله صناعات است و صناعات از ممیزات تمدن می‌باشد ، چون عرب بادیه نشین بود ، پس باید گفت : علمی که عرب داشت از آثار بتمدن بوده و تمدن هم در آن زمان از آن عجم بود .

صفحه ۵۶

ریچارد . ن . فرای

اگر با اینهمه کسی به جستجو بپردازد می‌تواند بعضی عناصر کهن را در اندیشه‌های اسلامی با زمانده است بیا بد این مطلب سوای تاثیرات احتمالی مستقیم در آداب و اعتقادات رایج است ، مانند تلاوت قرآن پس از مرگ یکی از خاندان که با آداب زرتشتی مشابه است یا اهمیت عدد ۳۳ در هرودودین یا پنج بار نماز در شبانه روز . اگر کسی بخواهد تاثیرات احتمالی آئین زرتشت یا حتی افکار ایرانی را در اسلام بحدس و گمان تعیین کند ، شاید صفت ممتازی که بدان میرسد ثنویت باشد . ثنویت آئین زرتشت اساسا اخلاقی است نه مانند ثنویت افلاطونیان و صوفیان که جنبه روحانی در برابر مادی دارد . ثنویت زرتشتی در ماده است که پیکار به سود نیکی در برابر بدی می‌تواند جریان یا بد تا به پیروزی برسد . از لحاظی در آئین زرتشت ماده عالیت‌ترین مظهر روح است که بدین گونه در جهان فعالیت می‌کند .

بدین گونه اندیشه‌های زرتشتی بی گمان در متفکران اسلامی موثر افتاده بویژه در آن ایرانیانی که با سلام گریه‌دند

بارها گفته شده است که معتزله سخت و امدار اندیشه های زرتشتی بودند که ممکن است درست باشد ولی هیچیک از نخستین معتزله ایرانی نبودند . اصول اساسی اعتقادات معتزله که بدانها شناخته و معروف بودند آنها بود که مربوط میشد به آزادی عمل یا آزادی در انتخاب خوب و بد و خیر و شر این البته همانند نظر زرتشتیان راست دین است .

صفحه ۱۷۳

مجله ره آورد

فرقه معتزله : که به حکمای خرد گرای دنیای اسلام مشهورند و فلسفه آنان بر پایه بینشی ماده گرای و بر اساس توجه بقوانین حاکم بر طبیعت بوده است .

واصل بن عطا : نه تنها پایه گذار آنان بود بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنان ایرانی بودند . بررسی نظریات متفکرین این دسته نشان دهنده کوششی است که اندیشمندان ایرانی در ایجاد بینشی بر حقانیت صلاحیت عقل در شناخت و حکم در امور جهان از راه دریافت های حسی از جهان عینی بکار برده اند آنان در عین قبول خداوندی متعال و حقیقی نهائی ، برای پدیده های عالم استقلال به خود از راه توصیف ماده و تحول پذیری آن قایل شدند . روح را نوع لطیفی از ماده و کیفیات را امکاناتی مادی که پدید آورنده جوهر میگردند میدانستند . جهان را مجموعه قابل ادراکی از اشیاء میگردند دانستند . که جدا از ذهن ما وجود عینی دارد آنان که در همه مراحل ، دین را در نظر داشتند ، خستار ا واحدی دانستند که بهیچوجه تکثر نمی پذیرد . فعالیت خدا را در یک قانون کلی توصیف کردند و معتقد شدند خصایص اشیاء از ذات خود آنهاست . بنظر آنان نه تنها خدا رنگ طعم و ابعاد و امثال اینها را نیافریده و اینها محصول یا

معلول فعالیت ماده است بلکه خداوند حتی از تعداد آدم‌ها و اشیاء عالم هم خبر ندارد ، و تا این حد به طبیعت و جهان استقلال دادند . طرح نظریه‌ای درباره ماده و بحث آنها در باره ذرات که بعدها به نوعی دیگر مورد استفاده اشعری قرار گرفت از جمله کارهای جالب فلسفی آنها میباشد .

در عصر حکومت دودمان اموی ، ایرانیان برای سازگار کردن خود با اوضاع جدید تلاش ورزیدند . اما با قدرت یافتن دودمان عباسی و رواج گرفتن فلسفه یونانی ، نیروی عقلی فشرده ایران بار دیگر فوران کرد و در همه حوزه‌های اندیشه و کردار به طرزی شگفت به جلوه گری پرداخت ایرانیان فلسفه یونانی را با شور عقلی تازه‌ای که از این راه یافتند . بی درنگ در نقد توحید اسلامی همت گماردند . پیش از آن که عقل خشک از قیل و قال مجادلات دینی به تنگ آید و گوشه‌ای گیرد و نظریه‌ای سازگار فراهم آورد ، الهیاتی که به نیروی تعصب دینی جان دوباره یافته بود ، برنگی فلسفی درآمد .

ظهور فلاسفه ایرانی دوره اسلامی :

ابوالعباس ریشهری : جمعی از محققان اولین فیلسوف دنیای اسلام را یک ایرانی می‌شناسند بنام ابوالعباس ریشهری . متأسفانه آثاری از او باقی نمانده است ولی بعضی از فلاسفه و دانشمندان قرن سوم و چهارم از او نام برده‌اند این نشان دهنده این حقیقت است که پیدایش و رشد فلسفه که خمیر مایه همه دانش ها بوده است در جهان اسلامی از ایران آغاز گردیده است . در طب و نجوم و ریاضیات هم که از زمان ساسانیان دارای سوابق و فعالیت‌هایی بودند که وجود زیج شهریار و رصدخانه‌های دیگر و کتبی که بعضی از

در نوشته های دیگران آمده ، از جمله - صاعد اویسی - در طبقات - الامم - شرحی درباره توجه ایرانیان قدیم به طلب و نجوم نگاشته و بوجود کتب مهمی در احکام نجومی اشاره کرده است ، که یکی از آنها کتابی است در صور درجات فلکی منسوب به زرتشت و دیگری جاماسب اشاره میکند .

صفحه ۶۷

ریچارد . ن فرای

شیخ شهاب الدین سهروردی ثانی : متوفی در سال (۵۵۸۷ هـ) بر آن بود که عقل و ذوق باید درآمیزد . سهروردی اختلافات هواخواهان خرد و تصوف را بر طرف کرد و آنان را آشتی داد . ولی در اینکار از بسیاری از سنتهای گذشته یاری جست از نظر ما جالب توجه است که از خردمندان کهن ایران از جمله تمثیل نور و ظلمت و نیک و بد آئین زرتشتی یاری جسته است جالب توجه است که یک فیلسوف اسلامی گو اینکه نسبتاً متأخر است و فارسی است ریشه اندیشه های خود را در دو خط یکی به افلاطون و دیگری به زرتشت میرساند .

صفحه ۱۷۷

مجله ره آورد

در مواردی نظیر اینکه ایرانیان مسلمان در شروع هر کار کلمه « بسم الله الرحمن الرحيم » را بکار میبرد و میبرند - هانری کوربن - معتقد است این همان روشی است که ایرانیان قبل از اسلام هم داشتند و وارد اسلام کردند . آنها در آغاز هر کار میگفتند : پ نام یزدان رایومند و خردمند - "رای" و "خرد" دو اصطلاحی است که در فلسفه سهروردی دیده میشود .

کوربن علاوه بر نفوذ آئین قدیم در اسلام ، از

تأثیر آن معتقدات در اروپا و شناخت زرتشت نزد اروپائیان
 بعنوان مخ یعنی پیشوای روحانی است . در اروپا عده‌ای از
 فضلا سعی کرده‌اند بین تعالیم زرتشت و عقیده حکمای
 یونان بخصوص افلاطون رابطه برقرار سازند . بعضی از محققین
 اروپائی کتابهائی نوشته که نشان می‌دهد اساس دینت مسیح
 از زرتشت گرفته شده است

صفحه ۶۰

ن . و . بیکولوسکایا

ادیبان ایرانی که باختصار نام آنها برده میشود

ابوالحسن علی بن محمد المدائنی منبع مهم
 تاریخ فتوحات اعراب در ایران و آسیای میانه کتب بسیار است
 که او نوشته است بنام - تاریخ المغازی - و تاریخ الخلفاء -
 نوشته است .

احمد بن جابر البلاذری : از کتاب - المغازی و کتب
 همانند دیگر در اثر خویش بعنوان منبع اصلی استفاده کرده
 است . اثر او موسوم به - کتاب فتوح البلدان - که به شکل
 خلاصه در دست است منبع مهمی برای مطالعه‌ای تاریخ ایران
 میباشد . اثر مزبور از لحاظ دقت در شرح وقایع ممتاز است
ابو حنیفه دینوری : دانشمند ایرانی ، لغت
 شناس ، طبیعی دان و مورخ بود کتاب تاریخی بنام - کتاب
 الاخبار الطوال - از خود باقی گذاشته است .

احمد بن واضح السیاقوبی : از مردم خراسان و
 شیعه مذهب بود . اثری بنام - تاریخ - مدون ساخت که از
 لحاظ تاریخ ایران و ممالک مجاور آن از قرن هفتم تا نهم
 میلادی منبع مهمی شمرده میشود .

ابوجعفر محمد بن الطبری : از اهل تبرستان و ی

بسیار سفر کرده است ، افتخار واقعی او بسبب آفریدن اثر بزرگی در "تاریخ عمومی" بنام - تاریخ الرسل والملوک - میباشد .

ابوبکر محمد بن یحیی الصولی: که از مردم گرگان و اخلاف خانواده او از بزرگان ترک و شیعه مذهب بود . کتابی بنام - اوراق اخبار العباس و اشعار هم - آغاز کرد که با تمام نرسانید .

حمزه اصفهانی: میهن پرست ایرانی و هواخواه متعصب شعوبیون و دشمن حکومت اعراب بود . او کتاب مختصری را بنام - تاریخ الامم - بپایان رساند . این اثر علی رغم کوتاهی آن حاوی مطالب و اطلاعات جالبی درباره ایران و بویژه تاریخ فرهنگ و تمدن ایران میباشد . حمزه تنها از منابع کتبی دستاورد استفاده نکرده بلکه از اظهارات شفاهی روحانیون زرتشتی ایرانی نیز بهره گرفته است .

عبدالله بن عبدالله خرداد به: او اولین کسی است که کتابی در جغرافیای اقتصادی تالیف کرد . وی از خاندان بزرگان ایرانی تبرستان است .

ابوزید احمد بن سهل البلخی: از مردم ایران و در خدمت صاحب بلخ بود . او یک نقشه ای اطلس جغرافیائی با شرحی بر آن تهیه کرد موسوم به - صورالاقالیم - کتاب بلخی مورد قبول عامه مردم مشرق زمین بوده است .

ابو اسحق ابراهیم بن محمد الاستخری: مردی بود ایرانی از مردم فارس . کتاب استخری حاوی اطلاعات و اسناد ذیقیمتی درباره ای نیروهای تولیدی و اقتصادی و نقشه ای ایران و کشورهای مجاور آن میباشد . که در قرن دهم مورد استفاده - ابن حوقل - جغرافیدان مشهور قرار گرفت .

دانشمندان ایرانی :

علی میر فطروس :

ابن راوندی : اهل - مرو رود - خراسان بود او یکی از زنادقه و ملحدین بزرگ در فرهنگ اسلامی بشمار میرود نکته بسیار مهم در تحلیل زندگی و عقاید او اینست که راوندی ابتداء متشرع و معتقد به اصول و عقاید دینی بوده و یکی از علمای بزرگ مذهبی بشمار میرفت که در تبلیغ و تشریح اصول اسلامی (مخصوصا شیعه) کتابهایی تالیف کرد. اما پس از تحقیق و تامل در ماهیت ادیان، از عقاید مذهبی خود برگشت و ملحد گردید و در مخالفت با اسلام کتابهای بسیار نوشت.

بقول - ابوالحسن خیاط - راوندی در کتاب - الزمرد فصلی بعنوان "رد بر محمدیه" (مسلمین) اختصاص داده که در آن مخصوصا به پیامبر اسلام و قرآن تاخته است. در این کتاب راوندی رسالت و پیغمبران و معجزات منسوب به ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت رسول را انکار میکند (خاندان نوبختی - عباس اقبال)

راوندی نه تنها در علوم عقلی سرآمد دوران ^{پیش} خود بود، بلکه در تمام علوم طبیعی نیز استاد بود. او اولین کسی است که گفت: "بدن ما در تمام دوره عمر، از دشمنانی احاطه شده که قصد دارند ما را معدوم سازند. اما در داخل بدن، عناصری بوجود میآید که آن دشمنان را دفع میکنند و نمیگذارند آنها بر ما چیره شوند (نقل از غز متفکر جهان شیعه) راوندی نخستین کسی بود که بشکل ساده بوجود گلبول های سفید خون "انتهی بادیز" در دفاع از بدن اشاره کرد. تاریخ فوت راوندی را عده ای سال (۲۹۸هـ) میدانند. صفحه ۱۰۸

ریچارد . ن . فرای

کانون کوششهای علمی بغداد بوده است . مثلاً
مامون گروه کثیری از ریاضی دانان و منجمان را در دربار
خویش که تقریباً همه آنان در شرق ایران بودند ، فراهم آورد
محمد موسی خوارزمی : متوفی در سال (۲۳۶ هـ) نام
آورترین ریاضی دان میباشد . که دربارهٔ جبر رساله ای
نگاشت وجه بساکه نام - Algebra - از کتاب الجبر - او
ریشه گرفته است . همچنانکه واژه انگلیسی Algorism به
مفهوم اعداد حساب گویا از نام خود این دانشمند مشتق شده
باشد

سه برادر بنام - بنوموسی - وسیله ای شدند برای
ترجمه متون علمی یونانی و پهلوی به عربی در روزگار مامون .
ابومعشر بلخی : گذشته از منجم ریاضی دان هم
بود و بسیاری از آثار او را به لاتین ترجمه کرده اند و در اروپا
با نام Albumasar مشهور است .

ابو عبدالله ماهانی و متوفی در سال (۲۶۱ هـ) سنت
ریاضی در ایران با همت او شده است . او از مردم شهر - مقدس -
نزدیک کرمان است .

ابوالوفاء البوزجانی : متوفی در سال (۳۸۷ هـ) او
یکی از نام آورترین آنهاست که از قهستان در شرق ایران است
وی در مثلثات و بویژه محاسبات - تانژان - ابداعات فراوان
کسرد .

شاپور یا شاپور بن سهل : متوفی (۲۵۶ هـ) که نخستین
متنی را در پادزهرهای طبی نوشت بنام - اقربادین - که
بسیاری از آن تقلید کردند :

محمد بن ابراهیم انغرازی : در حدود سال (۱۶۱ هـ)

نخستین اصطراب را بر حسب روایات بجای آورد .

عبدالرحمان الصوفی: از مردم ری - خلقه اوجیایی

را اختراع کرد تا طول فصول را اندازه گیری کند .

ابوالعباس احمد بن محمد افرغانی: که در اروپا

با نام - Afragmus - مشهور است . او محیط زمین را حساب کرد

صفحه ۱۷۸

مجله ره آورد:

فارابی - حکیم بزرگ: یکی از پیشگامان

و سازندگان راه رشد و نمو تفکر فلسفی و بطور کلی علوم فارابی است در تاریخ و نقش و اهمیت ابونصر فارابی فیلسوف ایرانی در دنیای اسلامی همین بس که او را معلم ثانی یعنی ارسطو دوم می نامیدند . از جمله خدمات او تنظیم و تدوین آثار ارسطو بود ، بطوریکه به گواهی پژوهشگران ، کار او را در تسهیل فهم و فراگیری فلسفه یونان و توسعه و گسترش آن نقش بنیاد داشت . فارابی برای اصطلاحات فلسفی ارسطو اصطلاحاتی به عربی بوجود آورده و وارد آن زبان کرد که تا با امروز مورد استفاده دانشجویان فلسفه است و باعث کاستن اختلافات در برداشت های فلسفی از آثار ارسطو و دیگران شد . دایره المعارفی که بنام - احصاء العلوم - تالیف کرد نقش اساسی و بزرگی در توسعه دانش در تمام کشورهای جامعه اسلامی داشت بطوریکه همه طالبان علم نیازمند آن بودند تا بتوانند با آسانی در رشته مورد علاقه خود راه خویش را بگشایند . او اولین دانشمند اسلامی است که سه جلد کتاب مفضل در موسیقی نوشت و خود نیز علاوه بر همه دانشهایی که میدانست ، در موسیقی نیز مهارت داشت . آثار او را تا نزدیک به یکصد کتاب و رساله گفته اند . امروزه فقط دوازده کتاب و رساله از

آثار و باقی است که تعدادی از آنها به لاتین ترجمه شده است .

صفحه ۶۴

فیلیپ خلیل حتی: روش فلسفی فارابی چنانکه از

کتابهایی که درباره افلاطون و ارسطو نوشته معلوم میشود این که فلسفه افلاطونی و ارسطونی و اشراقی را هم آهنگ کند همین روش از پس ارسطو که معلم اولش عنوان دوم را بدو دادند ، فارابی بجز شرحهای متعدد بر ارسطو و دیگر فیلسوفان یونان تالیفاتی در علم النفس و سیاست ما و را طبیعت داشت و معروفترین تالیفات وی رساله فصوص الحکم و رساله "السیاسة المدینه" فارابی زیر نفوذ "جمهوری افلاطون" و "سیاست" ارسطو بوده و نظریه خود را درباره شهر نمونه توضیح داده است .

از کتابهای فارابی معلوم میشود که وی از طب

و ریاضیات و بیماریهای چشم سر رشته داشته و هم موسیقیدان متبحری بوده است . در حقیقت وی در موسیقی نظری عرب بزرگترین صاحب نظر بشمار است . سه کتاب بزرگ در این باب داشت که مهمترین آنها "الموسیقی الکبیر" بود . هنوز هم درویشان مولوی نغمه هائی میخوانند که منسوب بدوست .

صفحات ۴۷۴-۴۷۴

رضا داوری اردکانی: درباره وضع زندگی فارابی

اطلاع ما ، بسیار اندک است ، نه در آثار موجود او ، شرح حالی هست و نه از معاصرانش درباره احوال او بما رسیده است . مولد فارابی - وسیج - یکی از قرای شهر فاراب در ترکستان بوده و چنانکه از بعضی روایات برمیآید ، متجاوز از هشتاد سال زندگی کرده و در سال (۳۳۹هـ) در دمشق وفات یافته است

بنابر قول - ابن ابی اصیبعه - نسب ایرانی داشته اما در
اینکه زبان فارسی میدانسته است یا نه شواهد قطعی در دست
نیست جز اینکه این دو رباعی با و نسبت داده اند :
اسرار وجود خام و نا پخته بماند و آن گوهر بس شریف ناسفته بماند
هر کس بدلیل عقل چیزی گفتند آن نکته که اصل بودند نا گفته بماند

ای آنکه شما پیرو جوان دیدارید ارزق پوشان این کهن دیوارید
طفلی ز شما در بر ما محبوس است او را به خلاص همتی بگمارید
غالب فهرست نویسان نوشته اند که اوزبانه‌های متعدد و من جمله
زبان فارسی میدانسته است . فعلا اینقدر میتوانیم بگوئیم که
بازبانه‌های فارسی و یونانی آشنائی داشته و بعضی از کلمات و
الفاظ این زبان را در آثار خود آورده است .

صفحه ۷۵

مقالات اقبال اشتیانی

محمد زکریای رازی - ۳۲۰ هجری: اکثر مورخین و
نویسندگان اسلامی بدبختانه بذکر جزئیات زندگانی و وقایع و
سوانح ایام طفولیت رجال توجه نکرده اند .

محمد زکریا چون درری تولد یافته به رازی معروف
است . همه میدانند که عرب ، منسوب به ری را - رازی -
میگویند . ری از شهرهای قدیمی ایران است چنانکه نام آن
در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان مذکور است و تا زمان مغول آباد
بوده از آن پس رو بخرابی رفته تا یکباره منهدم گردیده است
چیزی که میتوان به حدس و قیاس استنباط کرد

اینست که چون ری در عصر محمد زکریا در قرن سوم یا چهارم
هجری اعتبار زیادی داشته و از اعظم بلاد اسلامی و در آبادی
اعتبار تالی دار الخلافه بغداد محسوب میشده دانشمند جلیل

القدر ایام جوانی را در آن شهر بسر برد و مدارج اولیه کمال یعنی تحصیل مقدمات را در آنجا پیموده است .

محمد زکریای رازی از اشخاصی است که پس از گذراندن چندین مرحله از مراحل عمر و به آخر رسانیدن عهد شباب به تحصیل طب شروع کرد که چهل سال از سنین عمر او گذشته و فقط قدرت عزم و قوت ثبات و عشق به علم و معرفت بوده که تلافی مافات کرده است و نیز گفته اند که این بزرگوار در عهد شباب به آواز چنگ تفریح میکرد اگر این روایت ^{است} وایی باشد محمد زکریا بصنعت مخصوص فارابی شروع و بفن شیخ الرابین سینا ختم کرد .

محمد زکریا پس از تحصیل درری ، وطن خود ، به معالجه بیماران پرداخت و در این امر چنان مهارت بخرج میداد که در اندک مدتی صیت اشتهارش عالم اسلامی را فرا گرفت . با آنکه خود هنوز ازری قدمی بیرون ننهاده بود در تمام شهرهای معتبر او را میشناختند و نام او را بعنوان قابلترین اطباء بزبان میراندند .

ری در زمان محمد زکریا بیمارستان معتبری داشت که دارالشفاء مدرسه طبیبی آن شهر محسوب میشد و عده ای از بزرگان اطباء در محل بمعالجه مرض و تعلیم متعلمین اشتغال داشتند . حذاقت او و حسن معالجه او از مرض نظر عامه را بطرف او جلب کرد و بریاست بیمارستان وطن خویش منتخب گردید .

محمد زکریا در زمان اقامت درری و داشتن ریاست بیمارستان آن شهر از برای تمام سکنه و اهالی ممالک اسلامی مرجع عام محسوب میشد . از یکطرف برای طالبینی که از فرسنگها رنج سفر میبردند و به ری میامدند ، مشکلات علمی را حل میکرد و از طرفی دیگر امراض صعب را که اکثر اطبای زمان

از معالجه آن اظهار عجز و ناتوانی کرده علاج می نمود .

محمد زکریا در نیمه دوم از ماه سوم هجری به بغداد سفر کرد و در عصر المکتفی - پانزدهمین خلیفه عباسی (۲۸۹-۲۹۵ هجری) ریاست بیمارستان بغداد یافت . باین طریق بزرگترین اطباء ایران بریاست معتبرترین بیمارستان عصر خود (بیمارستان بغداد) برقرار گردید .

محمد زکریای رازی در آخر عمر و سنین کهولت نابینا شده و در قلیل مدتی هم بی دیده زیست میکرد . او آخر عمر را در ری وطن خود بسر میبرد و احتمال کلی دارد که در همین شهر وفات کرده است .

از مصنفات محمد زکریا امروز قریب به سی عدد در کتابخانه های مختلف اروپا موجود است . او ملقب به جالینوس اسلام است و در عصر خود پیش همه مقامی بلند داشته است .

محمد زکریا در صنعت کیمیا که در این مورد مقصود از آن همین شیمی جدید است علاوه بر تالیفات متعدد کسه داشته کاشف و مخترع دو جوهر یا دو ماده مهم است . آن دویکی الکل است . او الکل را از تقطیر مواد متخمیره بدست و نام آنرا "الکحول" نام گذارد و جوهر گوگرد را از تقطیر زاج سبز (سولفات دوفر) حاصل نمود و در ضمن عمل دیدمایی - دهنی شکل - از تقطیر زاج بدست میاید ، آنرا به همین مناسبت - زیت الزاج - نامید اروپائیان طرز ساختن این دو جوهر مهم را از مسلمین آموختند حتی نام آن دو را یکی عینا - الکل - و دیگری را به ترجمه اختیار کردند . امروز یکی از طریقه های ساختن جوهر گوگرد از همین طریقه محمد زکریای رازی یعنی طریقه تقطیر زاج سبز است .

ابوریحان بیرونی، محمد خوارزمی در سال (۴۲۷هـ) شصت و سه سال داشت. از اجله مهندسين و بزرگان علوم ریاضی، او یکی از نوادر اعمار و نمونه‌ای کامل ذکاء و فطنت و شدت عمل ایرانی بوده است. مولدا و درخوارزم بوده است. شهر زوری گوید "انگاه که بیرونی قانون مسعودی را تصنیف کرد. سلطان اوراپیلواری سیم جایزه فرستادولی ابوریحان آن مال بخزانة بازگردانید و گفت من از آن بی‌نیازم چه عمری در قناعت گذرانده‌ام و دیگر بار مرا ترک خوی و عادت سزاوار نیست و باز گوید دست و چشم و فکر او هیچگاه از عمل باز نماند و دائم در کار بود مگر بروز نوروز و مهرگان یا برای تهیه احتیاجات معاش.

در عصر ابوریحان بیرونی غالب هموطنان او هنوز - اهورا مزدا - را پرستش میکردند و در اغلب مدن و قصبات آشکده‌ها برپا و علمای کیش زردشت را هنوز شیرازه قدرت و نفوذ بکلی نگسیخته بود. این است که ابوریحان را وسایل تحصیل اطلاعات در خصوص اخبار و آثار و تقالید و تعالیم زردشتیان نیک فراهم آورده است. از تصاعیف و مصنفات ابوریحان رویه مرفته میتوان مشرب و عقیده ویرا بدست آورد ابوریحان "دوست حقیقت" بوده است هیچ چیز را بر آن ترجیح نمیداد و در ابطال موهومات و قطع ریشه خرافات خود داری نداشته و دقیقه‌ای کوتاهی نمیکرده است نسبت به نژاد عرب خراب کننده مجد ساسانیان بغض و نفرت شدیدی داشته و در محبت بلکه عشق بهر چیز و هر کس که به نژاد پارس و ایرانی تعلق داشته بی اختیار بوده است.

فیلیپ خلیل حتی

ابوریحان بیرونی بعرضه علوم طبیعیات و ریاضیات عمیقترین و مبدعترین مفکران اسلام است . این نویسنده عرب زبان ایرانی نژاد کتابی نوشت که همه علم هیئت در آن بود و هم کتابی بصورت جواب و سؤال در علم هندسه و ریاضی هیئت و نجوم نوشت . بیرونی در مولفات خویش از حرکت وضعی زمین که در آنروزگار موضوع جدل بود سخن آورده و هم خطوط طول و عرض جغرافیائی را با دقت معین کرده است .

صفحه ۴۸۰

ابن سینا ۳۷۰ - ۴۲۸ هجری

فریدون جنیدی

ابن سینا؛ حسین پسر عبدالله پسر علی پسر سینا که او را بیشتر شیخ الرئیس می نامیدند . پدرش اهل بلخ بوده و برای کارهای دیوانی به بخارا پایتخت سامانیان مافرت کرد . در آنجا با "ستاره" ازدواج کرد و این خورشید جهان دانش ، از برخورد آن دو باین جهان آمد .

نخستین آموزگار او پدرش بوده که خواندن و نوشتن و قرآن را با و تعلیم داد و چون کودکی از خود آثار نبوغ نشان میداد ، پدرش او را برای فرا گرفتن ریاضیات و حساب و هندسی نزد محمود مساح فرستاد ، که با شغل بقالی روزگار میگذراند دوره تعلیم او نزد محمود دیری نپایید . زیرا همه دانشهای او را در حساب و جبر و مقابله در اندک مدت فرا گرفت ، پس او را نزد مهمان خود ، ابو عبدالله ناتلی بدانش آموزی گماشت و چون بزودی برگنجینه دانشهای او نیز دست یافت خود شروع بمطالعه کرد .

ناتلی چند فصل از هندسه اقلیدس را با و تعلیم داد و بقیه را
او خود از روی دانش فطری دریافت .

ابن سینا به تحصیل پزشکی پرداخت ، در جوانی
بیماری امیر سامانی ، نوح بن منصور را درمان کرد و بسندین
سبب نزد او احترامی کسب نمود ، او نیز کتابخانه بی نظیر
خویش را برای مطالعه در اختیار ابوعلی نهاد و آن جوان در
نوزده سالگی به همه دانشهای زمان دست یافت و بتفکرات
فلسفی روی آورد و نتیجه اندیشه های فلسفی خویش را در باره
علوم طبیعی (مادی) و ماورالطبیعه (متافیزیک) در کتابهای
فراوان می نوشت .

روزگار بر آزادگان تیره گردید ، حکومت ایرانی
سامانیان بدست غلامان برچیده شد و ابوعلی جوان نیز به همراه
چند دانشمند دیگر ایرانی به - گرگانج - مرکز حکومت
خوارزمشاه پناه برد . خوارزمشاه او را با مهربانی و احترام
پذیرفت . اما دیری نپائید که دائره قدرت محمود غزنوی به
خوارزم رسید . ابن سینا با دوستش ابوسهل مسیحی از راه بیابان
خوارزم فرار کرد و به طوس و نیشابور و آنگاه به تبرستان گریخت
آنگاه بهمدان و پس از آن بدربار دیلمیان در اصفهان پناه برد
و آخر عمر به همدان بازگشت و همانجا در سن پنجاه و هفت سالگی
در گذشت .

به ابن سینا دویست و سی و هشت کتاب و رساله نسبت
میدهند ، که هرچندتای آن متعلق به او نباشد ، باز کیفیت
کار او و گستردگی جهان او را در همه جهان شاید پنج نفر هم
نداشته باشند .

در اروپا ابن سینا بعلت ترجمه کتابهای پزشکی
بیشتر بنام یک پزشک شناخته میشود . کتاب قانون در قرن
دوازدهم میلادی به لاتین و پس از آن به ایتالیائی ترجمه شد

ودر قرن پانزدهم میلادی کتاب استاندارد دانشکده های پزشکی مسیحی در اروپا گردید .

حکیم عمر خیام ریاضی دان و فیلسوف بزرگ بنا به ارادتی که به ابن سینا داشته است چند رساله او را که به عربی نوشته شده بود ، به فارسی بسیار شیرین برگردانده است .

بزرگترین اثر ابن سینا کتاب شفا است در فلسفه بنظر ابن سینا ، عقل وهستی همچون شطی که فیضان میکنند . از وجود واجب لبریز میشوند وچندان فرود میایند که به آخرین حد آفریده برسند . در مقابل این نزول ، صعودی کمالا بهمان میزان که نتیجه عشق و آرزوی وصول به آفریدگار است و آنان را به مبداء اعلی رهبری میکند وجود دارد که متناسب با و فوراً این موهبت است . این تصور زیبا که تنها از نفسی بر می خیزد که تمایل دینی دارد ، تفکری عرفانی تلقی شده است .

بنابر این آنچه که از سوی آفریدگار بسوی همه موجودات روان میشود عقل است . و هستی و آنچه که از سوی آفریدگان بسوی آفریدگار جریان پیدا میکند عشق است و نیستی در ایران فیلسوفان ابن سینا را فیلسوف میدانند شاعران ، شعرهای محکم او را اینجا و آنجا بعنوان مثل میاورند پزشکان او را بزرگترین پزشک جهان میشمردند . ریاضی دانان مسائل ریاضی او را شاهد میاورند ، طبیعی دانان به کتابهای بزرگی که در مورد طبیعی ، فیزیک و شیمی نوشته است استشهاد میکنند . منجمان و اخترماران دانش ستاره شناسی او را برج دیگران میکشند . مغنیان و نوازندگان از مجالس سماع و رقص او یاد میکنند . عارفان و شوریدگان ملاقاتهای طولانی او را با عارف بزرگ خراسان ابوسعید ابوالخیر ، در کتابهای خویش

میاورند و همه بدین ترتیب چنگی بردا مانش میزنند .
این قشریون و مرتجعان مذهبی بوده اند که اورا بچوب
تکفیر کوبیده اند . و بی دین و فلسفی و متفکرو موجب
خوانده اند .

یکی از مرتجعین که در همه روزگاران درجوامع
پیدا میشوند گویا گفته است که اگر همچون ابوریحان وابن
سینا دوفردیگر درایران پیدا میشدند ، میبایستی که با
اسلام وداع کرد .

عنوان بی دینی ، ماده گرائی فلسفی را بر بسیاری
از متفکران ایران از جمله خیام نیز وارد کرده اند . منتهی
برخی چون خیام وابن سینا از نهایت شکوه ، از چوبه دار
مرتجعین رسته اند و برخی از نهایت غلیان و التهاب چون شیخ
اشراق سهروردی و حسین بن حلاج رقص کنان بر سردار رفته اند

دکتر مهسدى برکشلی

از قرن چهارم هجری ، نهضت علمی در ایران و جهان
اسلام از - کندی - آغاز شد . فارابی کتابی عظیم بنام -
موسیقی الکبیر - نوشت که نخستین و کاملترین کتاب صدا
شناسی و موسیقی علمی در دنیا بشمار میرفت . پس از او ابن
سینا در موسیقی کتاب نوشت .

صفحه ۳۱۳

ابن سینا عقاید یونانیان را مبنی بر نسبت
دادن ابعاد موسیقی و درجه ملائمتشان با اوضاع و احوال
آسمان و حرکات ستارگان مطرود شناخته و هیچگونه ارتباطی
را بین ابعاد موسیقی و اوضاع آسمان نمی پذیرد .

بسیاری از دستگاههای موسیقی امروز در ایران با اجناس شرح داده شد ، بوسیله ابن سینا تطبیق می کند و این اصالت موسیقی سنتی ایران را میرساند . این قضاوت غلط که موسیقی ایرانی امروز از زمان قاجاریه معمول شده است و اصالت ندارد کاملاً بی اساس است و سعی در اینکه موسیقی سنتی ایران را موسیقی درباری و غیر مردمی معرفی کنندنا بجا است .

صفحه ۳۳۸

مجله ره آورد

برتراندراسل میگوید : " ابن سینا مولف دایره المعارفی است که مشرق زمین بمناسبت دشمنی روحانیون با او تقریباً از آن بی خبر مانده ولی بواسطه ترجمه های لاتینی آن در غرب نفوذ کرده است . "

صفحه ۶۲

بحی مہدوی

فرزانه بهمنیار پور مرزبان ، ابوالحسن کنیت او است . او را کیارثیس - نیز میگویند از دانشمندان متبحر زرتشتی و بهترین تلمیذ فیلسوف و پزشک نامی شیخ الرئیس سیناست . فرزانه بهمنیار در فلسفه ریاضی و علوم متداوله عصر دستی بسزا داشته و صاحب تالیفات چندی است بعبری و بسیاری از گفتار استاد خود را تحریر نموده است . شهرت بهمنیار به واسطه سئوالات فراوانی است که از ابوعلی کرده و ابن سینا جواب داده است . بیشتر کتاب ، مباحثات شیخ پاسخ سئوالات بهمنیار بوده است . او در سال (۴۵۸هـ) درگذشت .

صفحه ۶۳

جابر بن حیان

جمال کاشانی

جابر بن حیان: کیمیاگر بدون رقیب .

"دسموند استوارت" - نویسنده مشهور انگلیسی‌زما^{نی}

گفت "انسان امروزی در اثر آگاهی بیشتر به محیط زیست خود زندگی درازتری میکند که قسمتی از آن مدیون زحمات دانشمندان ایران است ." یکی از این دانشمندان ابوموسی جابر بن حیان توسی است . مردی که بنام بزرگترین داروگر و کیمیاگر قرن وسطی شناخته شده است . او دانشمندی بود که کوشش درپایه گزاری علم شیمی کرد .

از زندگی جابروتاریخ تولدش آگاهی در دست نیست او در توس بدنیا آمده است . پدرش داروگر و آزمایشگر پرستان با گفتاری بی باکانه بوده که در نتیجه بالاخره بقتل رسید . جابر که کودکی بیش نبود درخفا او را بکوفه بردند و پس از مدتها بخراسان بازگشت .

جابر نویسنده‌ای پرکاری بود که طبق " کتاب الفهرست " نوشته‌ای محمد بن ندیم در حدود دویست جلد کتاب از خود باقی گذاشته است . زمانی که علوم اسلامی در قرون دوازدهم و سیزدهم با اروپا راه یافت شهرت جابر از طبرق کتابهایش بدنای غرب منتقل گردید . خیلی از این کتابها ترجمه شد و تا قرن هفدهم پایه رسالات و مقالات دیگران قرار گرفت .

چون جابر در غرب گمنام بود برخی از مترجمان

نوشته‌های او را بنام خود ذکر کرده‌اند . بهترین مثل این دزدی آنست که در قرن سیزدهم کتابی که او درباره کیمیا گری نوشته بود مترجم با عنوان لاتینی بنام خود بچاپ

رسانیده بود که اصل این کتاب عبری در فلورانس ایتالیا در سنه (۲۹۲۵م) کشف گردید .

متفکرین عالقدری مانند - البرتس ماگنوس - (۱۲۸۵-۱۲۵۰م) و - راجر بیکن - (۱۲۹۲-۱۲۲۵م) بیشتر الهام علمی خویش را به جابروکارهایش نسبت میدهند .

جابر مدتی را در خراسان زندگی کرد ولی مانند پدر دچار بی مهری حکومت وقت گردید و به بغداد تبعید شد . ولی بالاخره با و اجازه داده شد که در شهرکوفه در آزمایشگاه کوچکی در مطالعات و آزمایشات علمی خود غوطه ور شده و زندگی را در گمنامی تا وفاتش بتاریخ (۷۷۶م) بسربرد .

صفحات ۲۶ و ۲۷

فیلیپ خلیل - حتی

پدر شیمی عرب جابر بن حنان بنزد فرنگیان بنام جبر Geber معروفست . نام جابر پس از رازی در رشته شیمی بقرون وسطی بزرگترین نامهاست . روایتهای اروپائی کشف بسیاری از ترکیبات شیمیائی را با ونسبت میدهند کسه در بیست و دو کتاب عربی که بنام وی باقی است .

جابر دو عمل مهم شیمی یعنی تکلیس و احیاء را از لحاظ علمی توصیف کرد و هم روشهای قدیم را که برای تبخیر و تصفیه و ذوب و تبلور بکار میرفت تغییر داد . جابر بجای نظریه ارسطو درباره ترکیب فلزات فرض دیگری آورد که با کمی تغییر تا قرن هیجدهم یعنی اوائل دوران شیمی جدید بجا بود .

صفحه ۴۸۵

رشید شهردان

جابر بن حیان: معروف بجابر گبر از عارفان ،

طبيب حاذق و کيميا گر بنام بوده است ، جابر ظاهرا مسلمان بوده ولی باطنا زرتشتی ، ميگویند روزیکه از - درمهر - میگذشته این بیت را میخواند :

ای خانه دوست گسر شدم از تو برون
با چشم پراز اشک و دلی پراز خون
سوگند بخاک درت ای خانه مهر
تن بردم و دل نهادم اینجا بدرون

آنروزهایی که مرزوبوم ما ، تیره ترین روزگار تاریخ خود را درمی نوردید ، از بخت بدنه تنها کارنامه درخشان ادیبان و دانشمندان مادرست یاد نشده است بلکه اغلب آنها را بعمد بنام عرب معرفی کرده اند و پس از آنهم آنچنان که باید در راه تصحیح این مطالب مادرست کوشش نشده ، اینست که در میان بیگانگان یا ناشناخته مانده اند و یا با شناسنامه مادرست معرفی شده اند .

خدای راسپاس که امروزه هزاران ایرانی راستین آزموده و هشیار میتوانند زنگ ننگین پارینه را فرو شویند و اندیشمندان و خردمندان ماکه بنابر جبر زمان نام غیر ایرانی بر خود گذاشته و بزبان تازی نوشته های خود را برشته تحریر در آورده اند ، اینک کوشش نمایند راستیها را برای جهانیان روشن ساخته و شناسنامه راستین آنان را بازگو کرده و این دین بزرگ را بکشور عزیزمان ایرانزمین بپردازند .

نوشته‌هایی که از آنها بهره گرفته شد

نام کتاب یا مقاله	مؤلف یا مؤلفین
خرم شاه	کنفرانسهای پورداود در هندوستان ۱۹۲۵-۱۹۲۶ دکتر عبدالحسین زرینکوب ن. و. پیکولوسکیا - آ. یو. یا کوپوسکی - ای. ب. پتروشفسکی - آ. م. بنیتسکی ل. و. استرویوا ترجمه : کریم کشاورز قاسم تویسرگانی
تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان پس از اسلام عمر زرین فرهنگ ایران	ریچارد . ن . فرای ترجمه : مسعود رجب‌نیا عزیز طویلی مهندس جلال الدین آشتیانی حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی دانشگاه کمبریج ترجمه : فرنگیس کیخسرو شاهرخ ابن بلخی ایلینا پاولپویچ - پتروشفسکی ترجمه : کریم کشاورز
فارسنامه اسلام در ایران	

تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان
تاریخ سیستان ۴۴۵-۷۲۵ هـ

رشید شهمردان
به تصحیح ملک الشعراء
بهار

تاریخ کرمان

احمد علی خان وزیری
باهتمام دکتر ابراهیم
باستانی پاریزی
۱ - س - تریتون
ترجمه : فرنگیس کیخسرو
شاهرخ

خلفاء و اتباع غیر مسلمان شان

فرزانگان زرتشتی
آثار الباقیه
بخارا

رشید شهمردان
ابوریحان بیرونی
ریچارد بن ، فرای
ترجمه : محمود محمودی
علی میر فطروس
فریدون جنیدی
محمد محمدی

حلاج
کارنامه ابن سینا
فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و
آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات
عربی

برتراند راسل
لغت نامه دهخدا
دکتر مهدی برکشلی
مقالات اقبال آشتیانی
ادوارد براون
یحیی مهدوی

مجله ره آورد
ابوریحان بیرونی
موسیقی ابن سینا
محمد زکریای رازی
مجله ره آورد
مصنفات ابن سینا

دکتر جواد مشکور
فیلیپ حتی
جلال کاشانی

زبان پارسی دری نشریه سازمان فروهر ۵ و ۶
تاریخ عرب
مردان سرنوشت ساز ایران - انگلیسی



ایوان مداین را آئینه عبرت دان

\$ 5.00